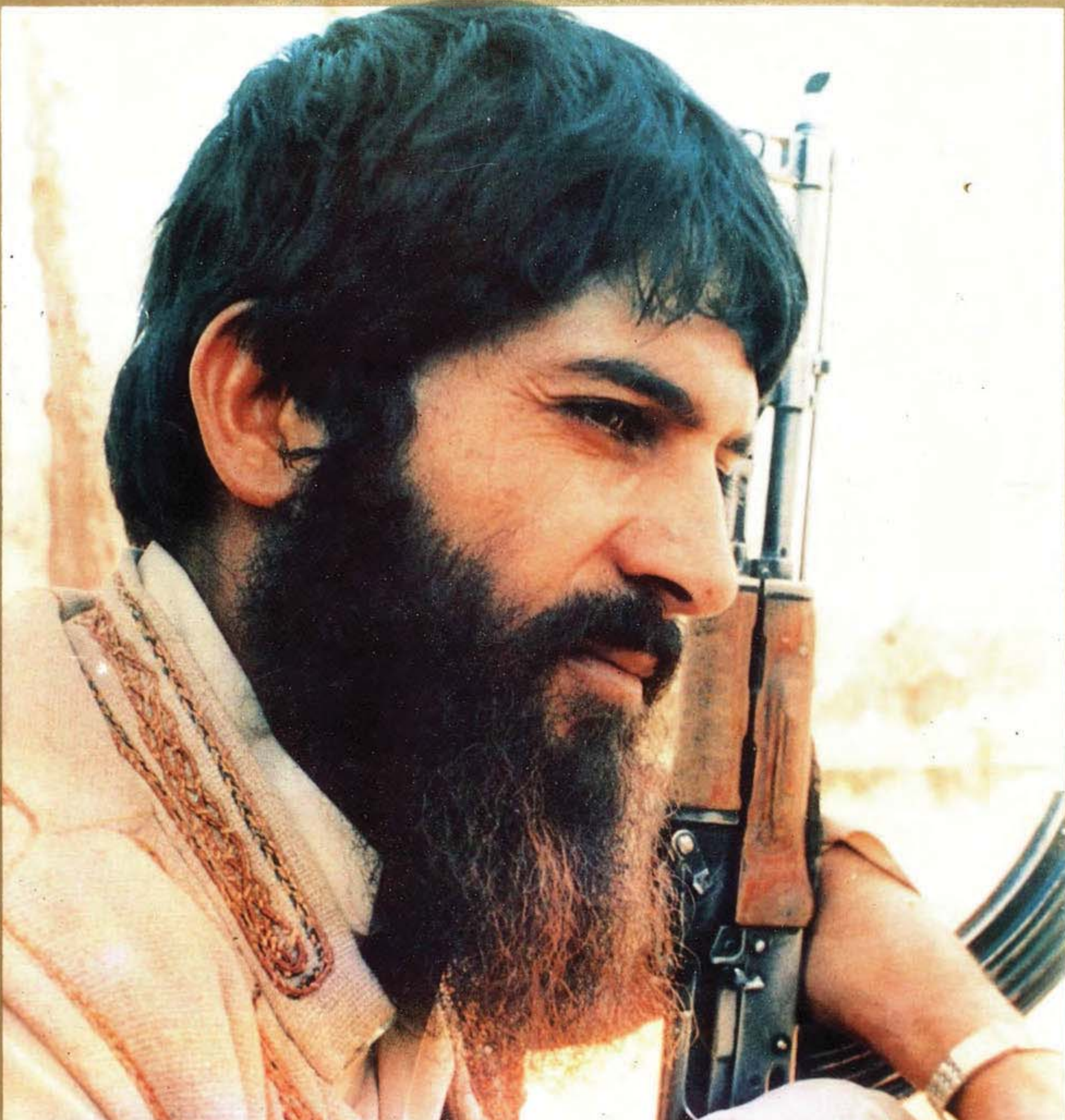
میثاق خون

دور دوم نشراتی. سال دوم شماره پنجم و ششم ماه اسد. سنبله ۶۶ [illegible]جری شمسی. ذوالحجه و محرم الحرام ۱۴۰۷-۸ ه‍ ق نمبر مسلسل (۳۵-۳۶)



هر سخنی که از آن بوی اختلاف بیاید از هر زبان و مقامی که باشد ، گفته وخواسته روسها است ۰

(قائد شهید صفی الله افضلی)

فرمان خدا جل جلاله

بسم الله الرحمن الرحیم

وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ. وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. سوره آل عمران آیه های ۱۴۶-۱۴۸

ترجمه

وبسا از پیغمبر که قتال کردند با کفار همراه او خداپرستان بسیار (پس) سستی نکردند بسبب مصیبتی که رسید به ایشان در راه خدا و ضعیف نگشتند و فروتنی نکردند و خدا دوست میدارد صابران را. و نبود سخن این خداپرستان مگر اینکه گفتند ای پروردگار ما بیامرز به ما گناهان ما را و از حد گذشتن ما را در کار ما و استوار دار قدم های ما را و نصرت ده ما را بر قوم کافران (پس) داد ایشان را خدا ثواب دنیا و نیکو ثواب در آخرت خدا دوست میدارد نیکوکاران را.

آدرس مکاتباتی:

مدیریت مجله "میثاق خون"

کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

پوست بکس ۱۱۰۶ - پشاور - پاکستان

P.O. BOX.1106

PESHAWAR – (PAKISTAN)

مدیر مسؤول: ف.فاضل، معاون: ناصرالدین جمال، مهتمم: ث.نامر.

شرح روی جلد:

سالار شهید صفی‌الله (افضلی) فرمانده عمومی جبهات شهید حفیظ الله (افضلی) که طی یک توطئه خائنانه و بزدلانه دشمن در جمهوری اسلامی ایران جام شهادت نوشید.

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ

میثاق خون

ارگان نشراتی کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

دور دوم نشراتی. سال دوم شماره پنجم و ششم ماه اسد، سنبله ۱۳۶۶ هجری شمسی، ذوالحجه و محرم الحرام ۸-۱۴۰۷ هـ ق نمبر مسلسل (۳۵ ۳۶)

مطالب این شماره

بسم الله الرحمن الرحیم

یاد داشت مدیر

بمناسبت شهادت شهید پیشگام و مکتبی صفی الله (افضلی)

بار دیگر جانیان آدمکش، دستهای نا پاکشانرا به خون پاک یکتن از عزیزان اسلام انقلاب و نهضت اسلامی افغانستان آغشته ساختند و بار دیگر دشمنان سوگند خورده ملت هدفمند و مجاهد ما، زبونانه و بز دلانه با طرح یک نقشه شیطانی و تروریستی بزرگمرد مبارز و فدا کار و سنگر دار متعهد و مکتبی و فرمانده دلیر و قهرمانی را به شهادت رسانیدند .

این فرزند عزیز اسلام و انقلاب و این مبارز فدا کار و سنگر دار برادر متعهد و فرمانده دلیر، جاویدان مرد انقلاب اسلامی شهید صفی الله «افضلی» است، گرامی شهیدی از تبار هابیل و حسین که زندگینامه فامیل شهید پرورش با سطوری از خون نبشته شده است گوئی «شهادت» با فطرت این خانواده عزیز، مزج و خلط و عجین است چه برادر ارشدش، شهید حفیظ الله «افضلی» در نخستین قیام مسلحانه فرزندان ایثار گر نهضت اسلامی افغانستان درسال ۱۳۵٤ در پنجشیر جام شهادت نوشید وسلسله این شهادت ها ادامه داشت تا اینکه چهار دهمین شهید این خانواده که مدت نه سال جهادرا در هرات باستان رهبری کرد به فیض شهادت نایل و با لباس خونین به لقاء «الله» شتافت .

عاملین جنایتکار این فاجعه جانکاه، دشمنان زبون انقلاب اسلامی افغانستان اند که می خواهند با فاجعه آفرینی های از همین قبیل بر قامت افراخته جهاد برحق ما ضربه زنند و با ترور سران جهاد از پیروزی حتمی رستا خیز عظیم ملت مسلمان افغانستان به زعم خود جلو گیری نمایند . اما آنها کور خوانده اند و نمیدانند که درفش خونین دعوت و جهاد را که پیشگامان نهضت سالها قبل در افغانستان عزیز با اخلاص کامل به اهتزاز در آورده اند، محال است که حتی با شهادت نجیب ترین افرادش نیز سرنگون گردد، بلکه نسلهای بعدی و همه متعهدان اسلام، این درفش را بر افراخته نگهداشته و در زیر سایه های فخر آفرینش به مبارزه و جهاد ادامه میدهند و تا نابودی کامل «فتنه» از زمین آرام نمی نشینند .

ولی حرفیکه باید به زعامت جهاد یاد آور شد، مسأله فریاد رسی به جهاد است، زیرا طی سالهای اخیر، تعداد زیادی از فرماندهان آگاه هدفمند و مکتبی یکی پی دیگر به شهادت رسیدند، پس بایست در بحبوحه انقلاب، بیش از پیش به تربیت نسل مجاهد و آگاه همت گمارند تا جهاد از ناحیه کمبود عناصر آگاه، هدفمند و مکتبی از مسیر اصلی منحرف نگردد .

در آخر بر روان پاک شهید عزیز صفی الله «افضلی» و همه شهدای جهاد اسلامی کشور اتحاف دعا نموده و سروده شاعر هدفمند برادر تارشی را تکرار می کنیم که :

(جای تو نزد خدا جنت رضوان بادا
سنگر نور ز خون تو چراغان بادا)

ف - فاضل

درجمهوری اسلامی ایران برادران مسل... شان بوده باشند نادستهای ناپاک بـ... به قتل نرسانند



فاجعه دردناک کراچی
را ما تنهـــا
فاجعه ملت پاکستان
نمی‌خوانیم بلکه
فاجعه ملت افغانستان
هم میدانیم .

پشاور

روز شنبه ۲۷ سرطان ۱۳۶۶ از طرف ریاست نمایندگی های ولایات در عید گاه پشاور (جوار مسجد اشرفیه) بمناسبت شهادت فرمانده پیشگام و مکتبی صفی الله « افضلی » قوماندان عمومی جبهات شهید حفیظ‌الله « افضلی » و شهادت مجاهد بزرگوار و شهید ارجمند و ایثارگر فضل یزدان « یزدانپناه » آمر ولایتی بامیان و شهادت برادر شهید قربان پهلوان یکتن از فرماند هان جبهه فرقانیه کندز و سائر شهدای که در طول یکماه در سراسر کشور جام شهادت نوشیده بودند ، گرد همآئی با شکوهی بر گذار شده بود ، درین محفل ، استاد برهان‌الداین «ربانی» امیر جمعیت اسلامی افغانستان ، برادر عباس کریمی ، برادر تارشی ، برادر قاضی زاده و چند تن از برادران دیگر ، پیرامون شخصیت و کار نامه های شهدای یاد شده سخنرانی های داشتند که اینک از جمله بیانیه استاد برهان‌الدین « ربانی » امیر جمعیت اسلامی افغانستان رابه خوانندگان مجله میثاق خون پیشکش می کنیم و مرثیه برادر « تارشی » معاون کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان نیز بدین مناسبت در صفحات « گلزمین شعر و ادب » در همین شماره تقدیم می گردد .

« اداره »

...سمان ما باید متوجه امنیت برادران همسنگر
...رادران خلع سلاح ما را بیرحمانه و بزدلانه



الحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا ونبینا ومولانا محمد وعلی آله وصحابته ومن دعی بدعوته وجاهد فی سبیل الله الی یوم الدین ، قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه وهو اصدق القائلین . اعوذ بالله من الشیطن الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم من المؤمنین رجال صدقوا ماعاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا .

برادران مجاهد السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته . وبعد :

درآغاز ازتذکر یک موضوع ناگزیر هستم که اجتماع امروزما بخاطر یاد آوری وتجلیل ازشهادت عدهٔ ازگلگون قبایان راه اسلام است که درین جمله شهید قهرمان صفی الله افضلی نیز میباشد. هرچند درین پروگرام ماهوار، که در اخیر هرماه بخاطر تجلیل از شهداء دایر میگردد ، بصورت مختصر روی سوانح وکارنامه های انقلابیش اشاره شداما جمعیت اسلامی افغانستان در نظر دارد که به خاطر تقدیر از کارنامه های بزرگ چنین ابر مردان انقلابی وبخصوص کارنامه های شهید انقلابی صفی الله « افضلی» دریکی از روز های دیگر ، که البته تعدادی از برادران ماهم از جبهات خون و شهادت هرات و از جبهات غرب خواهند آمد ، تجلیل خاصی بعمل بیا ورد وبه این اساس صحبت امروزی ماروی کار نامه های جهادی وتجلیل از این شخصیت ارجمند بصورت مختصر صورت گرفت .

برادرن عزیز ! امروزبه سلسله کاروانهای شهدای خود شهدائی را

که ازآنهانام بردیم و برادران سوانح مختصرشانرا خواندند که درأس‌شان شهید صفی الله « افضلی » بود البته امروز باشهادت این‌شخصیت ارجمند خلای بزرگی نه تنها در جبهات جهادی بلکه در سراسر جبهات خون و شهادت در افغانستان عزیز بمیان آمد ، زیرا این شخصیت تنها یک قهرمان سنگر نبود بلکه یک معلم انقلاب ویک فرزند ارجمند وفداکار انقلاب بود . من‌اخلاق وخصوصیات این‌برادر راخوب بخاطر دارم. برادر شهید صفی‌الله « افضلی » در برابر برادرانش خیلی ها نرم متواضع وبا گذشت بود . امادر برابر دشمن‌مانند صخره های غرور آفرین کشورش‌ثابت قدم وپایداربود ومطابق به آیهٔ کریمه **« اشداء علی الکفار رحماء بینهم . »** در برابر برادرانش سخت بردبار و متواضع بود . اما در برابر دشمن شکست ناپذیر . این برادر خاصیت عمدهٔ یک عنصر انقلابی اسلامی



فرمانده محبوب شهید صفی الله « افضلی

را داشت .

هر عنصر اسلامی که در یک جنبش اسلامی عضویت‌داشته باشدیکی‌از خواص عمدهٔ اواینست که بایدروحیه اطاعت ونظامی گری‌داشته باشدبه این معنی که وقتی برایش دستور داده میشود مانند یک سپاهی خود گذر همه چیز خود را در خدمت انقلاب قرار بدهد در همه احوال احساس

اطاعت وسپاهی گری در او وجود داشته باشد ومن خود شاهد یکی از این‌صحنه های‌درمشهد بودم . درروز های که بعضی ها تصور میکردندکه درمیان شهیدصفی‌الله افضلی وفرمانده عمومی هرات باستان جکتورن محمداسمعیل اندک رنجی هایی بمیان آمده بطوری که من خود شاهدبودم وخدا هم شاهد است که صفی‌الله « افضلی » خطاب بمن گفت: من‌حیثیت یک سپاهی رادارم در برابر امیرخود یعنی در برابر جکتورن محمداسمعیل .

برادر محمداسمعیل ! تومیتوانی که مرابه بادغیس بفرستی مرابه غور روان کنی‌به هرجائیکه بفرستی من یک سپاهی هستم وبمن‌اطمینان‌دادکه خداوند شاهد باشد وقرآنی که در جیب داشت به روی میز گذاشت ودستش را بروی آن نهاد که من بعنوان یک سپاهی ازاوامر امیرجهاد که در هرات تعیین شده‌کاملاً مطیع

اگرحکومت های کشورهای اسلامی احسـ
را در برابر اسلام و در برابرملت های خـ
خاموش‌نمـ

وفرمانبردار هستم در حالیکه میدانم
شخصیت صفی‌الله « افضلی »شخصیت
معمولی نبود او در واقع یک مکتب
جهادی بود او از جمله پیشگامان
نهضت‌اسلامی وازجمله پیشقر اولان
همه سنگرها درجبهات‌خون وشهادت
درهرات بود در هیچ حمله بردشمن
درپشت سنگر قرار نداشت ، بلکه در
پیشاپیش همه مجاهدین دربرابردشمن
می جنگید او یک شخصیتی بود که
به هیچ مشکل وتحت هیچ‌نوع‌شرایط
در برابر هیچ قدرتی تسلیم نمی شد
اما در برابر اسلام ودر برابر فرامین
اسلامی سراپا اطاعت وبراستی
یک نمونه کامل یک انقلابی مسلمان
بود. دیگرازخصوصیات یک شخصیت
مبارزاسلامی اینست که اوحاسد نباشد
وحسد نداشته باشد،زیرامیدانیم کسی
که حاسد باشد اودریک جنبش‌اسلامی
و در یک انقلاب اسلامی هرگز
نمی تواند گامی بردارد حاسد همه
چیزرا بخودمی خواهد وهمه بدیهارا



مجاهد ایثارگر شهید فضل یزدان
« یزدانپناه » امیر ولایتی با میان

برای دیگران . اما شهید افضلی
هیچگاه حسادت نداشت . آرزوداشت
که همه جبهات مربوط گروه های
مختلف در جبهات هرات بتوانند در
سنگر ،مسؤلیت اسلامی خود را انجام
بدهند وهیچ نوع بدبینی و حسادتی
نداشت از همین رو همه او را
دوست‌داشتندازهرگروهی که می‌بودند
شهید «افضلی»به نزدشان بعنوان‌یک
برادر خیلی ها عزیز وگرامی بود

شهید افضلی براستی بزرگترین فرزند
انقلاب اسلامی بود که امروز جایش
در سنگرها خالیست مامیدانیم کدام
دست‌نا پاکی خون پاک این شهید
راریختاند این‌دست ناپاک هم دست
ناپاکیست که خون برادر قهرمان ما
شهید فضل یزدان را ریختاند همان
دست ناپاکیست که خون ده هاتن
از برادران بیگناه پاکستانی ما را
در انفجار اخیر در کراچی ریختانند
آیا ممکن است که‌دشمن باأین دسیسه
کاریهای بتواند جلو پیشروی انقلاب
اسلامی را بگیرد قرآن شریف به ما
اطمئنان می دهدکه نه هرگز .

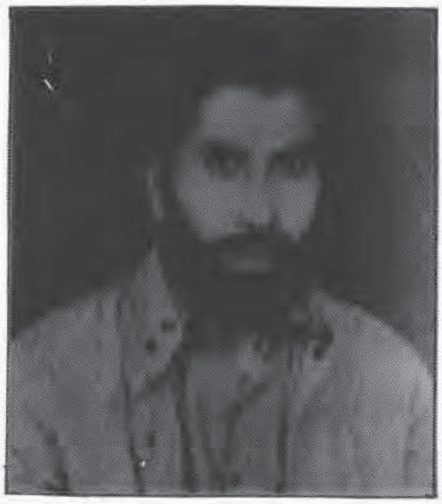
**من‌المؤمنین رجال صدقوا ما
عاهدوا الله علیه فمنهم‌من‌قضی نحبه
ومنهم من‌ینتظرو مابدلواتبدیلا .**

اگر امروز برادر شهید ما
صفی‌الله افضلی شهیدشد درسنگرهای
هرات‌برادران‌همرزمش‌جگتورن‌محمداسمعیل
جگتورن‌عزیزالله افضلی‌جگتورن‌علاوالدین

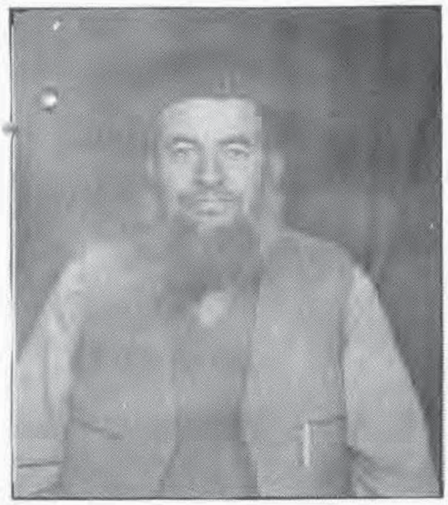
**ـاس مسؤولیت نکنند ومسؤولیت خود
ـود فراموش کنند، ملت های مسلمان هرگز
ـی نشینند**



شهید قربان پهلوان



شهید انجنیر عبدالکریم



شهید مولوی نجم‌الدین

و صد ها تن از رزمنده‌گان مؤمن دیگر قرار دارند که درسنگرهای فخر آفرین جبهات جهادی در بخش غرب کشور عزیز مان مشغول پیکار و جهاد هستند یکتن از شهدای دیگراین ماه قربان پهلوان قوماندان جبهه فیض‌الرحمن شهید جبهه فرقانیه بود او را من از نزدیک میشناختم یک مجاهد امی‌اما یک‌قهرمان کاملاً حرفه یی جهاد بود اویک دهقان‌بود امادربرابر بزرگترین جنرالان‌روسی‌درجبهه‌فرقانیه‌ایستاده‌گی میکرد و همیش درسنگر ضربات سنگینی بر پیکر دشمن وارد می آورد و سر انجام درجبهه جام‌شهادت نوشید البته برادران زیادی دیگری از جوزجان و از مناطق مختلف دیگر و حتی عالم حقانی مولوی نجم‌الدین مرحوم که یک تن از شخصیت های بسیار ارجمند جهادی مابود به سلسله همین گونه دسیسه ها درپشاور شهید گشتند این هم یک شخصیت ارجمند وبزرگواری بود که درجهات کندزاز کارنامه های انقلابی و جهادیش همه برادران مجاهد آگاه اند.

برادران عزیز! قوماندانان و شهدای زیادی هستند که در جبهات مختلف کشور در ننگرهار، قندهار، پکتیا، پکتیکا و در شمال و جنوب و شرق و غرب افغانستان در همین ماه جام شهادت نوشیدند اینها هر کدام شان که در اینجا نامهای شان گرفته نشد بجای‌خود بحیث بزرگترین نیروی جهادی بودند که امروز درمیان ما نیستند خداوند همه شان را غریق رحمت بسازد و مقام بزرگ شهدا را برای شان نصیب بکند و راه شان انشا الله ادامه خواهد داشت.

برادران عزیز! حالا دشمن دست به ترور و وحشت در بیرون از مرزها زده‌است‌میبینیم که درجمهوری اسلامی ایران برادرما شهید صفی‌الله افضلی طی‌یک‌دسیسه‌ناجوانمردانه‌یی شهید میشود و زمانیکه می شنویم فضل یزدان‌ومولوی نجم الدین در جمهوری‌اسلامی‌پاکستان جام‌شهادت مینوشند و قتیکه‌میبینیم دشمن دست به انفجارات و بم گذاری در شهر کراچی میزند تا تعدادی از برادران پاکستانی مارا ظالمانه و بزدلانه شهید سازند اینها یک بار دیگر مارا متوجه میسازد.به اینکه چرا چنین دسیسه‌های سیاه اکنون عمومیت پیدا کرده و چرا دشمن دست به چنین حملات بزدلانه و ناجوانمردانه میزند اینها گرچه یک دسیسه‌خیلی‌خطرناک است و باید همه متوجه باشد اما یک حقیقتی را در برابر ما قرار میدهد که اکنون دشمن درروپا رویی فرزندان انقلاب در افغانستان عزیز به شکست‌و رسوایی‌روبرو شده است

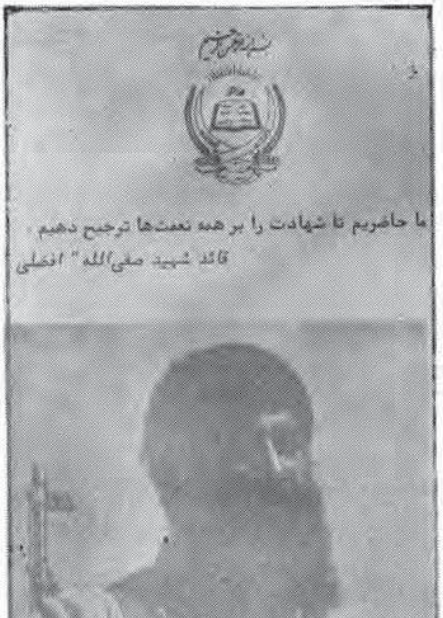






بخشی از نشرات کمیتهٔ فرهنگی به مناسبت شهادت صفی‌الله افضلی فرمانده محبوب جبهات شهید حفیظ الله افضلی

از پیروزی خود در سنگر ها کاملاً مایوس گردیده حال دست به چنین دسیسه و فساد در بیرون از سنگر ها در میان مهاجرین و دور از مرز ها در میان مردم بیگناه انصاری مامی‌زندمادرحالیکه متوجه‌این‌موضوع هستیم ، برادران خود را در کشور جمهوری اسلامی ایران و درپاکستان هم متوجه این نکات می سازیم که در جمهوری اسلامی ایران برادران مسلمان ما باید متوجه امنیت برادران همسنگر شان بوده‌باشند تا دست‌های نا پاک ، برادران خلع سلاح ما را بصورت کاملاً بی رحمانه و بزدلانه به قتل نرسانند و یقیناً اگربرادر شهید ما صفی‌الله افضلی ویاران هم‌سنگرش مسلح میبودند دشمنان تبهکار هرگز نمیتوانستند دست به‌چنین‌جنایتی‌بزنند. و همچنان نیروهای امنیتی درجمهوری



اسلامی پاکستان ، متوجه برادران مجاهد و مهاجر شان بوده باشند تا دست های ناپاکی از خاد و(کا ، جی ، بی) نتوانند بصورت بی رحمانه و بزدلانه قوماندان های عزیز مارا در اطاق های خواب شان در خیمه های شان شهید نسازند همچنان برادران مجاهد و مهاجر ما متوجه این‌موضوع باید بوده باشند تاعناصر خاد چه در کمپ ها ی مها جرین و چه در میان‌گروپ های مجاهدین رخنه پیدا نکند تا باعث اختلا ل امنیت در جمهوری اسلامی پا کستان یا در جمهوری اسلامی ایران یا در نقاط دیگر ی که در آنجا مجا هد ین ومهاجرین ماقرار دارندشوندودر عین حال این‌موضوع‌را هم‌باید به برادران پاکستانی خود خاطر نشان‌کنیم در حالیکه ما و تمام‌مجاهدین و مهاجرین افغانستان در سوگ و حادثهٔ دردناک کراچی شریک هستیم و این فاجعه دردناک را تنها فاجعه مردم‌پاکستان نمی خوانیم بلکه فاجعه ملت مسلمان افغانستان میدانیم . باوجود شرکت



درین فاجعه باید این حقیقت را هم روشن کنیم که نشود کسانی غیر مسؤ لانه این آوازها را بلند کنند که گویا این انفجارات و این فاجعه ها به علت وجود مهاجرین در پاکستان هستند اگر اینها در پاکستان نبوده باشند گویا دیگر چنین تخریب کاری و انفجاراتی به میان نمی آمد ما این مطلب را چندین بار گفتیم و باردیگر تکرار میکنیم که اصلاً برنامه تخریب کاری توسط عمال (کی ، جی ، بی) و خاد و عمال کشور های غیر اسلامی

دیگر مطلب تازه نیست که بعد از هجرت مها جرین از افغا نستا ن در پاکستا ن بمیان آمده باشد بلکه ما اسنادی از عناصر (کی ، جی ، بی) بدست داریم طور یکه آقا بیکف در یاداشتهای خود مینویسد که در سال ۱۹۵۶ م برنامه و سعیی ازطرف روسها به همکاری و مشوره داود خان و حکومت هند طرح شده بود و آن را میخواستند درپاکستان پیاده کنند این برنامه شامل تخریبات وسیع درصوبه سرحد و مسموم ساختن آبها و بند ها درصوبه سرحد بودتاقتل عام و کشتار وسیع در صوبهٔ سرحد پاکستان به میان بیاید و ازین راه اختلالی هم بصورت وسیع درپاکستان صورت گیرد از یک طرف هند و از طرف دیگر روسها از جانب افغا نستان بتوا نند بسو ی پاکستان دست درازی کنند و امنیت پاکستان را از میان ببرند. بناء این دسیسه ،دسیسه تازه نیست و ما تازه درروزیکه هنوزمهاجرین نبودند شاهد انفجارات زیادی بودیم که درآن روزها یعنی در زمان حکومت داود چند نفر محدود در پاکستان بسر میبردیم که هنوز از جهاد و هجرت ما هیچ نام و نشان و آوازه نبود اماانفجارات زیادی در مناطق مختلف بلوچستان و صوبه سرحد صورت گرفته بود و با آمدن مهاجرین جلو بسیاری این انفجارات و این دسیسه ها گرفته شد .

به هر حال دسیسه های دشمن همه وقت بوده و هنوز هم ادامه دارد زیرا حال برای دشمن سه راه باقی مانده یا اینکه افغانستان را بکلی ترک بگوید و از افغانستان قشون خود را بکشد و افغانستان را بگذارد



که ملت مسلمان افغانستان در مورد تعیین سرنوشت شان خودشان تصمیم بگیرند و این راهیست که باید دشمن دیر یا زود این راه را باید طی کند و غیر از این راهی معقول و منطقی هم در پیش ندارد . یااینکه چندین برابر قشون موجود لشکر وارد افغانستان بسازد و بزعم خودش با چندین برابر ساختن قوای خود در افغانستان مقاومت اسلامی را ازبین ببرد وراه سومش این خواهد بود که بالای ملت پاکستان فشار وارد بکند البته انفجاراتی که فعلاً در پاکستان صورت میگیرد ، جز برنامه های سومی دشمن است ، دشمن امروز میخواهد در مورد قشونش خیلی ها حساب کرده تصمیم بگیرد زیرا حسابات قبلی دشمن کاملاً غلط برآمد

وتمام پیشبینی هایش کاملاً برعکس آنچه که فکر میکرد نتیجه داداکنون

دشمن میداند که هر قدر قشون دیگری در افغانستان پیاده کند ، هر ویرانی در افغانستان به میان بیاورد هرقدر دشمن ملت افغانستان را بکوبد باز هم ملت مسلمان افغانستان همان ملتی است که با خدای خود پیمان و عهد بسته اند که تا آخرین لحظه ایکه یک فرد روسی در سرزمین قهرمان پرور افغانستان وجود داشته باشد جهاد را هر گز ترک نخواهد کرد و دشمن حالا حساب کرده و خیلی ترس خورده درین مورد تصمیم میگیرد و نمیتواند عجولانه مانند دوران برژنیف تصمیمی بگیرد زیرا دشمن حالا در یافت که نه تنها مجاهدین آماده هستند که در سنگر های جهادی بر ضد دشمن بجنگند بلکه اکنون ملتهای مسلمان در یک مرحله قیام قرار دارند حال میبینیم که در جبهات جهادی در پهلوی مجاهدین ما در پهلوی افغانهای مجاهد برادران مجاهد عرب ، افریقائی و از نیمقاره هند و ازجنوب آسیا تعدادی از رزمندگان مومن با کمال شجاعت و ایمانداری قرار میگیرند در برخورد اخیری که در جاجی به عمل آمد ما شاهد هستیم که پیش از ۱۶ تن از فرزندان انقلابی از کشور های اسلامی دیگر جام شهادت نوشیدند . دشمن دانسته است که دیگر جهاد در محدودهٔ



جریده انقلاب اسلامی افغانستان چاپ تهران

جغرافیایی افغانستان نیست بلکه این روحیه در همه کشور های اسلامی پیدا شده است هرگز ملتهای مسلمان خاموش نمی نشینند اگرحکومتهای اسلامی باز هم احساس مسؤلیت نکنند، اگر حکومت های اسلامی مسؤلیت خود را در برابر اسلام و در برابر ملت های خود فراموش کنند اما ملت های مسلمان هرگز خاموش نمی نشینند مامیبینیم همیش برادران ما که امروز در سنگر های جهادی ما شهید شدند و یا از کشور های دیگری همراه با همسنگران افغانی شان مشغول جهاد هستند ، اینها اصلاً بدستور دولت ها و حکومت های شان نیامده اند ، برخلاف اراده و خواست حکومت های شان وارد افغانستان شدند و بی آمد و شد ها

ادامه خواهد یافت و هیچ کس نخواهد توانست جلو اینها را بگیرد و ما امروز در پاکستان اسلامی شاهد هستیم که از مناطق مختلف قبایلی در سند و پنجاب . از مناطق بلوچستان هزار ها تن از برادران ما خواهان اشتراک در جبهات جهادی هستند اما همیش تقاضای شان از طرف برادران مجاهد افغانی شان رد میشود ما در شرایط کنونی به عنصر بشری نیاز نداریم و اگر روزی روسها خواسته بوده باشند که قشون دیگری وارد افغانستان بسازند و بخواهند

که قتل عام را در افغانستان بمیان بیاورند دیگر باید بفهمند که از کراچی تا خیبر از اندونیزیا تامغرب انشاالله همه مسلمانان واست اسلامی در کنار ملت مسلمان و قهرمان افغانستان قرار خواهند گرفت و انشاالله امروز دیگر روز های نیست که روسها بتوانند افغانستان را مانند آسیای مرکزی به محاصره و اسارت بکشانند . ولی تنها راهی را که روسها تلاش دارند و میخواهند که ازین راه کامیابی هایی را بدست بیاورند انفجارات وسیع است که درپاکستان آغاز نموده اند ملت مسلمان انصاری ما در جمهوری اسلامی پاکستان بر ضد برادران مجاهد ومهاجر افغانی شان تحریک کنند اما یقین داریم که انشاالله این دسیسه های شان

به ناکامی رو برو خواهد شد و ما از پشتیبانی برادران انصاری خود در جمهوری پاکستان و ایران صمیمانه متشکر هستیم وهمچنان ازاشتراکشان در مراسم عزاداری ، که در شهادت صفی‌الله افضلی صدها تن از برادران انصاری ما در مشهد تایباد و تربت شرکت نمودند . و حتی که بسیاری از نهاد های انقلابی پاسداران انقلابی وسایراصناف طبقات‌ونهادهای جهادی محافل مستقل سوگواری را به مناسبت‌شهادت افضلی وسایر شهدای کشور دایر نمودند ، در حالی که صمیمانه اظهار قدر دانی مینمایم از

همه‌برادران انصاری مان درپاکستان و درجمهوری‌اسلامی ایران ودرهمه‌جا تقاضا میکنم تا درین‌شرایط حساس‌که دشمن سیه کار و تبه کار ما میخواهد در میان مهاجر و انصار در میان مجاهدین افغانستان وملت‌های‌مسلمان در کشور های همسایه سوء تفاهماتی در میان بیاورد ، باید مسؤلین این دو کشور و همه افراد ملتهای مسلمان در این دو کشور متوجه دسیسهٔ خاد « کی،جی،بی » باشند اول در مورد امنیت قوماندان ها و مجاهدان ما سخت توجه بکنند باید برای شان امکانات دفاع خودی را فراهم بسازند اجازه و امر سلاح را برایشان بدهند و هم چنان در جمهوری پاکستان هم باید دستگاه های امنیتی هم به



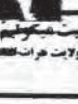
امنیت برادران ما توجه بیشتر بکنند و تا جائیکه به ما وبه‌مهاجرین ومجاهدین مربوط است اینها تأمین امنیت این دو کشور اسلامی را فریضه خود میدانند برادران ما درین کشورباید هم متوجه حساسیت موضوع بوده باشند تا نشود دست های نا پاک‌خاد و « کی جی بی » باعث ایجاداختلاف و نفاق در میان مهاجرین مجاهدین و انصار گردد امروز می شنویم که دشمن رسوا و بد نام به زعم خود قانون اساسی میسازد . دشمن مکار و حیله گر ما از احزاب اسلامی دعوت میکند و نام عدهٔ از برادران ما را میگیرند که فلان و فلانی بیائید ما شما را در حکومت آینده شریک می سازیم ما می فهمیم که اهداف نا پاک دشمن چیست و اولاً این دشمن مکار چه حق دارد و به کدام حق

قانون اساسی میسازد و برای او چه کسی حق داده که برای‌ملت‌مسلمان افغانستان قانون اساسی بسازد اگرچه قانون اساسی که‌ساختن دلیل‌رسوائی و فضیحت دشمن است ، زیرا دشمنی که انقلاب خود را انقلاب برگشت ناپذیر میخواند امروز هر قدمش‌دلیل رسوائی عقب گردی و عقب نیشینی است ما می بینیم که امروز نام‌رسوا و آثار شوم سوسیالیزم و کمونیزم را از میان بر میدارند تا شود که ملت افغانستان بازی نیرنگ روسها را بخورندامروز می‌بینیم که ازجمهوریت دیموکراتیک افغانستان کلمه دیموکراتیک را حذف میکند امروز می بینیم که نشان سیاه و زشت خلقی از بیرق افغانستان شسته میشود میشنویم دشمنی که دیروز نام‌اسلام را نمی گرفت اکنون باردیگرمیگوید که اسلام دین ملت افغانستان است و هر گاه حکم صریح در قوانین شریعت اسلامی منبع قانون‌گذاریست امروز میشنویم که دشمن بد نام بزعم خود اجازه میدهد که احزاب سیاسی به میان بیاید اکنون دشمن رسوا و بد نام دعوت میکندکه بیایید ما کرسی های مختلفی از وزارت خانه ها را بغیر از وزارت دفاع و وزارت امنیت دولتی یعنی خاد . در اختیار احزاب سیاسی مخالف قرار میدهیم اینها همه عقب گردی است

که دشمن رسوای‌مادر هر قدمی به شکست خود ، رسوایی خود و به رو سیاهی‌خود اعتراف میکند که اکنون دیگرسوسیالیزم برای‌همیش درافغانستان به نا کامی رو برو شده است اینکه از عدهٔ احزاب دعوت میکند ما میدانیم که چه هدف ناپاک دارد ولی ما مطمئن هستیم که برادران ما این پیشنهاد های سیاه و ننگین را نمی پذیرند و خوب میدانند که هرگز نور و ظلمت یکجانمیشو د وهر گز مجاهدین باکفار در یک صف قرار نمیگیرند وانشاءالله معتقد هستیم که دشمن بدکار در همه تلا شهای پیشر مانه اش ازجمله در پلان ها و بر نامه های تروریستی و آدمکشی اش در بیرون از مرز ها به ناکامی و رسوایی رو برو شده و در آینده نیزروبرو خواهد شد .

بعد از این مردم افغانستان سر نوشت‌خودرا خودتعیین خواهندکرد و د یگر کسی نمیتواند بیرون از افغانستان بالای ملت مسلمان ما هیچ نوع رژیم و هیچ شخصی‌را تحمیل بکند و تنها ملت افغانستان است که خودش در قسمت زعامتش تصمیم خواهد گرفت نه کس دیگری . در ارتباط با سر نوشت و حدت و یک پارچگی برادران مجاهدمان باید گفت که گاهی احساس میشود در رابطه به مسئلهٔ انتخابات سرتاسری‌درافغانستان در میان صفوف جهادی و اتحاد اسلامی مجاهدین ما اختلاف نظرهای بمیان آمده هر چند این حقیقت رابایذ واضح و آشکار گفت که در مسئلهٔ انتخابات اختلاف نظرهای است که در گذشته هم دراین مسئلهٔ اختلافاتی‌نظر موجود بود اختلافات دراین موضوع براین محور میچرخد که آیا در شرایط کنونی انتخابات در جبهات جهادی مان درحالیکه دشمن سفاک وبی رحم مابا کمال وحشت و بربریت دست به آدم‌کشی وقتل عام میزند ممکن است که دریک فضای امن وآرام انتخاباتی بمیان بیاید بعد از فیصله اولی وبعد از اینکه هیأتی تعیین شدکه در این موضوع در قسمت امکانات و شرایط بهتر برای انتخابات فکر کنند چنان فیصله بعمل آمد که اگرچه انتخابات از لحاظ اصو لی یک اصلی است که همه به آن معتقد هستند و اختلافی در مسألهٔ انتخابات از لحاظ اصولی وجودنداردتنهااز لحاظ‌تطبیق وازلحاظ پیاده کردن انتخابات درشرایط کنونی دشواری ها و مشکلاتی‌نیز وجوددارد و به همین سبب عدهٔ از برا دران به این‌نظر هستند‌که درشرایط کنونی انتخابات سر تاسری‌کار مشکل است و نه تنها به ساده گی و آسانی صورت

مجاهدین سلحشور ، مهاجرین داغدار ؛
شهادت بدرو یاور تان ، قافله‌سالار عظیم جهاد اسلامی
((قلب تپندهٔ امت ، سردار پر افتخار اسلام))
بزرگمرد سنگر و فریادگر منبر ، قائد شهید



صفی الله افضلی

را به شما و کافهٔ امت اسلام تبریک و تسلیت میگوئیم
آمریت عمومی جبهات شهید صفی‌الله افضلی در ولایت هرات-افغانستان

نمیگرد بلکه مشکلات دیگری را بمیان میاورد لذا بهتراست که مسالهٔ انتخابات راگذاشت و به زمان دیگر و به وقت دیگر تاکمی‌شرایط مساعد شود . به هرحال راجع به این گونه مسایل باید فکر کرد و کار کرد تا در آینده زمینهٔ خوبتر و بهتر برای آن میسر شود اما در این گونه‌مسایل نباید اختلافات به حدی عمیق شود که دشمن از آن بهره برداری نماید ما یقین داریم که انشأالله دلسوزی برادران مسؤول ما و مسؤ لین جهاد ما باعث این میشود که این اختلا- فات فعلی هم بکلی حل شود و از بین برود وبرای حل‌قضیهٔ افغانستان یک فیصله عملی و عادلانه توسط گروه های اسلامی بمیان بآید و ما مایوس نیستیم زیرا ان شأالله این مشکلات از میان ما برداشته خواهد شد . چنانچه در گذشته چنین بند و بست ها و مشکلا ت ا ز بین رفت برادران خیلی‌عزیز !موضوع ژنیوا و مذاکره های سیا سی دیگر هیچ‌گونه نتایج مثبت به روسها نداد و اکنون روسها به این نتیجه رسیدند که بغیر از مجاهدین هیچ طرف اساسی در قضیه وجود ندارد باید با مجاهدین وارد مذاکره شد و این موضوع در ژنیوا و جای دیگر حل شدنی نیست و تنها در جای حل میشود که در

آنجا یکطرف مجاهدین بوده باشد و طرف دیگر روسها .

دیگر قضا یای از قبیل اعلان قانون اساسی و اشتراک دادن احزاب جهادی در حکومت های پوشالی که دشمن میخواهد بمیان بیاورد اینها راه حل نیستند اینها گرد باد های کم دوامی هستند که برای چندروز دشمن میخواهد به چشم مردم خاک بزند اما جایی را نمیگیرد و تنها راه حل و یگانه راه حل قضیهٔ افغانستان مذاکرهٔ روسها با مجاهدین است

اماتاجائیکه

به سرنوشت ملتهای محکوم درآسیای مرکزی ارتباط دارد روسیه باید بداند که ملتهای محکوم با سایر ملتهای محکومی که در زیر سلطهٔ روسها قرار دارند ،اینها خود شان امروز یا فرداقیام خواهندکرد وجلو قیام شان راهم هیچ نوع کشتار و جنایت سرخ نخواهد گرفت و روسها باید بدانند که ملتهای مسلمان و محکوم آسیای مرکزی نمیتوانند همیش در محکومیت وهمیش درزنجیر اسارت روسی بسر ببرند. به هرحال روسها متوجه این قضیه باید شده باشند که راهی ندارند جزاینکه با مجاهدین مسایل مربوطبهافغانستان را حل بکنند و انشأ الله العزیز آن روز نزدیک است که یک افغانستان آزاد ، مستقل و اسلامی بمیان آید .

برادران عزیز ! در اخیر به روح شهدای عزیز ، شهدای قهرمان ، شهدای جاودان مان شهید صفی الله افضلی ، شهید فضل یزدان و سائر شهدای گلگون قبای ما در سراسر افغانستان اتحاف دعا نموده ازبارگاه الهی بسمت دعانیاز مندیم که به برکت جدوجهد وبه خون وشهادت این سنگرداران مؤمن واین قهرمانان عزیزماافغانستان از چنگال روسهای خون آشام نجات یافته وحکومت عدل الهی درافغانستان بمیان بیاید .

والسلام علیکم و رحمة الله .



ده ها هزار تن از مهاجران و انصار در جمهوری اسلامی ایران جنازه قاید شهید صفی الله (افضلی) را مشایعت می کنند .

پیام تسلیت رهبر جمعیت اسلامی افغانستان

بمناسبت شهادت جانگداز سردار



رشید اسلام



شهید صفی‌الله (افضلی)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

برادر گرانقدر : هدایت الله افضلی و همه افراد فامیل محترم افضلی ! السلام علیکم و رحمة الله و برکاته .

و بعد بمناسبت شهادت قهرمان همیشه در سنگر صفی الله افضلی مراتب تسلیت خویش را بهمه افراد فامیل شریف تقدیم نموده از بارگاه اقدس الهی برایتان صبر جمیل خواهانم .

شنیدن خبری هولناک شهادت این فرزند ارجمند انقلاب شکوهمند اسلامی کشور عمیقا مرا سوگوار ساخت . شهادت صفی‌الله جان ضایعه ای است جبران‌ناپذیر ، وحادثه ای‌است‌بس المناک . اما چه باید کرد ؟ چون رضای پرور دگار در این بود . چاره ای جز رضا بقضای الهی نداریم انالله وانا الیه راجعون .

خداوند شهید عزیز ما را در صف شهدای بدر واحد جای دهد و بهمهٔ شما صبر و استقامت عطا فرماید . گرچه داغ و درد شهیدان در فامیل شهید پرور تان پدیدهٔ ایست همیشگی که از آغاز انقلاب کاروان در کاروان شهدای گلگون قبای تان با شور و شوق به گلزمین شهادت شتافته اند چندی قبل شهادت فقیر احمد جان در پهلوی سائر شهداء داغ و درد عمیق را برجگر همهٔ ما گذاشت .

خداوند همه شهدای ما را درجه رفیع شهداء صدر اول عطا فرماید و به برکت خون پاکشان کشور اسلامی ما را آزاد ولوای پرجلال اسلام در آن به اهتزاز در آید .

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته .

برهان الدین ربانی

مورخه :
پنجشنبه ۱۸ سرطان (۱۳۶۶)
هجری شمسی

******
✻✻✻✻

لیکنه او ژباړه : اجرالدین

اسلامی حکومت ته

یوه کتنه

بشری ټولنو د «الهی هدایت» له مخې خپلې غوښتنې او اړتیاوې یودبل په همکاری او لاس نیوی ترسره کړی.

پرونی ابتدائی او کوچنی ټولنی چه نن پر لویو او مغلقو ټولنو بدلې شوی په دوارو کی یو لړ احکام او قوانینو وجود درلود چه نوموړو قوانینو (اقتصادی اجتماعی ، سیاسی ، کورنی . . .) په مختلفو زمانو کی لږاو ډیر بدلون موندلی مگر هغه څه چه تل پاتی دی هغه دانسانانو ترمنځ ټولنیز ژوند کول دی .

قرآنکریم داحقیقت د **بعضکم من بعض** (یعنی تاسی یودبل یاستی) تربیان لاندی مطرح کړی .

دټولنیز ژوندانه او انسانی ټولنوله څیړلو څخه به څرگنده شی چه دیوی ټولنی پایښت په درې رازونو کی پټ دی .

۱ - قانون : د ټولنو د ډلو او افرادو ترمنځ دحقوقو او وظیفو ټاکل او بیانول اود انسانی ژوندانه حدود او حرکاتو ترسیمول د قانون وظیفه ده .

قانون په ټولو انسانی ټولنوکی په مدون اولیکل شوی توگه او یا دآدابو ، رسومو او رواج په توگه وجود لرلی دی .

۲ - د قانون سجریان :

خلک چه دقانون پر وړاندی متعهد شی نو هرومرو دقانون دتطبیق او عامه اړتیاو دلری کولو لپاره اجرائی او اداری مسؤلین را منځ ته کیږی چه پدی توگه دقانون اجراکوونکو ته اجرائیه قوه وائی .

۳ - قضائیه قوه :

دټولنی هغه با صلاحیته مقام چه په ټولنه کی داختلافاتو او یاله قانونه دسرغړونی په صورت کی ورته مراجعه کیږی چه اختلافات حل او مجازات تعین کړی دقضائیه قوی په نامه یادیږی . همدا دری څیزونه په ټولنه کی دحکومت لزوم اثباتوی او حکومتی نظام هم د دری گونو اصولو پر بنیاد ولاړ دی چه دحکومتونو یوله بل بیلښت او تفاوت دهمدی اصولو د تغیر له مخی دی.

دحکومت او ولایت ترمنځ رابطه :

ولایت د سرپرستی ، نظارت او تصرف په معنی دی ، دحکومت دری گونی اصول چه پر انسانی ژوندانه باندی لظارت اوسرپرستی لری نوورته وائی چی هر حکومت دولایت لرونکی دی. دحکومت د دری گونو ارکانو او ولایت ترمنځ رابطه په دی ډول روښانه وو .

الف : - قانون چی دټولنی د افرادو ترمنځ داړیکو بیانوونکی دی ځنی کارونه مجاز او ځنی منع کوی چه پدی توگه انسان محدودوی او دخلکو پر اختیاراتو تصرف اودخالت کوی . مثلاً دراکړی ورکړی په

احکامو کی سړی باید دټاکلو اصولو اوضوابطو له مخی عمل وکړی نه آزادانه . چی په نتیجه کی قانونګذار دقانون په وضع کولو سره د وګروپه اختیاراتوکی تصرف وکړ اوهغوی ئی محدود کړل .

ب : دقانون اجرا کونکی په خپل وار سره دتصرف، اودخالت لرونکی دی چه جنګی دستورات صادروی ،مالیات را ټولوی، خلک دځنی کارونوڅخه منع کوی اویا پری ځنی اجرا کوی.

ج : قضائیه قوه داختلافاتو په حلولو کی دنهائی تصمیم نیوونکی ده چه متخلفین اعدام ، زندانی ، آزاد یا برائیت کړی اومالونه مصادره کړی چه داټول پرانسانی ژوند تصرف ، دخالت او نفوذ ګڼل دی .

نتیجه داچه حکومتی دری ګونی ارکان دیو ډول دخالت ، نفوذ او سر پرستی لرونکی دی چه موږ هغه د« ولایت » تر عنوان لاندی خلاصه کړی او وایو هرچیری چی حکومت وی هلته ولایت هم شته او د هر حکومت منل دهغه ولایت دمنلو په معنی هم دی.

دحکومت دولونه

غیری الهی حکومتونه:

۱ ـ دکتاتوری حکومت یا پرخلکو دفرد حکومت .

۲ ـ ډله ایز حکومت یاپر خلکو د یوی ډلی حکومت .

۳ ـ دیموکراتیک حکومت یاپرخلکو دخلکو حکومت .

دا ډول حکومتونه د حزب الشیاطین د مرامنامی له مخی جوړیږی حکومتی ارکان (قانون ، اجرائیه ، قضائیه) دشیطانی اهدافو پلی کارندوی،ولایت اوسرپرستی هم د شیطان ده .

۲ ـ الهی حکومت : پدی ډول حکومت کی ولایت (دحاکمیت او تصرف حق) یوازی دالله(ج)دی او هغه احکام پکښی اجراکیږی چه د «الله»(ج)له لوری رالیږل شوی وی . دلته هغه تصرف روا ګڼل کیږی چه خدای(ج)ورته اجازه ورکړی وی .

یوازی خدای (ج) پر خلکو د حاکمیت او ولایت حق لری ټول انسانان حتی انبیاء علیهم السلام د خدای(ج)پواسطه ددی حق خاوندان شوی دی . په اسلام کی حکومت دهغه چا دی چه خدای(ج) ورته په خلکو دحکومت اجازه ورکړی وی . پیغمبرانو چه د(حزب الله) دتشکیلاتو په تنظیم کی پر خلکو حکومت کاوه دخدای(ج)له لوری دخلکو (الناس) دلارښودنی دپاره رالیږل شوی وو .

یادونه : هیر مو نشی چه قانون هله ارزښت لری چه اجرائی ضمانت ولری چه پرخدای(ج)معتقد انسانان په ټولو حالاتو کی دقانون واضع خدای(ج) ناظر ، حاضر او شاهد ګڼی . نو ځکه پرخدای(ج) اعتقاد د الهی قوانینو داجرا بهترین ضمانت ګڼل کیږی .

په قرآن کی حاکمیت او الهی حکومت

په قرآنکریم کی دټولو شیانو حقیقی مالک خدا ی (ج) د ی .

و لله ملک السموات والارض والله علی کل شیء قدیر (آل عمران - ۱۸۹)

«داسمانونو او ځمکو مالکیت دالله (ج)دی چه په ټولو شیانو قادر دی » انسا ن دحق تعالیٰ په مالکیت کی حسابیږی چه پر خپل مالکیت د تصرف خاوند هم د ی .

قل لا املک لنفسی نفعاً ولا ضرا إلا ماشاءالله (اعراف ـ آیه ۱۸۸)

« و وایه زه می د خپل نفس دګټی او تاوان مالک نه یم مګر که خدای و غواړی » دا آیت په صراحت سره د إنسان مالکیت پر خپل نفس باندی (بی له هغه مواردو چی خدای و غواړی) نفی کوی او حتی پر خپل وجود دطبعی او معمولی تصرف (په هغه مواردو کی چه خدای و نه غواړی) حق نلری .

د همدی دلیل له مخی انسان د الهی احکامو له لاری د مال لاس ته راوستل رواګڼی اود خپل ځان او مال په ټاکلو حدودو کی تصرف

کولای شی ، بدن ته ضرر رسول او
ځان وژنه ځکه روا نده چی اسلامی
احکامو دغسی تصرفاتو ته اجازه نده
ور کړی

الهی مطلق حاکمیت

قرآن کریم خدای مطلق ولی (ولی
په لغت کی د سر پرست او اولی د
تصرف ، دوست ، یاور په معنی دی
چه پدی آیتونو کی د قرآن مطلب
هماغه سرپرستی او اولی د تصرف
په معنی دی) معرفی کوی او د
نورو ولایت په هغه صورت کښی روا
گڼی چه ده ورته داحق ورکړی وی .
**ام اتخذ وا من دونه اولیآء فالله هو
الولی** (شوری آیه ۹)
(آیا غیر « د هغه د ښودل شوی
طریقی » سر پرستان ئې چه یوازی
ولی خدای دی)
**ما لهم من دونه من ولی ولایشرک
فی حکمه أحدا** (کهف آیه ۲۶)
« د هغه لپاره ، بی له هغه ولی او
سر پرست نشته او بل څوک په
خپل حکم کی نه شریکوی » .
قرآن پدی دوه آیاتونو کی په تیره
بیا د (دون الله) او (الله هوالولی)
په تعبیرونو سره ولایت د خپل ځان
حق گڼی اوبل څوک په خپل حکومت
کی شریک نه گڼی او یوازی د
هغه چا له پاره د سرپرستی حق روا
گڼی چه هغه ورته دا حق ور کړی
وی .

الهی حاکمیت

دغسی قرآن د خدای حکم (امر ،
دستور ، فرمان) یوازی او یوازی
د خدای حق گڼی .
**ان الحکم الا لله امر الا تعبدوا الا
اياه ذالک الدین القیم.** (یوسف ۴۰)
« حکم غیر له خدایه د بل چا نه دی ،
دستور ئی ور کړی چه بی له هغه
بل څوک مه پالی چه دا ټینګه او
سمه لاره ده » .
پدی آیت کی چه «عبادت» د «حکم»
سره یو ځای راغلی راښی چه بی له
حق تعالی څخه د بل چا حکم منل
په حقیقت کی د غیری خدای بندگی
کول دی چه په عبادت کی شرک
گڼل کیږی
**الم تر الی الذین یزعمون انهم امنوا
بما انزل الیک و ما انزل من قبلک
یریدون ان یتحا کموا الی الطاغوت
وقد امروا ان یکفروا به و یرید
الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیداً .**
(نسآء ـ آیه ۶۰)
« آیا نه وینی هغه کسان چه په خپل
گمان سره ئی پر قرآن او هر هغه څه
چه له تا مخکی نازل شوی ایمان
راوړی ، هغوی غواړی چه قضاوت
او حکم له طاغوته و غواړی ، په
داسی حال کی چه امر ور کړ شوی
چه پر طاغوت
کافران شی ، اواوس شیطان غواړی
چی هغوی گمراه کړی په گمراهی
لیری سره » هوڅوک چه طاغوت ته
مراجعه وکړی ایمان نلری که څوسره
هم په ظاهری توگه ځان دیندار وښی
یوازی خپل ځان تیرباسی اوخیال کوی
چه دیندار دی .
په قرآن کی پر « الله ایمان لرل او
دهغه دحاکمیت او رسولانو دمنلو »
او له « طاغوته دسرغړونی اونه
اطاعت » ترمنځ نیغه رابطه شته چه
دا دواړه یوله بله بیل ندی .
**لقد بعثنافی کل امة رسولاان
اعبدوالله واجتنبوا الطاغوت**«نمل ۶۷»
« موږ دهر امت لپاره رسولان را
استولی چی خلک دخدای پالنی ته را
وبلی اوله طاغوته ځان وساتی .
طاغوت دهر تیری کوونکی
یاغیر له « الله » دبل هرمعبود په معنی
دی اوهرشی چه د « رشد » په مقابل
کی واقع شی هغه « طاغوت » دی
چه مؤمن ، متعهد اومسؤل انسان له
هغه نه ځان ساتی . په همدی اساس
دوه دوله نظامونه وجودلری .

توحید او شرک :

دتوحید نظام پر « الله » باندی
دایمان اودهغه داوامرو دعملی کیدو
اودهغه دمطلق حاکمیت دمنلو پر بنیاد
اودشرک نظام پر طاغوت باندی
دایمان او دهغه دحاکمیت اودستو-

راتو دمنلو پرېنياد منځ ته راغلی چه دلمړنی نظام رهبران« حق»اوددوهم د « باطل » رهبران دی . هغه کسان چه پرلمړی نظام ایمان لری پرخدای مؤمنان اودحق بنده‌گان یا ـ « عبادالله» دی . اوهغوی چه پردوهم نظام ایمان لری دطاغوت پیروان یا «عباد الطاغوت » دی . هغه کسان چه دتوحید دنظام دمنځ ته راتگ ، استقرار اوټینګښت لپاره هلی ځلی کوی هغوی ته دالله دلاری (سبیل‌الله) مجاهدین اوهغوی چه دشرک د نظام دمنځ ته راتگ ، استقرار اوټینگښت لپاره زیار باسی هغوی ته دطاغوت دلاری (سبیل‌الطاغوت) زیار-استونکی وائی .

دتوحیدی نظام لښکری دجنود الله یاجنودالرحمن په نامه اودطاغوتی نظام لښکری دجنود ابلیس یا جنود الشیطین په نامه یادیږی .

دشراوطاغوتی نظام درا پرزولو لپاره « الله » ټل دخلکو «الناس »په ملاتړ ولاړدی .

داسلامی حکومت دجوړښت لزوم

دځو دلایلوله مخی باید اسلامی حکومت جوړشی .

۱ — شرک چورله منځه ورل اوپه هرارخیزه‌توگه دتوحید منځ ته راوړل.
۲ — دقسط اوعدل قایمول دظلم اوځورونی پای ته رسول .
۳ — داسلامی احکامسو اجرا او تطبیقول .
٤ — تزکیه اوتعلیم ورکول .
٥ — دقانون پروړاندی برابری .
٦ — داستقلال خوندی ساتل .
٧ — دتیری او استکبار دتغررا-ټولول او دمستضعفینو دخلاصون غوښتونکو او آزادی غوښتونکو نهضتونو مخکښ واقع کیدل .

۱ ـ شرک چورله‌منځه ورل اوپه هر ارخیزه‌توگه دتوحیدمنځ ته‌راوستل :

اسلام د توحید دین دی چی « الله»ته دتسلیم په معنی‌دی . الهی پیغمبران راغلی چی انسان د (الله) بنده(عبد)اومسلمان وروزی او د بشری ژوندانه له ټولو ارخونو ځنی هر ډول شرک جارو کړی . اسلام د شرک اوطاغو تسره په هره ځیره‌او بنه کی چه وی سخته مبارزه کړی او کوی او نه پریږدی چه څوک د طاغوت بنده شی .

په ټولنه کی غیر د « الله » له‌حاکمیته د بل هر چا حاکمیت ته غاړه ایښودل د شرک او طاغوت حاکمیت ته غاړه ایښودل دی . که دا حاکمیت د قانون د وضع کولو په مرحله کی وی او یا اجرا ، که د دیموکراسی په نامه وی یا د دکتاتوری له هغه نه پیروی کول دطاغوت د بندگی په معنی ده .

الهی ادیان راغلی چه زولانه شوی بشری ټولنی دطاغوت‌له بندگی آزادی کړی او د خدای بندگی ته ئی راوبلی نو ځکه‌باید طاغوت‌نسکور او هر ځای ئی د توحید پربنیادنظام ټینگ کړو چی پدی توگه بەداسلام له خواراسپارل شوی‌مسئولیت‌موادا ء کړی وی .

« هر غیر اسلامی سیاسی‌نظام، پرشرک ککړ نظام دی ځکه حاکم ئی طاغوت دی . مونږ مسؤل یو چی‌د مسلمانانو او نورو بشری ټولنو څخه د شرآثار جارو کړو» . دغسی حضرت ابراهیم علیه اسلام ، حضرت موسی علیه اسلام او حضرت‌محمد(ص) د زما نی د طاغوت پرضد را پاڅیدل او د طاغوتی حکومتونوله نسکورولو وروسته ئی الهی حکومتو نه‌مستقر کړی . د ټولنو منابع او منافع ئی د خلکو (الناس) په واک کی کړی طبقا تی‌او تبعیضی اختلافو نه ئی له منځه وړی ، د خلکو د رشد او آزادی د لاری پر ته خنډونه ئی له منځه وړی او داسی مساعد شرایط ئی برابر کړی چه ټولوته د(الله)په لوری د تگ لپاره زمینه برابره شوه .

نو ځکه د « طاغوت » د حاکمیت په ضد شرایط او د نا روا قدرتونو د له موجودیته (د الهی حکومت د موجودیت) په صورت کی‌دغسی شرایط برابرولای شو چه مؤمن با فضیلته او په الهی خویونو سمبال

انسانان وروزو .

۲ - د قسط او عدل قایمول او د ظلم او زور ولی پای ته رسول :

د سوره حدید (۲۵) آیت له مخی چه کتاب (د فرهنگ ،معنویت او علم سمبول) میزان یا تله (د برابری، حق او عدالت سمبول) او اوسپنه (د مادی قدرت ښوونکی لکه تمدن ، صنعت ، نظامی قدرت ، فردی او اجتماعی ځواکمنی) او یا په بل عبارت « فرهنگ » « عدالت » « او قدرت» ځنگ پرځنگ راغلی ،موږ پدی پوهوی چه بشری ټولنی په همدی دری ستنو ولاړ پیدا یشی او که یو لدی ضعیفه یا نه وی انسان هم ناقصه او نیمگړی وی .

د « کتاب » او « او سپنی » ترمنځ باید تله (میزان) کیښودل شی ځکه تله (میزان) کتاب د او سپنی له تیری او بر لاسی نه ژغوری چه پدی صورت کی « ایدئیولوژی » فرهنگ ، معنویت او علم له «زور» خوندی پاتی کیږی . یعنی کتاب د زور آله نه وی بلکه « زور » د عدالت (میزان یا تله) په صورت کی د یوی منونکی وسیلی په توگه د کتاب دتحقق لپاره وی .

او دغسی تله (میزان) هر کتاب او انسان ساتی او سپنه له تیری او تجاوز ه ساتی اوله اوسپنی ځخه مطیع اومنونکی وسیله جوړوی.

خو کتاب او تله بی له اوسپنی څه کولای شی ؟ هیڅ

نو که « کتاب » او « تله » یو د بل په ځنگ کی او « اوسپنه » د « کتاب » خدمت ته د « تلی » لاس په نامه غلام په توگه ملا وتړی نو هغه پرمختللی او قوی تمدن چه د پوهی او علم (کتاب) ، عدالت او برابری (میزان) او ځواکمنی (حدید) د دغسی اجتماع په صورت کی منځ ته راځی هغه ټولنه د مدینه فاضله یا امت په نامه یادیږی . چه پدی ډول ټولنه کی د انسان د فلاح لپاره لار آواریږی .

نو ځکه په ټولنه کی د پورتنی محتوی د تطبیق لپاره ، پر دغسی حقیقت مؤمن انسانان باید سیاسی قدرت (حکومت) د اجتماعی انقلاب د بریالیتوب له لاری تر گوتو کړی چه د الهی احکامو د تطبیق لپاره زمینه برابره شی چه پیشکه د مستکبرینو پر ضد زمونږ د مسلمانانو مجاهدینو طبقاتی دریځ د قسط پر بنیاد دی چه د روسی مستکبرینو له شړلو وروسته به حکومت (زور) د یوی منونکی وسیلی په توگه د انقلاب د عقیدتی اهدافو (قرآن ، سنت) د تحقق او تطبیق لپاره استخدام شی.

۳ - د اسلامی احکامو اجرا او تطبیقول :

اسلام د انسان دمادی او معنوی ، دنیاوی او اخروی، فردی او اجتماعی اړتیاؤ ځواب ورکونکی مکتب دی ، اسلام مخکی لدی چه د انسان نطفه منعقده شی او وروسته لدی چی مړ شی ورته قوانین وضع کړی لکه څنگه چه د عبادې وظائیفو لپاره قوانین لری دغسی د اجتماعی امورو لپاره هم قوانین لری .

نو ځکه د اسلام د اجتماعی احکامو د اجرا اودټولنی د عمومی اړتیاؤ د ځوابولو لپاره اجرائی ضمانت ضروری دی چه اسلام دا اجرائی ضمانت د حکومتی روش په توگه راوړاندی کړی .

مثلاً د « گناه » ، تیری ،فحشاء او منکراتو د مخنیوی لپاره اسلام یو لړ جزائی او حقوقی قوانین غوره کړی چه ددی احکامو د اجراء په صورت کی ټولنه آرامه او نیکبخته کیږی چه دا کار بی له الهی حکومته ممکن ندی دغسی هر مسلمانانو چه د اسلام د دښمنانو د ټکولو او د خپل ځان د . ساتنی او دفاع لپاره د لازمو امکاناتو او قواو راټولول لازم شوی چه دا کار بی له الهی حکومته هم ممکن ندی .

دغسی د اسلام د اقتصادی قوانینو تطبیق بی له الهی حکومته ممکن ندی ، مثلاً د زکوة راټولول مصرفول ، دټولنی د عمومی اموالو ساتنه او مصرف چه دا ټول کارونه

د الهی حکومت د موجودیت په صورت کی اجرا کیږی .

۳ - تزکیه او تعلیم :

د اسلامی حکومت د سپیڅلو اهدافو د تطبیق لپاره باید روحی او معنوی زمینه برابره شی چه د الهی احکامو تطبیق په ټولنه کی د یو اجتماعی مسؤلیت او تعهد په توګه مطرح وی نو زور او اکراه ، چه دا کار د مسلمان ملت د پوهی اوفکری ودی له لاری ممکن دی . نو ځکه « تزکیه » او « تعلیم » د بشری ټولنو دلار ښود ونکو(پیغمبرانو) له اهدافو څخه یو هدف دی .

هوالذی بعث فی‌الامین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیته و یزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة و ان‌کانوا من قبل لفی ضلٰل مبین :

« خدای له امینوتونه‌پیغمبران را پورته کړ ی چی هغوی ته د (الله) آیتونه تلاوت کړی، هغوی «تزکیه» او کتاب او حکمت ورته زده کړی چه مخکی لدی ښکاره ګمراهان ؤو »

پر اسلامی لارښود او اسلامی حکومت لازمه ده چه خلک «تزکیه» او تعلیم ورکړی خلک پر اسلامی لار ښود حق لری چه هغوی ته لارښونه‌او تعلیم ورکړی‌چه تا پوهه پاتی نشی او وئی روزی چه څه یاد کړی . یعنی اسلامی حکومت دخلکو د«تزکیه» او «تعلیم» لپاره‌دتلویزیون، اخبار ، مجلاتو ، د جمعی د لمانځه خطبو، مساجدو، مدارسو، اوپوهنتونونو دایجاد اونورو شرعی لاروزمینه برابره کړی .

قرآن‌د« قرأ »له ریښی اخستل شوی او قرأ لوستلوته وائی ، نوقرآن د لوستلو « کتاب » دی . قرآن هغه « کتاب » دی چه لمړنی پیغام ئی لوستل (**اقرا**) دی . (**اقرأ باسم ربك الذی خلق**) .

قرآن هغه‌کتاب دی چه خدای- ئی په تعلیم و یاری اوانسان ته په قلم ښودنه‌کوی (**الذی علم باالقلم**) (**علم الانسان مالم یعلم**) .

قرآن هغه‌کتاب دی چه په ن (یوډول ماهی دی چه پخوائی تری د قلم رنګ جوړاوه) قلم او لیکنی قسم‌یادوی (**ن والقلم وما یسطرون**) لدی ځایه د اسلام په مکتب کی د ښوونی او روزنی اهمیت‌څرګندیږی ، لو څنګه چی الهی حکومت د الهی احکامو اجرا کوونکی دی باید پداسی توګه د مسلمانانو د ښوونی او روزنی لپاره زمینه برابره کړی چه ټول خلک وکولای شی لدی نعمته برخمن شی . حضرت رسول اکرم (ص) د مسلمانانو د لیک لوست دز ده کړی لپاره له یهود و استفاده کړی حضرت پیغمبر (ص) د بدر د جګړی باسواده اسیرانوته وائی که زمونږ (مهاجر انصار) لسو زامنوته لوست موزده‌کړ آ زاداوسی .

او دا چی فرمائی « علم زده کړی که څه هم په چین کی وی » مطلب ئی دادی چه علم له هر چا او هرڅومره چی لیری وی باید زده شی او د کتاب پرښباد د مسلمانانو د مقتدری ټولنی د جوړښت لپاره استخدام شی . د علم زده کړه چه په نر اوښځی فرض شوی لدی کبله ده چه الهی احکام په شعوری ډول وپیژنی‌او په ټولنه‌کی د هغه دتطبیق لپاره اګاهانه او د مسؤلیت پر اساس قدم پورته‌کړی. په ذکر شوی آیت کی چه لمړی «تزکیه» او بیا « تعلیم » راغلی، مطلب ئی دادی چه «تزکیه» علم ته جهت او لوری ورکوی ، «تزکیه» د انسانیت ، او جهت نه شیطانی اهدافو ځا نوی او انسان داسی آماده کوی چه «علم» ښوونه او تعلیم د انسان دآزادی لپاره دی نه دا چی انسان د علم مری شی « تزکیه» علم ته جهت ورکوی .

اسلام د انسانی ټولنو جوړونکی دی چه هلته علم او هرڅه د انسان په خدمت کی وی څوچه د خپل تکاملی پراود طی‌کولولپاره له هغه نه دیوی وسیلی په توګه‌کار واخلی چه داډول جوړونه اوذهنیت ورکول د «تزکیه» کار دی نوځکه اسلامی حکومت د

نمونه تولنی (امت وسطی) دجوړښت لپاره تعلیم ته د جهت ورکولو لپاره د خلکو د « تزکیې » ستر مسؤلیت پرغاړه لری .

٥ - د قانون پر وړاندی برابری :

په اسلامی ایډیالوژۍ کی دوینی ، ژبی ، رنګ ، نژاد ، قوم ، ملیت ، ثروت ، او طبقی امتیازات په کلکه غندل او رټل شوی چه اسلامی حکومت په تولنه‌کی دهمدی امتیازاتو پر بنیاد جوړ شوی قالبونه ماتوی .

یا ایها الناس انا خلقنکم من ذکر و انثی وجعلنکم شعوباً وقبایل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقکم (حجرات آیه ۱۳) .

ای خلکو تاسی می د یو نر او ښځی نه پیدا کړی یاستی او د لی‌دلی‌اوقبیلی قبیلی می وګرځولی چه یوبل و پیژنی ، په رښتیا چه ګرانترین له تاسی نه په نزد د خدای متقی ترین له تاسی وی .

« تقوا » په اسلامی تولنه کی یوازینی روا ګڼل شوی امتیاز دی چه « تقوی » نه مادی‌امتیازدی او نه د مادی امتیازاتو را وستونکی یعنی داسی نده څوک چه متقی وی هغه ته زیات حقوق ورکړل شی او په حدودو او احکامو کی ورته تخفیف قایل شی .

« تقوا » یو معنوی امتیاز دی چه متقی ترین سړی د الهی مسئولیتونو دینی سیاسی ، اجتماعی د اجرا لپاره وړ او ولایق ګڼل کیږی چه دا صفت باید دکاروانو د مشرانو لپاره معیار وی .

٤ - داستقلال خوندی‌ساتل :

د اسلامی حکومت له مهمو اهدافوپه فرهنګی ، سیاسی ، اقتصادی او نظامی ډګرخو کی‌داستقلال حاصلول دی او داسی امکانات باید برابرکړی چه پردی برخو کی‌پر مسلمینود کفارو تسلط او بر لاسی ته خاتمه ورکړی .

و لن یجعل الله للکافرین علی المومنین سبیلا (نساء آیه(۱٤۱))

هغه رابطی‌او معاملی چه غیر مسلمان پر مسلمان برلاسی کوی هغه ناروا او حرامی دی .

اسلامی حکومت د سیاسی استقلال د خوندی‌ساتلو لپاره دنظامی قدرت په لحاظ باید دومره مقتدر شی چه دښمن‌ته دیرغل‌جرئت ورنکړی . اسلامی‌فکر ،فرهنګ راژوندی‌اودهمیشه ودی لپاره یی کار وکړی څو چه د پردیو دفرهنګی‌تسلط او نفوذ‌خلاص اوسی .

اسلامی حکومت دنورو د اقتصادی سلطی نه د خلاصون لپاره اقتصادی استقلال‌تر ګوتو کړی او اجتماعی عدالت باید په تولنه کی‌جاری کړی

خلک او اسلامی حکومت د هغه رابطی نه ډډه وکړی چه د اسلامی هیواد استقلال پری زیانمن کیږی.

که تجارتی‌یاغیر‌تجارتی‌اړیکی پراسلامی‌هیوادونواومسلمانانوباندی‌د پردیودسیاسی‌یاغیرسیاسی‌تسلطاوویړی سبب ګرځی چه هغوی اسلامی‌هیواد خپله مستعمره وګرځوی او که څه هم دا استعمار معنوی وی باید مسلمانان له هغی ډډه وکړی .

اسلامی رهبر (لارښود) او د هغه‌خصوصیات

اسلامی‌رهبرچه‌دمسلمانوڅخان‌مال،ثروت اوشتمنیوواکمن‌دی‌بایدداسی‌څوک‌وی چه په تولنه کی له هغه بل متقی نه وی او د خدای د قربت او نژدیوالی مقام ته رسیدلی وی څو د خلکو سر پرستی وکولا ی شی .

اسلامی رهبر دوه اړ خونه یا جنبی لری .

۱ - جنبه الی‌الحق (مشروعیت)

۲ - جنبه الی خلک (مقبولیت)

په جنبه الی‌الحق (مشروعیت)

کی د ځمکی پر مخ د خدای د خلافت مقام ته‌رسیدلی یعنی«خلیفةالله» وی او د « خلیفةالله » طبیعی‌خاصیت مقبولیت (جنبه الخلک) هم دی . چه کولای شی خلک‌داسلام‌دعقیدتی اصولو له مخی رهبری اوجوړ کړی .

پیغمبران الهی رهبران‌دی :

په اسلام کی دا لوړ مقام د

انبیاءالله دی ، او دوی د ځمکی پر مخ لمړنی الهی رهبران دی .

یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله (ص- آیه -۲۶)

« ای داوده ، ماته پر ځمکه خپل خلیفه کړی ئی ، لو په خلکو کی د حق له مخی قضاوت او منځگړتوب کوه او له «هوی» پیروی مه کوه چه د خدای دلاره به دی گمراه کړی»

فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی

« لو دهغوی ترمنځ دخدای ددستور له مخی قضاوت وکړه او دغوښتنی پیروی مه کوه »

د الهی پیغمبرانو تاریخ راښئی چه هغوی د ټولنو په حقه او رښتونی رهبران وو چه حکومتونه ئی جوړ کړی وو، دغسی حضرت محمد (ص) په مدینه کی حکومت جوړ کړی او د ټولنی د رهبری او اداری لپاره به ئی دجهاد لپاره لښکری تیارولی ، مالیات به ئی راټو لول او په خلکو کی به ئی الهی حدود او احکام جاری کول (په اسلام کی پیغمبر داسلامی حکومت رئیس دی) چه نه یوازی دینی مقام (نبوت) د سیاسی رهبری (امارت) سره یوشان گڼل کیږی بلکه سیاسی رهبری د دینی رهبری پر بنیاد ده ، یا په بل ډول په اسلام کی سیاسی مقام او مرتبه دهغه چاده چه د « ولایت » مقام ته رسیدلی وی او « ولی الله » وی .



مجاهدی از بلخ با می همراه با وسایلیکه از دشمن به غنیمت گرفته است .

د اسلامی رهبر خصوصیات:

په لنډه توگه اسلامی رهبر باید لاندی خصوصیات و لری .

۱ - علم . ۲ - عدالت . ۳ - کفایت او تدبیر. ٤ - میړانه او شجاعت .
٥ - د ټولنی د عادی خلکو په خیر ژوند کول .

۱ - علم : د اسلامی ټولنی لارښود داسلام د مکتب په باب باید د پوره علمیت او پوهی خاوند وی . د ټولنی رنځونه او دردونه د قرآن او سنت النبوی له مخی علاج کړای شی ، او دالهی احکامو په استخراج کی ، جزئی احکام دکلی احکامو سره تطبیق کړای شی په اسلامی فرهنگ کی نوموړو کسانو ته فقهاء ویلای شی.

ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم .

خدای «طالوت» د ټالمی لپاره غوره وگڼه چه علم او جسمانی قوت لری .

۲- عدالت :

اسلامی لارښود ، په ټولنه کی باید د اسلام عملی نمونه وی ، ځان له گنا هونو لیری وساتی ، ځوک چه د اسلامی ټولنی مشر کیږی باید عدالت ولری .

عدالت پدی معنی چه توحیدی روح ، ایمان پر مبدأ او معاد باندی ئی دومره قوی وی چه هغه د هر فرض او واجب عمل په اجرا کولو باندی مکلف وگڼی او د هر حرام او بد عمل له کولوئی منع کړی د ایمان نوموړی مرتبی ته عدالت وائی ځکه عدالت داستقامت ، صداقت ، رښتونولی

راستي او د انحرافاتو څخه د ځان ساتلو په معنی دی نو عادل انسان یعني پر قلبي عقاید و سم ؛ نیغ او مستقیم . یعني اخلاقیې هم سم وی، روحي فضا یل ئې هم سم وی او لیک اعمال ئې سم وی .

لو که چیري اسلامي لار ښود عادل نه وی او په گناهونو ککړ او د منفي خصوصیاتو او خویونو خاوند وی نو ممکن نده چه په ټولنه کې اجتماعي عدالت اجرا شي ځکه سرچینه چه خرابه وی له نورو به څه امید وی .

۳ - کفایت او تدبیر :

د اسلامي ټولني لارښود د الهي احکامو د پوره آشنائي ، عدالت او تقوی ترڅنګ د نورو ښو خصوصیاتو خاوند وی چه اسلامي ټولنه په بحراني او اضطراري وختونو کې له طوفاني حالته د ډول ډول پیښو د ضرر رسولو پرته هدف ته ورسوی د نړی د استکباري قوتونو په شیطاني لارو چارو ئې و پوهوی او د هغه له خنثی کولو لپاره ځیرکانه نقشی جوړی کړی په قرآن کریم کې خدای جل جلاله حضرت محمد (ﷺ) ته داسی خطاب کوی :

« **ولتستبین سبیل المجرمین .** »

« د مجرمینو لاره خلکو ته بیان او د هغوی پر نقشو ئې پوهه کړه » نو ځکه د جمعي د لمانځه امام د جهان پر مسلمینو چه څه تیریږی هغوی باید خبر کړی هغه چی په الهي احکامو عالمتر، د حکومتي کارونو په سرته رسولو کې لیاقت اود هرهغه نقص او نیمګړتیا څخه پاک وی چه اسلامي رهبر سره نه ښائي د اسلامي رهبری لپاره وړ دی .

۴ میړانه او شجاعت :

اسلامي ټولنه چه د داخلي او خارجي دښمنانو تر برید لاندی وی او غواړی چه د مسلمینو ټولنه د خطر او له منځه تګ سره مخامخ کړی نو اسلامي رهبر باید په پوره میړانه او شجاعت سره د هغوی مقابله وکړی او د هغوی د بریدونو او دوانیونو په وړاندی په پوره صبر او متانت سره و جنګیږی او د الهي احکامو د تطبیق په باب له هیچاویره او تشویش ونلری .

په لنډ ډول :

د ټولني د اداره کولو لپاره ، پر الهي احکامو پوهیدل ، عدالت ، کفایت او تدبیر بر سیره میړانه او شجاعت هم د اسلامي رهبری خصلت دی چه دا ټول صفات یې د اسلام له سمی او صحیحي پیژندني او « الهي تقوی » پرته ممکن ندی .

« **ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا** »

« که د الهي تقوی خاوندان شی د حق او باطل د بیلښت درک به ومومی

۵ - د ټولني د عادی خلکو په څیر روند کول :

خدای تعالی پر عادلو لارښودونکو لازمه کړی ده چه خپل ژوند د ټولني د فقیر او نادار سړی له ژوند سره وسنجوی او له هغه سره ئې برابر کړی او د خپل انفرادی ژوند فقیری فخر و ګڼی « **الفقر فخری** »

په نني زمانه کې د اسلامي حکومت چلونکی باید څوک وی ؟

له اسلامي روایاتو څرګندیږی چه علماً او فقهاً د دین د ساتونکو د پیغمبر د امینانو ، د رسول د جانشینانو ، د انبیاو د وارثینو او د اسلام د حصونو . . . . . . په نامه تعبیر شویدی. رسول الله ﷺ فرمایلی :

فقها تر هغی چه دنیا ته داخل نشی د پیغمبرانو امانتداران (امینان) دی. پوښتنه تری وشوه چه ای رسول الله دنیا ته د داخلیدو معنی څه ده ؟ ځواب ئې ورکړ : « د سلاطینو څخه د هغوی پیروی . »

« چه پدی صورت کې له هغوی نه د دین په باب و ویریږی »

په افغانستان کې د اسلامي حکومت چلونکی کسان رهبری کدر باید د فقهاؤ له شریکی شوری جوړ شي چه د اسلامي خاوری د فکر او جغرافیائي حدودو ساتنه وکړی . دوی په ټولنه کې الهي حدود جاری کوی چه خلک باید د هغوی له دستوراتو پیروی وکړی . چه لد دوی نه پیروی د خدای او رسول نه پیروی او نا فرماني ئې له طاغوته پیروی ده .

نور بیا

الحاد و دهریت

ع: ابو طارق

مقدمه :

Atheism and Nature

قرآنکریم ، بحیث دستور الهی ، همه وقت توجه عالم اسلام و مسلمانان را بطرف مذاهب و دعوت های تخریبی متوجه گردانیده و اساسات ثابتی را برای جلوگیری از افشا و تحریکات ضد اسلامی وضع می نماید وبرای مسلمانان هوشدار میدهد تااز متابعت‌چنین نظریات زهر آگین ،فاصله‌گیرند « **ودکثیرمن أهل الکتاب لویردولکم من بعد ایمانکم کفاراً حسداً من عند انفسهم من بعد ماتبین لهم الحق** » یعنی : بسیاری از اهل کتاب آرزو و میل آن دارند که شما را از ایمانتان به کفر برگردانند ، به سبب حسدی که بر ایمان شما برند بعد از آنکه حق برآنها آشکار گردید .

قرآنکریم در جای دیگر موقف بشریت را در ساحهٔ علم خاطر نشان گردانیده ، چگونگی مخالفت مردم را از حق و حقیقت آشکار می‌گرداند و وضاحت می بخشد که این گروه چگونه سرسختانه می کوشند تا گراهی را در برابر صواب بدست آرند و دیگران را نیز بسان خود در سراشیبی‌گمراهی قرار دهند خداوند سبحانه می‌فرماید « **الم تر إلی‌الذین أوتوا نصیباً من الکتاب‌یشترون الضلالة ویریدون ان تضلوا السبیل** »

یعنی : آیا ندیدی حال آنان که اندک بهرهٔ ازعلم کتاب یافتند که خریدار ضلالت هستند و می خواهند که شما اهل ایمان را به ضلالت اندازند .

انکار نمیتوان کرد که مذاهب تخریبی ، درطول تاریخ در برابر ادیان الهی قیام کرده اند وکوشیده اندتا ازطریق تولید،تردید وشبهات وتحریف حقایق ، از اعمار جامعه‌الهی جلوگیر ی‌کنند وادیان آسمانی را روی تهداب و ثنیت‌»تثلیث ، و مادیت استوار گردانند .

در عصرحاضرعلومی‌بمیان‌آمده است که جانشین مذاهب تخریبی‌گردیده، دانشمندان مادی می‌کوشند تا این گونه شبهات را بحیث مقررات علمی تحویل‌جامعه انسانی‌گردانند تا ازطریق علم مقارن‌ادیان‌بتوانند حقایق دینی را از زبان تاریخ وارونه نشان دهند و بگویند که بشریت در ابتدا معتقد به ثنیت بوده و بعد از تکامل به توحید رسیده اند و باین ترتیب قاعدهٔ اصلی اسلامی را درین ساحه منقلب نشان دهند و اساسات‌توحید ، اخلاق وخانواده را طوری وا نمودگردانند که خلاف‌حقیقت است وبالاخره نظریات فروید در مورد جنس ولیفی بریل فرانسوی را در ساحهٔ اخلاق دارای اساس تاریخی وا نمود گردانند و روی همرفته مذکوره انسانها را از اصالت فطرت و منطق‌عقل و طریق توحید ، بسوی ، الحاد ، اباحت و ثنیت و مادی گری کشانند .

خداوند سبحانه وتعالی مسلمانان را وظیفه میدهد تا در برابراین‌اباطیل‌قیام نموده و به ازالهٔ این شبهات بپردازند ، این عالم اسلام است که مسئول دفاع از حق بوده ، وظیفه می گیرند تاحقیقت را در برابرباطل استوار گردانند و استحکام بخشند .

ما خواهیم کوشید تا اقلاً نقاب از چهرهٔ این مذاهب برداریم و مفاهیم وثنیت ، مجوسیت ، غنوصیت ، الحاد و دهریت و . . . باز گو نمائیم ، سحر و اساطیر آنها را بر ملا گردانیم و موقف اسلام را در برابر مذاهب باطل خاطر نشان سازیم .

غنوصیت و یا فلسفه قدیم شرق :

غنوصیت اصطلاحی است برای فلسفه ، که قبل از اسلام در ممالک شرقی بوده و مختلطی است از یکعده مذاهب و عقاید که مخالف توحید وفطرت خدا پرستی است .

غنوصیت Gnoso روش وطریقهٔ است مختلط از مجوسیت ، مانویت،زردشتی دیصانیت، مزدکیت و دیگر مذاهب شرقی .

غنوصیت بحیث مذهب شرقی مقاصد ذیل را احتوا می کند :

۱- عبادت وتقدیس آتش .

۲- قبول دو خدا یعنی خدای خیر وخدای شر یا ظلمت و روشنی .

۳- مباح دانستن محرمات ودعوت در راه اشتراکیت زنان واموال وجواز نکاح باخواهران وغسل نمودن به پیشاب .

۴- اعراض از ریختاندن خون وقتل حیوانات وعدم خوردن گوشت.

تاریخ نشان میدهد که مفکوره گذشتگان شرق روی اساماتی بنیان گذاشته شده است که ازطرف مصریها، فارسی ها ، آشوری‌ها ، بابلی‌ها، هنود وچینائی ها ، بمیان کشیده شده که همه دارای مفاهیم وثنیت وتثلیث دیده میشوندومنافی ارزشمندی‌های اخلاقی وشرائع الهی بوده و درشرق دارای همان موقفی بوده که درغرب مذهب هیلینی کسب شهرت نموده است ازجانب دیگرغنوصیت دارای پایه‌های اشراق بوده کسب معرفت را از طریق روح وبصیرت ادعا می کند درحالی که «هیلکینیت» بیشتر به عقل اتکاء نموده ،وکسب معرفت را از طریق منطق تجویز می نماید ، ولی هردو مسلک در افساد اباحت وتولیدشک وگمراهی یکسان دیده میشوند .

دهریت قدم وازلی بودن عالم را اساس قرار داده ، جهان را بدون صانع میداند ، خاک، آب، اتش‌وهوا را اصل همه چیز می گوید .

ثنویت ، می‌گوید که‌پروردگار جهان دو ذات یعنی خیروشر ویانور وظلمت بوده وهردو قدیم وازلی‌است برهمانی ، امربه تعظیم اتش نموده‌از قتل حیوان ممانعت می کند ولی زنا را مباح‌میداند تناسخ وتثلیث وتجدد را تائید می کند ، از جانب دیگراز وجود خداوندروی این دلیل‌که دیده شده نمیتواند ، انکار می ورزد .

صابئه ، فرشتگان را آلهه میدانند و بعبادت‌انها می پردازند .

مجوسیت ، به پرستش آتش امر نموده علاوه می کند که باید برای آفتاب سجده کرد در مجوسیت غسل باآب ممنوع بوده ، برای اینکه آب الوده نگردد از غسل باآب ممانعت بعمل می آورد وامر می کند تابرای ازالهٔ‌جنابت به‌ادرار گاو غسل‌صورت گیرد .

قریطی ها به مشاعیت زنان و دارائی حکم نموده ، که مذهب مزدک نیز این دومطلب را تائید می کند.باطنی‌ها از زنده شدن بعدازمرگ وجزاء انکار می ورزند .

ابن سبا ، وصایت ورجعت را حکم می کند ، مذهب ابن‌سبانه‌تنها به الغاءی تکلیف پرداخته بلکه بر اخلاقیات خط بطلان می کشد ومردم‌را به‌اسقاط فرائض‌دعوت‌نموده، ارتکاب محرمات‌را مباح میداندوخط فاصل رابین خیرو شر وتقوا واباحت، فضیلت و رذیلت بر میدارد .

دکتورعلی‌سامی‌النشارمی‌نویسد که : غنوصیت ، عصاره ونتیجهٔ‌است که از مذاهب فارسی ، سریانی، افلاطونی وفیثاغورثی ، شکل‌می‌گیرد وبا مسیحیت،یهودیت ، زردشتی، ومانویت اتصال می یابد ودرمرور سالهااین عقائد،باسم،باطنیت ومذهب غلاة وقرامطه ظاهرمیشود، که اینک درمورد برخی از این مذاهب روشنی افگنده میشود .

۱- احیای باطنیت :

زنده گردانیدن باطنیت و قرار دادن آن دربرابر اسلام ، در همان مجرای قراردارد که‌دهریت‌براه افتیده است وهردو مسلک‌روی هدف‌واحدی

استوار است تاتعمیم الحاد و اباحیت را در کتاب علم تحویل عالم اسلام گرداند که‌این نهال‌فسادرا یهودی، بنام عبدالله بن‌سبا غرس کرده است ، ابن سبا ملقب به ابن السوداء اولین شخصی است که‌درموردحلول خداوند در جسد بعضی ازبندگان ورجعت‌آنها بعد ازمرگ ووصایت‌را بمیان‌می‌کشد وروی‌همرفته‌افکار باطنیت از انشکل می گیردوتوسط «فلول» مجوسی تقویه می گردد که غایه این دومذهب را از میان برداشتن‌اسلام تشکیل‌میدهد.

برای‌اینکه‌باطنیت‌بتواند به اهداف تخریبی خود برسد ، اساس عملکرد خودرا روی تأویلات اساس می‌گذارد تا دریک موضوع چندین نوع نظر را بمیدان کشد وباعث تباین آراء گردد ونظریاتی را درلباس اسلام بوجود آورد تاحق را ازمیان بردارد که‌باین ترتیب ضرر باطنی ها بیشتر از دیگر مذاهبی است که‌برعلیه اسلام دشمنانه قیام کرده اند .

مذهب باطنی سعی ورزیده‌است تا ملذات وشهوات را برای پیروان خود مباح گرداند وانها را از انجام فرائض رخصت دهد و بیشتر از کتبی استفاده کنند که از یونانی‌ها ترجمه گردیده است وباین ترتیب، عقل‌اول و دوم وافلاک را که غیر ازاساسات وثنیت اغریقی ها نیست بنام اسلام تحویل دهند وبگویند که این‌عقول وافلاک همه دارای افعال ، حرکات وتصرفاتی اند و روی همرفته صفات الهی را برای این عقول وهمی عقیده کنند . وجانشین ، توحید ، نبوت ، وحی ، بعث وجزاءگردانند وازفلسفه یونانی برای تخریب اصول اسلام استفاده کنند .

این دسته مردم فکر کرده اند که نمیتوانندروی‌منطق وتعقل‌بااسلام وارد میدان مقابله گردند ، لذا بهتر دیده اند ، از طریقی وارد معرکه بااسلام گردند که‌درظاهر باعث‌تشویش مسلمانها نگردندوبگویند که‌بین‌باطن وظاهر همین فرق است وباطن‌شریعت را جز امام ونائب او کس دیگری نمیداند وحشر ونشر رموزی اند که برای مطالب دیگری‌وضع گردیده‌اند مثلاً : معنی غسل ، تجدید عهدبوده ومراد از تیمم ، فرا گرفتن علم از مأذون‌است، نماز ، دعای است که برای امام صورت می گیرد و معنی زکات ، تعمیم‌علم‌است وحج‌نیزبمعنی طلب علم آمده است و امثال آنها .

دعوت باطنی ها روی دو قاعده استوار است :

قاعدهٔ اولی تمیز بین ظاهر وباطن بوده و قاعدهٔ دومی تفضیل باطن و استخفاف به ظاهر است تا جای که ظاهر را موضع سخریه واستهزار قرار میدهند و آنراتقلید محض میدانند و پیروان ظاهر شریعت را بنام اهل شرک یاد می کنند .

استاد ندوی می‌گوید : باطنیت « انقلابی است علیه نبوت محمد صلی الله علیه وسلم » باین معنی که پیروان باطن از مفاهیم دینی انکار نموده وکلمات شرعی را طوری تفسیر می کنند که با اصطلاحات دینی ضدیت بهم میرساند ، تا جای که می گویند : « تنزیل » عبارت است از جسم و « تأویل » روح آنست ، وقتی رسائل اخوان الصفا دیده شود واضح می گردد که آنها رموز و اشاراتی را بکار برده اند ، که از حکومت آینده نمایندگی می کند ، آنها می نویسند ! قدرت و سلطه بالاخره‌همه به صاحب زمان انتقال می یابد و جهان همه بسان جسم و اردوی‌جان فدا ازوی متابعت‌می‌کنند وصاحب زمان به منزلهٔ رأس و عقل همگان دیده میشود ، این است شمهٔ از دعوت های که منافقین وملحدین و پیروان لذات وضع کرده اند .

هدف دعوت باطنی هارا الحاد در عقیده الغای‌التزامات اخلاقی و مسؤلیت فردی و تأویل وعلم باطن شکل داده و از خطیرترین دعوتهای گمراه کننده است که مسلمانان عصر حاضر بآن روبروانند .

ابو العلا عفیفی می گوید : تأویلات اخوان صفا در آیات و احادیث به منظور تحقق آرمانهای

آنها وضع گردیده تا بتوانند اسلام را دگرگون سازند و اساسات و عقائد اسلامی را از میان بردارند .

۲ - عقیده سبیه !

دعوت عبد الله بن سباء ، از دعوت های تخریبی دیگری است که عقیده اسلامی را از مجرای آن منحرف گردانیده ، ابن سبأ ، دعوت خود را چنین اساس میگذارد که : آیا رجعت عیسی بن مریم ثابت نیست که وی روزی واپس باین جهان عودت می کند ؟ بلی ثابت است . واین نیز ثابت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بهتر از وی است پس چرا باید از عودت ایشان انکار نمائیم .

عبد الله بن سبأ می گوید : برای هریک از انبیاء ، وصیی است ووصی محمد که خاتم انبیاء است جز علی « رضی الله عنه » دیگر کسی شده نمیتواند، لذا وی خاتم أوصیاءاست،» باین ترتیب عبدالله بن سبأ دو اساس ومبدأ را که قطعاً از دین خداوند نبوده و تحریفی است از یهودیان ، بمیان می کشد یعنی مبدء رجعت و مبدء وصایت ، مبادی که در اسلام از طرف یهودی ها، وضع می گردد .

ابن‌سبأ، گامی پیشتر می گذارد و قدسیت خاصی را برای حضرت علی کرم الله وجه قایل می شود ، موصوف وصی ، ولی ، مهدی ، امام، نبی و بالاخره خدا میداند ، طبری از عبد الله بن سبأ روایت می کند که دعوت عبد الله بن سبأ که از زمان خلافت سید نا عثمان رضی الله عنه آغاز می‌گردد، ازجملهٔ بدترین دعوت های است که در جامعهٔ اسلامی رخ مید هد در حالیکه در اسلام وصیت وتنا سخی وجود ندارد بلکه مطالبی است که از مجوسیت منبع می گیرد واین دعوتی است که در راه تحریف عقیده اساس گذاشته می شود و در مصر ، کوفه ، شام ، و حجاز پخش می گردد و باعث بوجود آمدن فتنهٔ بزرگ در زمان خلافت خلیفه سوم رضی الله عنه می گردد و حوادث بعدی را سبب می شود .

دانشمندان باین عقیده اند که «ابن سودا » یا ابن سبأ در رأس جمعیت سری قرار داشته است که بنفع دولت رومانی وامحای دولت اسلامی مصروف فعالیت بوده و توانسته‌است مسلمانان را علیه همد یگر قرار دهد و باعث تفرقه بین مسلمانان گردد و پیروان دین واحد را به دستهٔ تقسیم کند و روی همرفته ، قرمطی ها، راوندی ها ، مقنع خراسانی و بابک‌خرمی ، مازیار و افشین ازهمین‌مذهب‌منشعب می گردند .

مورخین ، کعب الاحبار ، و وهب بن منبه را نیز از یاران وی میدانند کعب الاحبار همان کاهن است که در زمان امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه از روی نفاق اسلام می آوردوبجایی میرسد که بعضی از صحابه احادیثی از وی روایت می کنند ، از کعب روایت می‌شود که وی از رسول ﷺ شنیده است که زمین های هفتگانه ، روی صخرهٔ و صخرهٔ مذکور روی کف فرشتهٔ و فرشتهٔ مذکور ، روی بال ماهی و ماهی روی آب و آب روی باد و باد روی هوا قراردارد .

وقتی عبدالله بن مقفع فارسی الاصل مجوسی ، ادعای مسلمانی می کند ، نام‌وی «روزبه» است که بحیث بزرگتر- ین دشمن اسلام ، افکار مجوسیت را به لغت عربی‌نقل‌می کند و نظریات مزدک و مانی یعنی الهیات و ثنیت و اغریقی‌ها و فارسی ها را در محیط الهیات اسلامی داخل می گرداند ، وی کتاب مزدک یعنی (دیستاو) را ترجمه نمودهٔ و بعد به ترجمه کتاب (الدرة الیتیمه) می‌پرداز د تا بحیث معارض قرآن بد سترس مردم قرار گیرد ،کلیله و دمنه ازتراجم دیگری وی است که یکباب را درین کتاب تحت عنوان (برزویه) خود می‌نوسید و از تعارض ادیان بحث می کند و عقل را بهترین وسیلهٔ معرفت قرار میدهد و به نشر الحاد می پر دازد و مردم را به مذهب « مانوی »

دعوت می کند ، تا آنکه دانشمند بزرگ « البرونی » نقاب ازچهره این مقفع بر میدارد و ثابت میگرداند که این مقفع ، شخصی‌است «مانوی» و بعد قاسم ابراهیم‌الزیدی متوفی‌سال ۲٤٦ کتابی تحت عنوان (الرد علی الزندیق اللعین‌ابن المقفع)می نویسد و در آن حرکت تخریبی این مقفع را بجهانیان معرفی می کند .



نمونه‌یی از ویرانکاری های روسهای ویرانگر .

۳ ـ الحاد *Atheisme*

مذهب الحادی ، مذهبی است مادی که می گوید ، انسان ازعدم بوجود آمده وبسوی عدم باز گشت می کند ودرزندگی جز نفس‌او، دیگر حکمروائی نیست . و انسان وظیفه می گیرد بر اساس خواهشات خود از لذات و شهوات بهره گیرد طریق ومسلکی را که نفس او می پسندد تعقیب نماید .

الحاد خارج از محیط اسلامی بمیان آمده‌و نتیجه انحراف دیانات و مذاهبی است که از حقیقت دور گردیده اند و از اصول اصیل خود منحرف شده اند ، انکار نمیتوان‌کرد که تاریخچهٔ انگیزهٔ الحاد از قرن هفتم میلادی در سر زمین‌یونان آغاز می گردد و به مرور ایام رشدمی‌یابد ووارد معرکه ضد رسالات الهی می گردد و پیروان نفس و خواهشات دنباله روان الحادرا تشکیل میدهند،

الحاد یعنی نفی وجود افریدگار کائنات، واین نظریه‌است بسان دیگر نظریات همه وقت با تغییر و تطور رو برو بوده ودر هر محیط چهره و شکل جدیدی را بخود می گیرد که ما در عصر حاضر الحاد رادروجود، فلسفه وجودی ، مارکسستی و فرویدی بصراحت می یابیم و باین ترتیب به صراحت میتوان گفت که: الحاد یا انکار از خداوند قاعده‌برای هر یک از مذاهبی شده میتوانند که با ادیان ، نبوت ، کتب منزله به مخالفت بر خاسته اند و در لباس فلسفی ونظریات باصطلاح علمی راه خود را در جوامع بشری باز کرده اند .

الحاد کنونی به مثابهٔ رفض قدرت اساسی و واضح خداوند است که خالق کائنات پنداشته میشود یعنی الحاد ، تمردی است در برابر قبول وجود خداوند،وقتی نوشته های فورباخ ، مار کس ، سارتر و فروید مطالعه گردد ، این مطلب از خلال این نوشته‌هابوضاحت معلوم میشود که الحاد انکاراز وجود خداوند است ، چنانچه مارکس می گوید : الحاد عبارت است از انکاراز وجود خداوند وانچه‌موجوددبوده، انسان‌است.

فروید میخواهددر برابرخداوند از خود تمرد نشان دهد و سلطهٔ‌پدر را نفی کند والوهیت‌را ضعیف‌گرداند خداوند و طبیعت را در یک موقف

قرار دهد و بالاخر فلسفهٔ غربی است که معجونی به خورد مردم می دهد تا انسان مخالف فطرت از آن مست گردد .

٤ - دهریت Nature

دهریت دعوت دیگری است از دعوت های ویران کن که از طرف اجنبی درها ممالک اسلامی بحیث وسیله از وسائل تخریبی وضد اسلامی بکار برده شده است که قدرت های استعماری میخواستند از این طریق ، وارد معرکه علیه اسلام گردند و مفاهیم « مادیت » را جا نشین توحید گردانند و مردم را طوری بفهمانند که کائنات بصورت طبیعی بمیان آمده است .

دول استعماری دهریت را در سر زمین پهناور هند اساس گذاشتند که از طرف دولت بریتانیا تائید و تقویه می گردید و این حرکت سبب آن شد تا سیدجمال الدین افغانی رساله معروف خود را « رد بردهریت » بنویسد .

دهریت نامی است برای «طبیعت» و آن طریقهٔ است که در قرن چهارم و سوم قبل ازمیلاددرسر زمین یونان هوا خواهانی کسب می کند واباحت و اشتراکیت را در ملکیت اساس می گذارد وسعی می ورزندتا مظاهر متعدد فساد را در راهاندازند واجتماعات بشری را بسوی زوال کشانندوراهی راتعقیب کنند که مخالف غزیزهٔ انسانی است ، ازآنجای که اساس تمدن، دین وتدین قبول گردیده است آنها کوشیده اند بتخریب دین بپردازند تا از یکطرف دین را از جوامع انسانی بردارند و از جانب دیگر نظام الفت انسانی را که از آثار عالی حکمت الهی است خنثی گردانند و باین ترتیب از اخلاق و اقتضات فطرت انسانی جلو گیری کنند .

دهریان و یا پیروان دهریت به ده مذهب انشعاب می کنند که عبارت انداز : ایپقوری ، ارتقائی ، مزدکی ، باطنی ، پیروان وو لتیر وجان جاک‌روسو ، مورمون، نفعیون، مدلس ها و مادی ها، از آنجای که هنوز ، کلمهٔ نیچر را در مورد همه منحرفین از راه حق اطلاق می کنند ما اگر آنها را بنام « دهری » یاد نمائیم ، از حقیقت دور نرفته ایم .

می گویند که :دهریت عبارت است از حکومت غرائز و خواهشات نفسی که منجر به‌خوف ، ارهاب که کراهیت‌وتفرقه‌جوئی‌می گرددوبحیث مصدر اضطراب ، فساد و وحشت شناخته‌شده موجب افسادفردواجتماع می گردد .

دستهٔ از دانشمندان می گویند : وقتی ستاره دهریت در میان قومی طلوع نماید ، فساد اخلاقی و ضعف عقلی را به ارمغان می آورد ومردم را بسوی ارتکاب جنایت و خیانت جرئت می بخشد که نتیجه آن جز ذلت ، فقر و بندگی ، چیزی دیگری نیست .

برخی دیگر می گویند :
دهریت‌روی اساس‌اباحت‌واشتراکیت استوار بوده در ظاهر از روزواپسین و موضوع جزاء و پاداش انکار می ورزد ، که مهمترین مفاهیم دهریت را میتوان چنین خلاصه کرد :

۱ - انکار از وجود خالق و اینکه‌جهان را خالق وصانعی نیست.

۲ - عقیده آنها در مورد اینکه دهر قدیم و ازلی است .

۳ - انکار از بعث یعنی زنده‌گی پس از مرگ .

۵ - تصوف مسیحی :

قرن‌سوم‌میلادی،شاهد یکنوع تصوفی است که به مرور زمان روبخاموشی می گذارد ولی در قرن « ۱٦ » میلادی ، باروح تازهٔ که از فلسفه قدیم هند کسب‌می‌کندبه‌منظور انکهٔ جانشین ادیان آسمانی گردانیده شود بمیان‌کشیده میشود و براساس مذهب بودا به‌امحاو نا بودی شهوات حکم می‌کند تاانسان بتواند ، ازین طریق به «نروانا» یعنی حالت اشباع روحی واصل و به ترک دنیا فایز گردد .

تصوف مسیحیت‌راه خود را از

طریق ترک کامل زندگی در جوامع بشری باز می‌کند و از مذهب عقلی مادی به مذهب حدثی باطنی انتقال می‌کند و کتب‌را همه ، وبودائی‌ها و مصر یان قدیم را در برابر مردم قرار داده و « حلول » را عنوان قرار میدهد .

اروپائی‌ها می‌گویند : روی این عقیده که ملکوت‌خداوند خارج ازما نیست،مسیح «علیه‌السلام» راخداگفته اند که باین ترتیب‌خداوند در وجود ماحلول‌نموده‌ومانیز بسان‌وی‌خدایانی هستیم و ارواح ما شرارهٔ از این روح ملکوتی است که همه جهانرا شامل است .

وقتی‌این‌مفهوم درفکر و مفکورهٔ اروپائی ها جا می گیرد ، نوعی از مفاهیم وحدت الوجود وحلول مجوسیت قدیم را زنده می گرداند و این مفکوره میتواند تادرمحیطعقائدغربی‌ها به نمو بپردازد .

واضح است که فکرت وحدت الوجود ، مخالف عقیدهٔ اسلامی و توحید خالصی‌است‌که خداوند توسط کتب و پیامبران خود به‌مردم ابلاغ نموده است ، مسلمان هیچگاه قبول کرده نمیتواندکه نعوذ بالله خالق‌در وجود مخلوق حلول نماید و یا استغراق مخلوق‌را درخالق فکرنماید و باین ترتیب وحدت الوجودی و حلول خلاف این اصل است که (لااله الا الله) .

این‌مطلب واضح‌است که‌نظریهٔ وحدت الوجودی مفکورهٔ است که‌از فلسفهٔ یونانی منبع می‌گیرد و با این اساس اسلامی که در صفات خداوند باید فکر کرد نه در ذات خداوند ، ضد واقع میشود .

وحدت الوجودی با لاخره‌باین سرحدانجام می گیردکه‌کائنات نعوذ بالله خدا باشد و این امر بمعنی سقوط تکلیف وتدبر مسؤلیت فردی و التزام اخلاقی است و تجاوز از حدود مقررهٔ الهی .

« شوپنهاور » یکتن از فلاسفه می‌گویدکه : وحدت الوجود صورتی آرایش شده از مذهب‌الحاد است زیرا این نظریه تعارض ثنائی موجود بین خداوند و کائنات‌را از میان برمیدارد و طوری مفهوم می‌گردد که‌کائنات بر اساس قوای باطنی خود استوار گردیده است و یا بمعنی دیگر نظریهٔ وحدت الوجود این مطلب را ثابت می‌گرداندکه : چون‌خداوند وکائنات چیزی واحد اند ، میتواند که‌انسان از خداوند مستغنی گردد۔ و یا نعوذ۔ بالله خداوند اکنون از همه امور آسوده گردیده و کاری برای خداوند نیست که انجام دهد .

« نکولای حداد » می گوید : ادیان سه‌گانه اسمانی این‌نظریهٔ فلسفی را بصورت‌کامل مردودمیداند وثابت می‌گرداندکه خداوند و وجود مادی دو شي از هم مخالف اند و هریک دارای ذاتیت مربوط بخود بوده از همدیگر جدا اند یعنی خداوند واجب الوجود بود. واوخالق وجود و مسیر آنست .

دکتور محمد یوسف موسی می نویسد : « خدا و جهان» درهمه چیز از هم متباین ومنفصل اند وو جود جهان مرهون ادارهٔ خداونداست .

۶ - حلول :

مفهوم حلول از مفهوم وحدت الوجود فرق داشته باین صورت که مذهب وحدة الوجود ، معتقد به وحدت ذاتی همه اشیاءبوده که در در ظاهردارای صور متعدداند و لی مذهب« حلول » به وجود دو حقیقت مختلف از همدیگر ، معتقد است‌یعنی وجود الهی و وجودبشری« لویس ما سینیون » می گویدکه « حلول‌دارای رنگ مسیحی بوده که دارای اصول یونانی و هندی دیده میشود .

امام غزالی رحمةالله می‌گوید : وقتی‌تصور حلول‌بین‌دو شخص متصور شده‌نتواند چگونه‌بین‌خداوندو بندهٔ او حلول تصور شده میتواند لذا حلول خداوندد‌رنفس بشر از محالات بوده ، و ممکن‌نیست که‌خداوند صفت‌اجسام را بخود گیرد و بسان آب شیر باهم محلولی را تشکیل دهد .

استادمحمودالبشیشی می گوید: خداوند واجب الوجود است و منزه ازصفات حلول و حلول قدیم در وجود حادث ازمحالات است که وصف واجب الوجود بودن حلول را نفی می کند باری اگر چنین نباشد این مطلب حاصل می گردد که در حالت حلول باید حال تابع ما حل فیه گردد و خداوندرا نعوذ بالله ازلی و قدیم ندانیم و به لحاظ محل حادث باشد.

این مطلع پوشیده نیست که واجب الوجود نه جوهر است و نی عرض ، پس اگر حلول بسان حلول عرض در جوهرفکر شود، اینگونه حلول درحق خداوند که عرض نیست ازحدود امکان خارج دیده میشود و همچنان معکوس آن ، که خداوند جوهر نیز شده نمیتواند.

وقتی فلاسفه و کوردلان میخواهند قانون اصیل اسلامی یعنی « بعث و جزاء » را نا دیده گیرند و ازان انکار نمایند بصورت غیر مستقیم موضوع حلول را بمیان می کشند ، تا دروازه های انحلال و فساد و شهوات بر روی همگان باز باشد .

۷ ـ اتحاد :

مفکورهٔ اتحاد در ساحهٔ عقیده کمتر از وحدت الوجود و حلول نبوده بسان انها باعث اضطرا بات و ایجاد فساد می گردد ، زیرا اگر کسی بگوید که « نعوذ بالله » بندهٔ ناچیز به مقام خدا رسیده است یعنی با خداوند متحد گردیده است ، سخنی است بس خنده آور ، امام غزالی رحمة الله این مطلب را در سه احتمال مطالعه می کند .

۱ ـ د ر صورت اتحا د ، هر دو ذات موجود خواهندبود .

۲ ـ یا اینکه یکی در دیگری فانی خواهد گردید .

۳ ـ در صورت سوم هردو مو جود یکجا در وجوددیگری فانی خواهد شد.

در حالت اولی اتحاد بوجود آمده نمیتواند زیراهردوذات بصورت مستقل موجود اند ، در صورت دوم چگونه گفته خواهیم توانست که بین موجود و معدوم اتحادی صورت گرفته است و در صورت سوم نمیتوان از اتحاد اصلاً نامی برد بلکه باید از انعدام سخن گفت نه از اتحاد ، لذا در جمیع این احتمالات تناقض دیده میشود ، و ممکن نیست که اتحادی بین خداوند و بندهٔ او مورد بحث قرار گیرد چه خداوند از اتحاد منزه است و اتحاد متحقق گردیده نمیتواند .

۸ ـ تناسخ :

طوریکه قبلاً گفته شد عناصری در محیط فکر اسلامی داخل گردیده است که تااندازهٔ مسلمانان را بانحراف کشانیده است که «تناسخ» را میتوان از آن جمله حساب کرد، عنصری که معارض بامفهوم فطرت ، عقل و دین پنداشته می شود در مذهب هنوز این مطلب مورد قبول واقع گردیده است که روح بعد اززندگی، اول مورد باز پرس قرار نمی گیرد بلکه روح در روان زندگی بعیدی می کوشد تا



دوتن از رزمندگان همیشه در سنگر

خود را از لوث گناهان پاک گرداند و یا میشود که روح انسان در وجود حیوانی انتقال کند .

فیثا غورس فکر می کند که تناسخ روح بین انسان وحیوان واقع شده میتواند یعنی می شود که روح انسان در وجود سگ انتقال کند ویا امثال این حیوان .

نظریهٔ تناسخ نه‌تنها فرد الیت نفسی را حفظ نمی کند بلکه التزام اخلاقی و موضوع حساب و جزاء را زائل می گرداند .

در اینجا اگر دقیق گردیم، در صورتیکه تناسخ موجود باشد، ازدیاد نفوس وحیوانات چگونه صورت‌گرفته است وعقیده بتناسخ ایجاب می کند تا نفوس جهان ، از همان روز خلقت بصورت ثابت نگهداشته می شد . در حالی که کثرت نفوس با وجود عدم قبول تجزیهٔ روح خود ثابت می کند که تناسخ نظریهٔ است میان تهی وغیر معقول

در اسلام برای بار اول نظریهٔ تناسخ ازطرف عبد الله بن سبأ بمیان آورده می شود ومیخواهد علاقاتی را ازاین ناحیه بین خداوند و رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی کرم الله وجهه ایجاد کند .

۹ - نروانا :

نروانا کلمهٔ است پیچیده و غامض که بمعنی امحاء ، سکون ، انعدام ، انتعاش و راحت گرفته شده میتواند و از نگاه روحی حالتی است که دران حالت فقدان شعور دست داده واحساس دردوالم زائل می‌گردد و به سعا دت قرب حاصل می کند، که می‌گویند متصوفین مسلمان وقتی از (فناء) سخن میگویند درحقیقت از «نروانا» استفاده کرده اند ولی باید گفت که « فناء » درتصوف ، همان «نروانا» نبوده زیرا « نروانا » پدیدهٔ سلبی و مفکوره است که مفهومی بخود نمی‌گیرد ، بلکه بگفته دکتور عبد الرحمن مرحبا تفکیری‌است‌هندی که انسان را بنابودی می کشاند .

۱۰ - اشراق :

مذهب اشراق از عناصر اغریقی و فارسی شکل‌گرفته وفرعی از فلسفه یونانی وافلاطونی جدیده است عنصر اغریقی آن از فلسفه افلوطین و فیلون یهودی گرفته شده وعناصر فارسی آن از مانی و مزدک اخذ گردیده است و بالاخره اشراق، مجموعهٔ ازآرای است که‌دردیانات‌قدیمه‌دیده شده‌است و روی این اساس استوار می گردد که‌مصدرکون،«نور»است وخداوند را «نوراعلی» ،میدانند وجهان را نوری میدانند که از نور اول مشتق‌گردیده است واساس معرفت انسانی به‌مفهوم اشراقی ها «الهام» است که از عالم اعلی توسط عقول افلاک میرسد که این امر را بنام کشف و یا اشراق یعنی ظهور انوار عقلی برای نفوس بعد از تجرد نفس یاد می کنند و تردیدی نیست که مذهب اشراق خارج از مفهوم اسلام بوده ومعارض با توحید خالص دیده شود که این مذهب در زمان جنگ های صلیبی یعنی هنگامی که مسلمانها در برابر حملات دشمن مقاومت بخرچ میدادند در محیط اسلام داخل گردیده است تا جای که دیده‌می‌شودپیروان اشراق از مفاهیم مجوسیت و زردشتی ها متأثرگردیده اند ، در حالیکه اسلام دارای اصول و مصادری است غیر از مصادر اشراق و مفاهیم باطنیت .

۱۱ بهائیت :

بهائیت روی همان دعوت گذشتگان وثنیت ومفکوره های تلموو یهودی‌ها استوار بوده و از مذاهبی بشمار میرود که در ایام استعمار انگلس به منظور اسقاط فریضه جهاد بمیان کشیده شده است ، یهودی ها این‌حرکت‌تخریبی‌را در ایران اساس گذاشتند و روی اصول ماسونیت استوار گردانیدند و گفتند لازم است تا برای ایجاد وحدت دینی ، همگان ادیان خود را ترک گوئیم و از دین

بقیه در صفحهٔ (۱٤٤)

مختصری از ریشه های تاریخی

مبارزات مردم مسلمان افغانستان

در برابر روسها

سید رسول

در هفتم ثور ۱۳۵۷ ه یکدسته از افراد تربیه شده خارجی توسط کودتای خونین بقدرت رسانیده شدند. اندکی بعد آنان خود را انقلابی, این فاجعه را انقلاب و تمام مخالفین شان (مردم افغانستان) را ضد انقلاب خواندند و شروع به شایعه پردازی نمودند که گویا قیام مردم افغانستان با انگیزه های خارجی و واکنشی در برابر این تحول بوده است. اما با اندک واقع نگری و مطالعه اوضاع چند سال اخیر افغانستان در خواهیم یافت که حقایق همه وارونه جلوه داده شده است.

چرا افغانها این رژیم را نمی پذیرند؟ حقایق چیست و افغانها روی‌چه انگیزه ها قیام نموده‌اند؟

جهت دست یابی به جواب قانع کننده باید به مطالعه مردم افغانستان بپردازیم. مردمی که در اصل وذات از استعمار نفرت دارند و با آن کینه می ورزند و این موضوع را درسه بار مقابلهٔ بی مانند با انگلیس های زور گو و متجاوز به اثبات رسانیده اند.

آنها بنام دفاع از میهن خاکی نه بلکه بعنوان دفاع از میهن عقیدتی و کوتاه نمودن دست تجاوز کفر از حریم پاک اسلام نعره الله اکبر را بلند نمودند. تنها این عقیده و این انگیزه است که امروز هم به این مردم روحیه بخشیده است و به آنها قوت داده تا در برابر یک متجاوز کافر مقاومت نماید.

عقیده به کسب رضای خداوند و نیل به مقام و الای شهادت است که به انسان شخصیت و روح مقاومت و از خود گذری میدهد. این مکتب زندگی ساز اسلام است که انسان را به تحمل ورنجها و مشقات در راه رسیدن به هدف های والای الهی دعوت نموده زندگی دنیوی و اخروی او را پر معنی می سازد.

با درک عمیق این فلسفه است که مسلمان به سوی مرگ پر افتخار یا عبور از مرز زندگی محسوس به زندگی فرح بخش ابدی، تلاش می ورزد. فقط این عقیده و همچو شخصیت ها بود که در برابر کفر کمونیزم و مخوف ترین ماشین نظامی که تحلیل گران مادی آنرا ابر قدرت می نامند، قیام و برای ده سال تمام با قبول همه محرومیت ها ایستادگی نمودند.

کلمه ابرقدرت در قاموس اسلام مفهو می ندارد. تنهاذات اوست که ما فوق همه قدر تهاست و حاکم بر کاینات است و باید در برابر او گردن نهاد و تنها در برابر بندگان مخلص او و حق پرستان نرمی و ملایمت و خشوع نمود. مسلمان خود باخته و از خود بیگانه نیست، بلکه عقیده بر این دارد که می توان با توکل بر ذات آن خیرالماکرین در

برابر هر زورگو و طاغوت ایستاد. قرآن این مسئله را واضح ساخته است که تنها حق میتواند ، با همه ناتوانی های مادی اش ، در برابر باطل ، و لوهر قدر نیر و مند و قوی باشد مقاومت نموده کاخ بی بنیاد آنرا سرنگون سازد . قصص قرآن و تاریخ انبیاء علیهم السلام نمونه های زیادی در این مورد دارد . جهاد ابراهیم و موسی علیهم السلام در برابر به اصطلاح ابر قدر تهای آنزمان که چشم عناصر سست همت را خیره ساخته بود ، الگوی جهاد مسلمانان تا آخرین روزگار خواهد بود . با زهم قیام آخرین سفیر خداوند (ج) در برابر امپرا توری ها و به اصطلاح ابر قدر تهای وقت ، آن خاطره ها را زنده ساخت . قرآن به پیروان اش گفته است که واقعه فیل و ابابیل چگونه بود . مسلمانان این مسئله را عمیقاً درک کرده اند که حکمت خداوند از نابودی زور مندان بدست ناتوانان ، این است که به آن گردن کشان بفهما ند که آنها آنطوریکه فکر می نمایند که ابر قدرت اند ، ابر قدرت نیستند بلکه به اندازه خوار و زبون اند که ضعیف ترین بنده های خداوند به اثر ارادهٔ او میتوانند آنها را نابود نمایند ، تاچه رسد بقدرت خود آن ذات الهی . این منتهای ذلت گردن کشان است تا آنها نگویند که نابودی شان بدست قدرت مشابه صورت گرفت . آنها به اندازه غرق در خود بودند که حتی در فکر شان خطور نمیکرد که ضعیف ترین مخلوق خداوند ایشا نرا نابود خواهد کرد .

مسلمانان افغانستان هم پرورش یافته این مکتب اند و با درک عمیق این فلسفه الهی است که در هر مقطع زمان به ندای الهی لبیک گفته با دشمن متجاوز کافر مصاف داده اند . این است فلسفه قیام مردم ما که آگاهانه و به اراده مردم براه اند اخته شده است و تا حضور آخرین فرد بیگانه ، به آن ادامه خواهند داد . روح مطلب در اینجاست و باید به این مسئله اهمیت خاصی داد . چه ملتیدر هیچ نقطه روی زمین حاضر نخواهد بود به انگیزه های خارجی به این همه محرومیت ها ، هجرت و آوارگی تن در دهد و با آنهم به ادامه آن پافشاری داشته پاشند . لذا باید به ریشه های عقیدوی و فرهنگی این قیام توجه داشت و به آن اهنیت داد و نباید بگونه ناجوانمردانه از این عامل و انگیزه نیرومند و قوی عقیدوی و فرهنگی چشم پوشید .

علاوه بر مسایل عقیدوی ، دهها وصد ها انگیزه تاریخی و عینی باعث شد تا مردم افغانستان به خشم آیند . خشم و نفرت مردم افغانستان از ۱۳۵۷ به بعد ، آنطوریکه ادعا میگردد ، به تحریک خارجی برانگیخته نشده بلکه از سالها است که استعمار نوین سرخ دل افغانها را از کینه و عداوت روس ها مملو ساخته است . ظلم و بیدادگری تزار نوین (ستالین) در آسیای مرکزی و مناطق مسلمان نشین ، کمتر از الکسندر ها نبود . آنچه در آنسوی آمو واقع میگر دید مستقیماً افغانها را متاثر ساخته آنها را در غم و اندوه فرو می برد . افغانها این کینه تاریخی را از سالهادر دل می پرورانیدند و فراموش ننموده اندکه بزرگترین مهد علم و تمدن اسلامی را کمونیست ها باخدعه و نیرنگ به امپرا توری موروثی ملحق ساختند . افغانها تا امروز از بخارا که بدست قشون سرخ سقوط کرد ، با احترام یاد نموده آنرا بخارای شریف میخوانند . این خود بیانگر ارتباط عمیق مردم مسلمان افغانستان با سرزمین های اسلامی است. از اینکه امروز آنرا از پیکر خود جدا می بینند سخت متاثر اند و خیال آزاد سازی آنرا در دماغ می پرو را نند . مردم افغانستان در جهادو مبارزات ضد استعماری مسلمانان تحت ستم روسیه سهیم بودند و مانند وطن مسکونی و پدری بعنوان وطن اسلامی شان از آن دفاع می نمودند . پایگاهای مجاهدین آسیای مرکزی در داخل

افغانستان وجود داشت و با تجهیزات ممکن از اینجا حرکت کرده به ادای مسئولیت های شان می پرد اختند . پایگاههای مجاهدین در داخل افغانستان به اندازه قوی و نیر و مند بود که ایوان مخوف ، ستالین . را و ادار کرد در ۱۹۲٦ به اعزام قشون سرخ به افغانستان دست زده یکهزار مجاهد مسلح افغانی و ترکستانی را دستگیر و محل اقامت آنها رینگی قلعه یا درقد را اشغال نماید . در نتیجه این اشغال بود که معاهده ننگین به اصطلاح دوستی و بیطرفی بین روسیه استعماری بالشویکی و رژیم امان الله به امضاء رسید که به اساس آن دولت افغانستان مکلف به جلو گیری از رفت و آمد مجاهدین به انسوی خط و مرز استعماری گردید .

مردم افغانستان علاوه بر جنگ شانه به شانه با مردم آسیای مرکزی در برابر استعمار سیاه تزار و سرخ کمونیزم، مسئولیت انصار بودن شانرا نیز فراموش نمی نمودند . تعداد زیادی از مسلمانانکه خانه و منزل شانرا در نتیجه حملات وحشیانه روس‌ها از دست میدادند ، ازدر یا عبور نموده در داخل خاک افغانستان مسکن گزین می‌شدند. این مهاجرین در اندک مدت با مردم بو می افغانستان، مخصوصاً صفحات شمال، مونس و انیس شدند و از جزئیات بربریت‌ها و طرز العمل‌های فریب کارانه استعمار نوین قصه ها می نمودند که چطور آنها با صدور ابلاغیه‌های کاذبانه صلح ، حملات ظالمانه نظامی را براه می انداختند و به مقدسات مردم تجاوز می نمودند . قبل از آنکه روس‌ها به افغانستان حمله نظامی نمایند ، مردم افغانستان از نهاد دد منشانه آنها آگاهی داشتند و بو اسطه همین مهاجرین مطلع گردیده بودند .

حتی اگر مردم افغانستان مسلمان نبودند و با روس ها عقده های عقیدوی و فرهنگی نداشتند ، از روس ها نظر به ساده ترین دلایل استعماری نفرت داشتند . غصب سرزمین های تاریخی پنجده ،پامیر، و اخان ، شغنان و قسمت اعظم آنسوی دریای آمو هنوز در خاطره ها زنده است. بانکه باید به اساس قرارداد دهم حوت ۱۲۹۹ ه روس و رژیم کابل این سرزمین ها دوباره به افغانستان باز گردانیده می شد ، اماتا امروز در عمل از آن هیچ خبری نیست . افغانها حاضر نیستند هیچنوع دلیلی را در این مورد بپذیرند و آنرا یک عمل استعماری واضح به نمونه استعمار کهن میدانند .

روس‌ها تنها با یک یا دو اقدام دل افغانها را جریحه دار نساخته اند بلکه درهر وقت باعث رنجش و آزردگی مردم افغانستان گردیده اند. هر فرد صاحب مطالعه مبارزات مردم افغانستان در برابر اقدامات سیکولرستی و ملی گرایانه امان الله به نمونه محمد رضا و مصطفی کمال را میداند. قیام علماء و روحانیون افغانستان در ۱۹۲۳ و منکوبی آنها توسط طیارات و پیلوت های روسی، زبان بزبان به نسل های امروزی رسید و نسل جدید از این واقعه بی خبر نیست . منکوبی قیام ملا عبدالکریم مشهور به ملای لنگ یکی از اصیل ترین قیام های مرد می افغانستان است که تاریخ افغانستان آنرا در قلب خود جا داده است. اما تبلیغات مغرضانه روسیه کمونستی بخاطر ارضای رژیم بو رژوازی امان الله به روی خلق و مردم افغانستان پا گذاشته بصورت بی شرمانه آنرا وابسته به انگلیس خواند .

بعد از آنکه قیام های مکرر و متواتر مردم افغانستان، امان الله را مجبور به فرار نمود ، قوای مسلح روس مرز را عبور کرده قصد داشت شاه مخلوع را باز گردانده وی را بر مردم افغانسان تحمیل نماید . این تجاوز صریح نظامی و مداخله آشکار در امور داخلی افغانستان باعث خشم و نفرت بی سابقه مردم افغانستان نسبت به روسها گردید که قصه آنرا هر فرزند افغان از زبان پدرش شنیده است و تا امروز غلام نبی چرخی را که مثل ببرکمه همراهی قشون سرخ به افغانستان آمده بود، نماینده روس میخوانند . این و اقعیت هنوز در ذهنیت ها زنده

است و در هر باری که یک فرد افغان از آن یاد می نماید ، از خشم میلرزد که چرا این مدعیان کاذب آزادی و استقلال ، برخلاف گفته های شان باخلق وها مردم دشمنی میورزند و دل به رژیم های غیر مردمی می بندند.

تنها همین مسایل تاریخی باعث بوجود آوردن مشکلات در روابط روسیه و مردم افغانستان نگردیده است. ازمسایلی که باعث دشمنی مردم افغانستان با روسیه شده است یکی هم همبستگی با رژیم های ارتجاعی وغیر مردمی افغانستان در روزگار بعداز امان الله بود . روس ها روی انگیزه های سیاسی ، رژیم ارتجاعی ظاهر شاه را زیر چتر خود قرارداده به آن اندازه سلاح و تجهیزات نظامی به آن دادند که توان (منکوب گری) را بدست آرد . با آنکه افغانستان در مسایل منطقه خیلی ضعیف و ناتوان بود اما درمسایل داخلی تسلط کامل داشت و درهر وقت از پشتیبانی مسکو برخوردار بود . روابط نیک و حسنه با ظاهر شاه ، مخصوصاً در زمان نخست و زیری محمداود ، به اندازه بود که خروچف و بولگانین میخو استند از آن طور نمونه و مثال استفاده نموده و سایر کشور های جهان سوم را به دوستی روسیه تشویق نمایند و نشان دهند که دوستی روس ها با ثبات تر بوده ، روی صداقت استوار است.

رقابت صدور سرمایه روسیه تحت پوشش کمک های خارجی اولین بار از افغانستان آغازشد. ازینطریق مصر ، هند، اند و نیزی و . . . را تشویق می نمودند که باید عوض سرمایه های آمریکایی از ربل روسی استفاده نمایند . مردم افغانستان که در برابر رژیم ظاهر شاه عقده داشتند طبعاً دوستان آنرا ، دشمن خود و عقاید خود میخواندند .

دوستی و همکاری روس ها با داود جلاد از قبل معلوم بود . سردار محمد داود که در سال ۱۹۵۳ به مقام نخست‌وزیری رسید زنان افغانستان را به بی حجابی مجبور می‌نمود و مردم افغانستان را در یک عطف تاریخی قرارداد. واقعه خونین و غم انگیز قندهار از واقعات خیلی تازه و تلخ است که مردم افغانستان بخاطر دارند. در این واقعه الم ناک بیش از یکهزار نفر که در برابر برنامه‌های بی‌حجابی رژیم قیام نموده بودند ، به شهادت رسیدند وفرمانده اجرایی این عملیات ، خان محمد خان ، را به سمت وزارت دفاع ارتقاء دادند . این رژیم ضد مردمی و تشنه خون مردم بصورت همیشگی از پشتیبانی مسکو برخوردار بود و رژیم هم از روس ها به اسم دوستان شمالی افغانستان تقدیر می نمود .

روس ها همیش در روابط شان با رژیم های کابل منافع خودرا در نظر میگرفتند ، نه از مردم افغانستان را . هدف اصلی و اولی روس‌ها در افغانستان وابستگی رژیم به مسکو و تحت تاثیر نگهداشتن این رژیم‌ها بود تا بتوانند بااستفاده از نفوذ شان در افغانستان درسیاست ها و رویداد های منطقه دخیل باشند. در ساحه اقتصادی هدف روس‌ها همین وابستگی رژیم و دولت افغانستان بود نه ارتقای سطح زندگی مردم . برنامه‌ها و پروژه های راکه روسها در افغانستان رویدست گرفتند همه به سطح دولتی محدود می گردید و از آن به نفع مردم کدام استفاده ای بعمل نمی آمد . مثلاً اعمار بند آب و تولید برق آبی نغلو که قرار تخمین قبلی قدرت تولید بیش از صد هزار کیلووات برق را داشت تاثیری بر زندگی مردم افغانستان نداشت . همچنان اعمار بند تولید برق آبی سروبی. چون کارخانه‌های صنعتی افغانستان توان مصرف این مقدار نیرو را نداشت و رژیم هم نمی توانست نسبت مشکلات مالی، از این برق برای تنویر و تسخین منازل مردم استفاده نماید. به تعداد چهار توربین ، مولد نیرو ، آن غیر فعال بود. درحالیکه به ملیونها پول افغانی در آن بمصرف رسید و قسمت عمده نیروی بشری و وقت در آن ضایع گردید .

همچنان پروژه کشاورزی جلال آباد که محصولات آن در برابر قرضه روسیه به آنکشور صادر میگردید. حاصلات عمده پروژه مذکور نارنج

مالته ، لیمو و زیتون بود .
هیچ فرد افغان ندیده که از محصولات پروژه مذکور تا امروز در بازار داخلی عرضه شده و مردم ما از آن مستفید شده بوده باشند بلکه همه از فارم به روسیه صادر میگردید. آیا این نوع استثمار مستقیم چیزی بیش از همان صدور سرمایه‌ها است که غرب در پیش گرفته است ؟ این واقعیت‌ها را همه مردم افغانستان اعم از با سواد وبی‌سواد، میدانند اما تا به حال کس فرصت آنرا نیافته است در این موارد افشاء گری‌های مستند نماید زیرا که در سابق همه اوراق و اسناد دولت محفوظ و از نظر مردم مخفی بود و امروز بدست روس‌ها افتیده است .

فکر نکنید که داستان غم انگیز استعمار روس در افغانستان به همین جا خاتمه یافته و مردم افغانستان ورود سرمایه خارجی را نمی پذیرند ، بلکه آنچه بیشتر مایه خشم مردم افغانستان گردیده ، نحوهٔ استفاده از این سرمایه ها و نهاد استثماری آن است. روس‌ها بنام کمک‌های نظامی و اقتصادی چیزی بصورت نقدی تا امروز به افغانستان نداده بلکه تنها اعتبارات بانکی و پولی در اختیار رژیم های افغانستان میگذاشته اند که می بایست از آن در خریداری اجناس روسی و موارد ضرورت پروژه‌های روسی استفاده بعمل می آمد . در واقع صدور سرمایه وسیله صدور اموال و امتعه روسی بود که بازار های افغانستان را در انحصار خود داشت و باعث رکود رشد صنعتی این کشور شده است . یک مقدار از این پول ها را مهندسین و کار شناسان روسی باخود می بردند و یک قسمت آنرا در بدل اجناس صادره دوباره بدست می آوردند و متباقی را هم اختلاس می نمودند . چنانچه واقعه بزرگترین اختلاس و خیانت که در پروژه ننغلو صورت گرفت سرو صدای عجیبی را برپا کرد و همه مردم به روس ها لعنت میگفتند و چندین تظاهرات و اقدامات هم که در مورد صورت گرفت ، به شدت منکوب ورهبران آن محکوم به زندان باشقت گردیدند چرا که در برابر دوستان شمالی رژیم اعتراض کرده بودند .

یکی از مواردی که روس ها در افغانستان به سرمایه گذاری پرداختند پروژه بند برق آبی ننغلو بود که باید هزینه یکهزار وسه صدملیون افغانی اعمار میگردید . اما اندکی نگذشت که در پروژه مذکور به تعداد ۲۰۰ نفر راننده از خیانت های که در پروژه صورت گرفته و نسبت مشکلاتی که در امور اداری و مجرای صورت حساب‌های شان روبرو بودند در پنجم ثور ۱۳۴۵ به شورای ملی شکایت نمودند. شکایت رانندگان وسایر کارکنان پروژه ننغلو در ۲۵ ثور ۱۳۴۵ در جلسه عمومی شورا مطرح وهیاتی تعیین گردید تا دراین مورد بررسی و تحقیقاتی بعمل آرد . هیأت بدلایل سیاسی نتوانست تا دو سال و چند ماه گذارشی در زمینه تهیه نماید اما با لاخره آنچه بدست آمد ، در ۲۷ حمل ۱۳۴۷ به شورای به اصطلاح ملی افغانستان تقدیم گردید .

در اولین قسمت این گزارش ذکر گردیده که . . اینک موارد اختلاس وسوء استفاده‌ها وعدول از قوانین که در اجراآت امور پروژه ننغلو صورت گرفته به پیشگاه مجلس محترم میرساند . دراساسنامه پروژه ننغلو هزینه مجموعی آن یکهزار و سه صد ملیون افغانی تعیین شده است ولی در نتیجه اختلاس ها وسوء استفاده های اشخاص باصلاحیت پروژه ، هزینه این پروژه به متجاوز از سه هزار ملیون افغانی می‌رسد. این مسئله محدود به طرز العمل وسوء استفاده های مسئولین پروژه نمی باشد بلکه آقای مهندس عبدالصمد سلیم وزیر معادن وصنایع از آقای رحیمی رئیس پروژه ننغلو حمایت و پشتیبانی می نماید و از احضار متهمین به دفتر هیأت بررسی خود داری نموده حاضر نمی گردد به استعلام‌های هیأت جواب دهد .

هیأت بعد از آنکه راجع به با قیات اشخاص و علت های آن گزارش مفصل ارائه داد ، به یکی از نکات دیگری هم ، یعنی اعمار ساختمانها بصورت خود سرانه توسطه متخصصین روسی اشاره می نماید: متخصصین خارجی که عبارت از روس ها باشند موظف بودند که تمام توجه خود را به ساختن بند

نغلو و ملحقات ضروری و مربوط متمرکز نمایند وپول تخصیص داده شده را درهمان مواردخاص مصرف نمایند، اما برخلاف این متخصصین به اعمار ساختمانهای مجلل نیز پرداخته اند .

موضوع دیگری که واقعاً قابل تشویش مزید بوده، ساختن عمارات متعددی است که بنام شهرک سروبی اعمار گردیده و هرچند از موسسه نغلو تقاضا گردید در این مورد که این شهرک به امر و منظوری چه مقامی ساخته شده، توضیح دهند، حاضر به دادن جواب نشدند. این ساختمانها که مصارف آن از صد ها ملیون افغانی متجاوز است، بدون نقشه و منظوری رسمی اعمار گردیده اند . انجمن تحقیق کمال تاسف خویش را از این ناحیه به مجلس محترم عمومی تقدیم نموده و واضح می سازد که رسیدگی کلی این موضوع را از قدرت خود بالا میدادند. طوریکه لازم دانید تصمیمی اتخاذ خواهید فرمود .

شهرک سروبی عبارت از همان ساختمانهای است که در جوار دریای کابل برای رهایش روس ها ساخته شده بود . این شهرک که اگر بدون نقشه ویا با نقشه ساخته شده بودکاملاً خلاف منافع مردم افغانستان بود و این یک خیانت بزرگ بود به مردمی که همیشه چشم امید به قرضه های استعماری خارجی ها داشته اند و آنهم به این ترتیب حیف و میل خائنین و خود قرضه دهندگان میگردید!!

هیأت بررسی که متشکل از وکلا و اعضای شورای ملی افغانستان بودند، اعتراف نمودند که رسیدگی کلی این موضوع را از قدرت خود بالا میدانند . این بیچاره ها نمی دانستند که رسیدگی به این موضوع نه تنها از صلاحیت هیأت تحقیق خارج بود، بلکه خود رژیم ظاهر شاه هم قدرت و جرأت رسیدگی به این موضوع را نداشت که تا امروز هم به آن رسیدگی نشد .

هیأت زیرعنوان دوسیه موضوعات متفرقه گزارش داد که : اعمار شهرک سروبی بر علاوه ساختمانهای که در جوار هتل و بالای تپه سمت جنوب دریای سروبی ساخته شده یک کالونی بزرگ دیگری دارای سینمای بهاری ـ زمستانی، کلوپ، حوض آب بازی وغیره که ممکن گنجایش چهار صد فامیل را داشته باشد .

گزارش هشتاد و یک صفحه ای که در جلسه علنی شورای ملی قرائت گردید مورد توجه هیچ مقامی قرار نگرفت و پول های که از روسیه قرض گرفته شده بود در راه عیش و نوش روس ها و مزدوران شان بمصرف رسید اما پول قرضه با مفاد چند در صدی آن را باید مردم افغانستان می پرداخت .

ماجرای اعمار شاهراه سالنگ از این ننگ آور تر است. ملیونها پول از بودجهٔ پروژه سالنگ ربوده شده و به اختلاس برده شد. در قوس ۱۳۴۷ یک قسمتی از کاخ دارالامان که در آن اسناد و مدارک مربوط به پروژه سالنگ قرار داشت از طرف همین گونه دزدان رسمی آتش زده شد تا از تکرار ماجرای پروژه نغلو جلوگیری نموده باشند. گرچه عاملین اصلی این واقعه بعد ها معلوم گردید . اما چون متخصصین و کار شناسان روسی در وزارت فواید عامه افغانستان نیز در این واقعه دست داشتند ، رژیم ظاهر شاه از افشای موضوع جداً خود داری نمود .

مسئله بهره برداری ها واستثمار از نفت و گاز طبیعی صفحات شمال افغانستان توسط روسها را هر فرد افغانستان میداند . این به همه واضح است که گاز طبیعی افغانستان به نرخ نازل تر از نرخ بازار بین المللی، به روسیه صادر میگردد و حتی (مقدار) گاز که صادر میگردد به مشکل اندازه گیری میگردد . اندازه سنج گاز طبیعی که از افغانستان صادر میگردد ، هم بدست روس ها است و هر قدر که آنها خود بگویند ، در ارقام رسمی ذکر میگردد .

رژیم ظاهر شاه به اندازهٔ فرسوده و بی کفایت بود که کمونیزم در دامن سلطنت پرورش یافت .

سردمداران کمونیزم سلطنتی افغانستان از همه مصئونیت های سیاسی برخوردار بودند و علناً به نفع روس ها فعالیت داشتند اما

از ترس اینکه مبادا ارباب روسی اش بـه خشم نیایـد ، از سرزنش آنها خـودداری می نمودنـد . کمونیست‌ها که امروز افغانستان را در دریای خون شناور ساختـه است، همه در ادارت دولتـی ودر رأس مهمترین کار ها قرار داشتند. ببرک ، پسر یکی از جنـرال های ظاهر شاه و اناهیتا یکی از خدمه زادگان ظاهر شاه بودنـد . اکثر وزراء و رؤسای رژیم ظاهر شاه ، کمونیست بودند و برای روس‌ها در خفاء کار میکردند .

رژیم ظاهـر شاه بنـام آزادی مطبـوعات به کمونیست ها هـر نوع آزادی عمـل را داده بـود . در یک کشور اسلامـی از لینـن تمجید بعمل می آمد و روز های تولد او تجلیل میگردید ، بـر او درود فرستاده می شد. اما وقتیکه مردم زبان اعتراض میکشودند ، به آنها اعتنایی نمی شد .

روس ها یک فاکولته صنعتـی در شهر کابـل تاسیس نمودنـد . اما اندکی بعد این فاکولته تخنیکی و صنعتی به یکی از مراکز عمدهٔ فعالیت های فرهنگی روس‌ها مبدل گردید . نمایش فلم (خدا نیست) در پـولی تخنیـک همه مردم را تکان داد و همه متوجه شدند که کفر و کمونیزم عملاً در کشور حکومـت میکنند . مـردم فکـر میکردند که مجلس شورا مظهـر اراده و خواست مردم است لـذا به تاریخ هفتم ثـور ۱۳٤۹ طی ورقه عـرض و درخـواست بـه پـارلمان ظاهـر شاه ، خـواهـان محاکمه وزیر اطلاعات و کلتور، محمود حبیبی ، گردیدند . محمود حبیبی یکی‌از پرچمی‌های ناشناخته شدهٔ بود که از طریق روابط فامیـلی و شخصی با دولتمردان رژیم ظاهر شاه ، به مقام وزارت رسیده بود و به نفع کمونیزم کار میکرد .

شکایت و خـواست مـردم کـه به شورا راجع شد ، این بود که چون وزارت اطلاعات و کلتور از طریـق مدیـریت عمومی روابـط فرهنگی خویش به شاروالی کابـل امر اخذ تـرتیبات سالگـرد تولد لینـن را صادر نموده است ، این طـرز اجراآت وزارت مـذکـور خلاف احکام الهی بـوده ، اسلام اجازه نمیدهد کـه در قلمرو اش سالگر تولد کفار برپا شود وعلماء نمی توانند کـه چنیـن عمل و اجراآت را تحمل نمایند لذا ازشما اکیداً خواهش می شود که انجام عمل شنیع فوق الذکـر را قهراً بالای حکومت ، خصوصاً وزارت کلتور ممنوع قرار دهید ومرتکبین آنـرا محاکمه و به جـزای عمل شان برسانید . در سال جـاری و ماضـی ، دو فلـم بنـام هـای (بی خدایی) و(یوسف زلیخا) تورید و به معرض نمایش گذاشته شد . چون تمام ایـن اجراآت اهانت و تحقیر به اهل اسلام و احکام دیـن اسلام است لـذا به شما و مخصوصاً علمای‌متقی شورا اکیداً عرض میگردد که وزیر بی اهلیت و بی کفایت اطلاعات و کلتور را بدون تعلل از وزارت معزول وبه محکمه راجع سازید .

چون به این درخواست جدیانه مردم وقعـی گذاشتـه نشد ، بار دیگرمردم دیانت شعار افغانستان در برابـر ساختمان شورای مـلی یا پارلمان خود ساخته ظاهر شاه اجتماع نمودند، طی‌عریضه دومی خواهان‌محاکمه کمونیست‌هاشدند متن این‌عرایض که‌درجریده رسمی شورای ملی آنوقت (جرید ولسی جرگه)افغانستان‌به‌چاپ‌رسیده‌است، انعکاس دهندهٔ تنفر و انزجارمردم نسبت به اهداف استعماری روس و نوکران فروخته شده شان بود. در این عریضه آمده است که :

عرض علماء وسایرمسلمین ولایت کابـل بحضور رئـیس صاحب و اعضای ولسی‌جرگه (شورای‌ملی) از این قـرار است ، شما وکلای موجوده در وقت را ی گرفتـن به مـؤکلین‌خود وعده داده بودید که مایان اولا خدمت دین اسلام وبعد خدمت دنیوی وطن را انجام میدهیم و خصوصاً به رفع فجایع سابقه که درکشور موجود است ، کوشش وسعی می نمائیم. قراریکه دیده می شود و بـه همه معلـوم است‌که شما وکلای ملت تاحال نه طبق ایجابات وظیفه خود ونه مطابق وعده که کرده بـودید ، کدام‌خدمتی را بدین اسلام نموده

اید و نه به دفع فجایع که در مملکت ما دیده می شود ، کدام اقدامی کرده اید ، بلکه علاوه بر ترق و زیادت فجایع سابقه در دورهٔ وکالت موجوده شما، فجایع بزرگتر دیگری که از آنها بصورت زیر یاد آور می شود، نیز بوجود آمده است .

فلم های که در پولی تخنیک بنام (خدانیست) به اولاد مسلمان نشان داده شده‌است .

فلم بنام (یوسف زلیخا) در سینما های شهر کابل بمردم نشان داده شده است که اهانت به پیغمبر معصوم مذکور و تمام انبیاء کرام شمرده می‌شود اهانت به پیغمبر زندیقیت وحکم زندیق قتل است . برپا ساختن سالگرد تولد لینن در کابل و بیان محاسن او به حدیکه او نسبت به تمام اولیاء و انبیای کرام بلند تر وانمود گردیده است و حتی درود بر او فرستاده شده است. چنانچه در جراید پرچم و پیام وجدان و بعضی مجله‌های دیگرمقاله مذکور دیده شده است .

با آنکه عدهٔ از وکلاء پافشاری نمودند که مسئولین اصلی همچو واقعات محاکمه و به جزای عمل شان برسند ، هیچ نتیجه ای نداد و مردم افغانستان دانستند که در دستگاه‌اداری‌ظاهرشاه، کمونستها نفوذ فوق العاده دارند وپارلمان ظاهر شاه هم نمی تواند بعلت زیر تاثیر بودن رژیم ، اقدامی نماید . فلهذا این یکی ازعقده‌های عمیق و فراموش نا شدنی مردم افغانستان گردید ودر انتظارمحاکمه انقلابی رژیم بودند .

باآنکه کمونیستها به‌اینصورت آزادانه باصمئونیت‌عمل‌می‌نمودند، مسلمانان به‌هیچصورت جواز حرف زدن نداشتند . اعمال وحشیانه رژیم در برابرقیام ۳ جوزا۱۳٤۹ علماء و روحانیون افغانستان در مسجد پل خشتی کابل فراموش نا شدنی‌است. شهادت‌منهاج‌الدین گهیځ ، صاحب امتیاز جریدهٔ هفته ای اسلامی (گهیځ) توسط عمال روسی و سفارت روسیه در کابل ، بار دیگر مردم افغانستان را غم دار ساخت .

دیپلوماسی روسیه بعد از جنگ جهانی دوم بصورت همه جانبه در افغانستان فعال گردید و آنها توانستند عدهٔ از افراد بیگانه از مردم را استخدام و اهداف شوم استعاری شانرا بواسطه آنها عملی سازند . بعد از سالها همکاری با رژیم ارتجاعی ظاهر شاه ، روس ها داود را که از اعتماد نسبتاً بیشتری برخوردار بود ، بقدرت رسانیدند. این کودتای سفیدروسی اهداف سه گانه روسی را تامین نمود: عادت‌دادن‌مردم به تغیرات سیاسی در سطح بالا ، رشد بیشتر کمونیست ها در زیر سایه رژیم ، منکوب نمودن و ضربه زدن به نهضت‌اسلامی‌وتشکیلات‌مسلمانان در افغانستان .

در مورد آخری ، رژیم به شدت هر چه تمامتر عمل میکرد تابتواند راه را برای‌بقدرت رساندن تره‌کی- ببرک هموار نمایند . وزیر داخله افغانستان در کابینه محمدداود یک تن از پرچمی های سر سخت (فیض محمد) بود که دست او به خون هزاران مبارز مسلمان رنگ گردید . کمیته مرکزی داود و شو رای به اصطلاح انقلاب ، متشکل از پرچمی ها بود که حتی خود ببرک هم در آن عضویت داشت . این مسئله کا ملاًمحرمانه و پوشیده بود تا آنکه تره‌کی و امین بعد از بر کناری پرچمی ها از حکومت ، این حقیقت را افشا نمودند . نعمت الله پژواک،پادشاه گل‌وفادار ، حسن شرق ، غلام جیلانی باختری ، عبدالحمیدمحتاط همه اعضای باند پرچم بودندکه درکابینه داود برای روس ها جاسوسی میکردند . پادشاه گل وفادار که در رشته انجنیری طیاره در روسیه تحصیل نموده بود، با یک دختر روسی ازدواج کرده بودکه هویت اصلی‌او معلوم نبود . بعد از آنکه وفادار از مقام وزارت‌برکنار و به بلغاریا وبعد به هند بسمت سفیر رفت ، همسرش در سوید بجرم‌حمل مواد مخدر بازداشت‌گردید. عدهٔ زیادی از تحلیلگان اوضاع افغانستان به این عقیده اند که همسر او عضو مخفی (کا - جی- ب) بود و داود هم بهمین دلیل او را از کابینه اخراج نمود ، نه بعلت اینکه او

بقیه د ر صفحهٔ (۱۴۶)

برهنه پای سرنوشت ساز

درین روزگار که سرزمین آزادهٔ ما با دستیازی اردوی سرخ روسیه وسلطهٔ گنه آلود این قوم بشر کش بویرانه مبدل شده درکهسارش بجز سنگ تانهای سوخته ودر شهرستانش بغیر از بوی دود وخرابه های خون آلود چیزی باقی نمانده وقراء وقصبات آن مانند ویرانه های نومید وعزا دار بد نظر می خورند وبالمقابل مردم ما در پرتو یک رسالت تاریخی بحیث یک ملت کفر شکن قیام کرده اند وبغرض ادای مسئولیت سترگ انقلاب اسلامی سر راه قوای الحاد وبیخدائی راگرفته اند و می بینیم که درین سرا ـ شیبی خونبار ودرد آلود برخی مهاجر شدند و بدامن این و آن افتادند ، جمعیتی در صحنه های کار زار ودرخم سنگر های داغ جام شهادت نوشیدند وهم گروه دیگری درمسیر این ۹ سال است مردانه از لوای پر جلال اسلام وآزادی حراست نموده اند کلمهٔ برهنه پا (پای‌لچ) روی سینه تاریخ شان چنان با خط زرین نگارش یافته که آهنگ آن عالم بشریت بویژه ملل اسلامی را سخت متوجه خود نموده است .

اما این کلمه (برهنه پا) پیش ازین گیرو داروپورش تزار عصیانگر یک کلمه پیش پا افتاده و در سطح پایان قرار داشت وحتی اگر این کلمه به شخصی ویا دودمانی نسبت میشد آنرا نشانه حقارت واهانت می پنداشت .

مگر قیام آتشین وطوفانزای مردم ما این کلمه را مانند قلل البرز وهندوکش آسمان بوس ، مانند امواج هریرود وهلمند خروشان ومانند سیل دره های عمیق وطن کوبنده و قهار معرفی کرد که اکنون این کلمه مالک درخشش خاصی بود بحیث داروغه پاسگاه ناموس کشور بحساب می آید . زیرا او بدامن مردانگی تقوی وایمان آویخته چون بانگ در او سلسله جنبان قافلهٔ جهاد آهنگ سر داده است ودر صفوف مبارزان راه حق و در دل سنگر های گرم غازیان اسلام قد کشیده است . وآن راد مردانیکه باین کلمه عالیه منسوب اند بگونهٔ که دو ثلث قرن پیش ارزوی چشم سبز فرنگ را بزانو درآورده بودند امروز چشم کبودان تزاری را در میدان های مبارزه سر کوب کرده اند بناءً این کلمه پیش پا افتاده نی بلکه بالای دیده ها جا دارد .

من این کلمه را مانند کلمه (عیار) یافته ام که عیار در اوایل به کسی می گفتند که راه گیری وبی بندوباری کارش بود ، مردم شریف از نسبت این کلمه (عیار) نفرت می کردند اما درشکن انقلابات که این کلمه بدامن غیرت، بهادری و ایثار آویخت جای خود را عوض کرد وازکلمات درشت صفحات تاریخ شماریده شد .

عیاران خصوصاً در کشور کهسار

ما صاحب کارنامه های بی سابقه اند
آیا ابو مسلم خراسانی عیار ورزیدهٔ
نبوده وبه‌همدستی عیاران آزموده اش
یک سلطنت چندین ساله را که در
اواخر غیر از شیوه عیاشی چیز دیگر
نداشتند از پا در نیاورد و با یعقوب
لیث صفاری که از سطح عامه سربالا
کرده بودشیوه‌عیاری‌نداشت وسرانجام
مؤ سس دو دمان صفاری نگردید؟
منتها اینقدر فرق که کلمهٔ عیار در
گذشته به مبارزین انگشت شماری
نسبت شده اما کلمه برهنه پا امروز
بیک ملت زنجیر شکن‌وسلحشوراطلاق
میشود . ملتی‌که سر دمداران مظلمه
استعمار سرخ در پیشگاه هجوم وصف
شکنی‌ایشان سپر انداخته اندوتفاخر،
تعالی واقتدار شانرا رسانه های خبری
شرق و غرب شب و روز به حنجرهٔ
بلند گویان می سپارند وایشان اندکه
ثابت کرده اند که واقعاً ملت سر
نوشت ساز وتاریخ آفرین میباشند .

در گذشته ها قومی به سوار
کاری و تیر اندازی افتخار داشت و
جمعیتی به نیزه بازی و شمشیر زنی
شهرت داشتند چنانچه امروزکشوری
بداشتن موشک‌های میان برد وسلاح
ثقیله فخردارد وسملکتی بوجودطیاره‌ها
اواکس و ناب های کروی می بالد،
اما مردم افغانستان با همین کلمه
برهنه پائی‌می نازند زیرا اکنون این
کلمه ،یک کلمه مقدسه، یک شعار
بالنده ویک حماسهٔ کوبنده است او
ثمره قیام نه ساله این ملت سلحشور
و گل سر سبد انقلاب اسلامی شان
بحساب آمده است .

پابرهنه ، یعنی : بی هیچ ، دست
خالی ، اما با ایمان ، شجیع ، ناموس
دار ، تا ریخ ساز ، کوبنده وفاتح.
و این کلمه است که چون در ناب
در سلک اشعار و مانند اخگر تابنده
در مقدمه اخبار جا دارد ،نویسنده‌
گان با درد وشعرای‌انقلابی این‌کلمه
را بیشتر بزبان قلم میدهند .

مرحوم استاد خلیلی‌که چند روز
قبل ازصحبت‌های با انگیزش وانقلابی
اش بهره می گرفتیم‌این کلمه‌راجهنده
وتکان‌دهنده میخواند ، در چامه هاو
چکامه‌هایش،دررباعی هاوحماسه‌هایش
این کلمه زیبا را بسیار ذکر نموده
است . چنانچه در چکامهٔ که بنام
(بارگاه سعدی) سروده است دربای
سروده اش حینیکه بوجود مر دم
حماسه آفرین افغان ناز وافتخار می
کند در ستایش ایشان ازین کلمه
عزیز وزیبا چنین کار گرفته است :

«نازم آن برهنه پا را که‌بدشمن‌فهماند»
«ملت‌بت‌شکنی دردل کهساری‌هست»

بناء باید گفت که این کلمهٔ
برجسته که هم غنای کامل دارد
و هم بوی فقر ازان به‌مشام میرسد
کلمه است که آنرا انقلاب وشورش
های مردم ما جان بخشیده است
وعزیز وآهنگدار ساخته است و باید
آنرا یک کلمه تاریخی ، مقدس ، وپر
افتخار دانست وقبول کردآنانیکه باین
کلمه نسبت دارند کفر شکن و سر
نوشت سازاند.



فرمانده مجاهد برادر سید نجم الدین « واثق » بعد از هجوم پیروزمندانه بر دشمن

بقلم محمد نسیم « نقیری »

در نقد کتب و مقالات

با آغاز سلسلهٔ نقد و انتقاد در مطبوعات جهادی ، ضرورت آشنائی با « نقد » نیز بیشتر گردیده است .

بنا برین لازم دیده شد تا در مورد روش نقد ، حدود و اداب نقد وانتقاد و لزوم رعایت‌موازین اخلاقی در نقد کتب و مقالات ، مطالب مختصری تهیه و خدمت خوانندگان محترم تقدیم گردد :

کتاب های لغت در معنی نقد نوشته اند : « تمیز دادن خوب از بد » و « آشکار کردن محاسن و معایب سخن » نویسندهٔ کتاب پر ارزش « نقد ادبی » دکتور عبدالحسین زرین کوب ، .نقد را عبارت از « کشف‌و جستجوی زیبائی های یک‌اثر و برسی در عیب ها و خلل های آن » میداند و « روح بی نظری و بی غرضی را لازمهٔ منتقد و محقق واقعی » می شمارد او می نویسد :

« کلمهٔ نقد خود درلغت بمعنی « بهین بر گزیدن » و نظر کردن است در دراهم تا در آن بقول اهل لغت سره را از نا سره باز شناسند . معنی عیب جوئی نیز که از لوازم « به‌گزینی »است ، ظاهراًهم ازقدیم در اصل کلمهٔ بوده است . . . »

هدف‌نقد :

یک منتقد درنقد کتاب یامقاله میتواند اهدافی مختلفی‌رادنبال نماید :

١ - تخطئه اثر

٢ - تذکر صحیح

٣ - تکمیل اثر

١ - تخطئه اثر : منتقد درین صورت خطا ها و نادرستی های اثر را بازگو نموده و بر آن انگشت‌میگذارد . این تخطئه می تواند خیر خواهانه یا بد خواهانه‌باشددرصورتیکه‌آثار ونشریات انحرافی و گمراهکن مورد انتقاد قرار گیرد وزیان های آن نشان داده شود نقد خیر خواهانه محسوب می گردد و در اینجا تخطئه بمعنی اصطلاحی آن نیست بلکه نقد واقعی خواهد بود ولی هرگاه منتقد بر اساس عداوت و خصومت با مولف و اغراض شخصی و گروهی اثر را تخطئه کند درین صورت بد خواهانه بحساب میرود .

٢ - تذکر صحیح: ناقداثرخوب‌رامورد نقد قرار میدهد ولی درمورد مطالب اثر ، تذکرات و ملاحظات صحیح و درست خویش‌را نیز بیان می‌نماید . این تذکر و ملاحظه یا به شیوهٔ مطلوب و یا به شیوهٔ نا مطلوب بیان میشود ؟ درصورت اول ضمن تشویق نویسنده ، تذکرات و ملاحظات مناسب در رابطه با محتویات کتاب عنوان می گردد و در صورت دوم ضمن تذ کرات‌صحیح . نویسندهٔ کتاب مورد اهانت و تحقیر نیز قرار می گیرد .

٣ - تکمیل‌اثر : ناقد درنقد خویش اثر را خوب و مفید تشخیص میدهد

و لی مطالب آنرا ناکافی میداند پس مطالب کتاب را بسط داده و یاموارد دشوار آنرا توضیح میدهد و یا پیشنهاد می نماید و یا مثلاً تذکر می دهد که لازم است فصول جدیدی به آن اضافه و یا جلد های بعدی آن چاپ گردد .

انواع نقد :

۱ - انتقاد به مورد .
۲ - انتقاد ناموجه .
۳ - انتقاد ناشیانه .

۱ - انتقاد به مورد : درین صورت اشتباهات و خطا های واضح و روشن اثر مورد انتقادقرار می گیرد .

این نوع انتقاد برای نشان دادن اشتباهات و خطا های آثار عمومی و مسلکی و فنی هر دو ضروری می باشد .

۲ - انتقاد ناموجه : انتقاد ناموجه و بی مورد ، اثر را بصورت فریبنده تخطئه می کند منتقد با آنکه اطلاعات وسیع در زمینه نداشته می باشد ولی با لفاظی و توسل به مطالب فریبنده ، دیگران را مجاب و قانع می سازد که اثر مذکور بی ارزش و نادرست است .

قابل تذکر است که بعضاً انتقاد بی مورد باعث افزایش ارزش و اعتبار کتاب و اثر می گردد بدین صورت که ضعف مطالب ناقد بطوری مشهورمیباشد کهمباحث کتاب مورد نقددر نظر خوا نند ه اعتبا رمیگیرد .

۳ـانتقاد ناشیانه :هرگاه ناقد بطور ناشیانه از یک اثرمطلوب انتقاد کند، بجای آنکه نارسائی آنرا روشن سازد عیوب آنرا در نظر خوا نند گا ن می پوشاند . اگر سخن ناقد مقبول نیفتدتا چارسخن مؤلف کتاب مقبول واقع میشود . بنابرین انتقاد ناشیانه ازیک طرف افزایندهٔ اعتبار اثر خوب بوده و از سوی دیگر کاهندهٔ عیب اثر نامطلوب می باشد .

ضرورت وفواید نقد: چون نقد و نقادی عبارت از سنجش و ارزیابی وحکم و داوری در بارهٔ امور است بنابرین دارای فواید نیز می باشد ، مشروط بر آنکه از روی حسن نیت وبه شیوهٔ علمی بوده وموازین اخلاقی در آن رعایت گردد .

مهمترین فواید نقد قرار ذیل است:

۱ ـ نقد باعث تفکر و تأمل برای نویسنده ، ناقدوخواننده می گردد .
۲ ـ نقد بیانگر برخورد افکار و اراء بوده که در نتیجهٔ آن حقیقت تجلی می نماید و خواننده از آن مستفید می گردد .
۳ ـ زدوده شدن مطالب ناصحیح وبقای مطالب حقیقی در نتیجهٔ نقد ممکن می گردد .
۴ ـ اصلاح آثار و تالیفات .

صورت‌های مختلف نقد :

۱ـ حاشیه نویسی .
۲ـ تألیف کتاب یامقالهٔ جداگانه .
۳ـ مطرح کردن بصورت پراگنده .

اینک هر یک از صورت های فوق را قدری تشریح می نمائیم :

۱ـ حاشیه نویسی : حاشیه نویسی نیز یکی از انواع نقد وبررسی بوده و از قدیم مرسوم می‌باشد .

حاشیه نویسی به تکمیل اثر کمک می کند ، بنابرین امروز نیز ضرورت داریم تا این سنت پسندیده فراگیر تر گردد .

۲ـ تالیف کتاب یا مقالهٔ جداگانه :

در مطبوعات آزاد ، معمولاً نقد اثر یامقاله در نشریهٔ‌همان سازمان وموسسه ایکه کتاب ویا مقاله را به چاپ رسانیده است . درج می گردد ولی در صورتیکه یک تنظیم ، حزب ویا سازمان کتاب‌ویامقالهٔ افراد و یا تنظیم های دیگر را نقد نماید ، به تالیف کتاب ویا جزوهٔ مستقل پرداخته ویا ضمن مقاله ای در یکی از نشریه های خود به نقد و تخطئهٔ آن می پردازند .

۳ـمطرح کردن‌بصورت‌پراگنده: گاهی عیوب یک کتاب ضمن یک سخنرانی ویابیانیه‌انشاء ویا برآن‌تبصره می شود ویا مطالب ومحتویات اثر ومقاله مورد تحسین و ستایش قرار می‌گیرد . وهرگاه از یک سطر یایک صفحه ویک فصل کتباً نقادی‌شود ، نقدی ناقص خواهد بود .

روش نقد :

۱ ـ ناقد ومنتقد باید کاملاً بی نظر وبی غرض بوده وبا نویسنده عداوت نداشته باشد وتعهد خویش را مبنی بر بیان حقیقت ، به اثبات برساند .

۲ـ مطالب نویسنده ویا مقصود او بصورت صحیح در نقد بیان گردد .

۳ـ ناقد ومنتقد باید به سایر مطالب ودیدگاههای نویسنده در مورد مطلب واحد توجه داشته باشد ، نقد یک صفحهٔ کتاب بی توجه به سایر صفحات ناصحیح است .

٤ـ باید بیشتر به نقد مطلب پرداخته شود نه شخصیت نویسنده ، در غیر این صورت ناقد بی نظر شناخته نمی شود .

٥ـ باید نظریهٔ صحیح بطور مستند به دنبال انتقاد آورده شود .

٦ـ باید نقد را هگشای مولف باشد در اصطلاح تالیف وایده نویسنده نباید تخطئه گردد بلکه هدایت شود . هم چنان الفاظ، کلمات وشیوهٔ نقد باید طوری باشد که باعث دلگرمی نویسنده برای تحقیق بیشتر گردد نه اینکه سبب ازردگی خاطر ودلسردی او شود .

اگر نقد برای تخطئهٔ نویسنده باشد ولو مطالب صحیح در آن باشد ضررش، از نفعش افزون تر است .

در عین حال هر نویسنده ،با یستی انتقاد صحیح را بپذیرد . دراین صورت برمایه های فکری او افزون میشود و گر نه متحجر می ماند .

بهر حال نقد باید مکمل تالیف و مشابه حاشیه نویسی باشد و اگر کتابی قابل تکمیل و تنقیح نباشد نقد هم لازم ندارد و مناسب است که کلمهٔ نقد و اصلاح مانند نقد و بررسی بیشتر مورد استعمال قرار گیرد .

عکس العمل نویسنده بادیگران

طبیعی است که نویسندهٔ مقاله، اثر و یا کتاب در برابر نقد بصورت های ذیل عکس العمل نشان میدهد :

۱ ـ پذیرش انتقادات موجه .
۲ ـ عدم پذیرش وتخطئه ناقد .
۳ ـ پاسخگوئی به نقد .
٤ ـ بی تفاوتی .

نظر مولانا مودودی در مورد اصلاح و انتقاد :

مولانا مودودی درمورد اصلاح وانتقاد ولزوم رعایت موازین اخلاقی در ین زمینه فرموده است :«اشتباهات وضعف های یک دیگر را انتقاد نمودن نیز یکی از شیوه های مفید اصلاح اجتماع می باشد ولی هر گاه حدود و آداب نقد و انتقاد ملحوظ نظر قرار نگیرد ، کاملاً مضر و زیان آور خواهد بود .

حدود وآداب آن قرارذیل است:

۱ ـ انتقاد نباید هر وقت و در هر مجلس صورت گیرد (یعنی نباید به انتقا د بصورت همشگی عادت گرفت) .

۲ ـ انتقاد کننده باید خدا را شا هد دانسته و به قلب خویش نگاه کند که ایا انگیزهٔ انتقا د احسا س خیر خواهی و اخلاص است یا کدام محرک نفسانی ؟ در صورت اول باید انتقاد نماید ولی در صورت دوم باید دست و زبان خویش را نگهدارد و نفس خویش را ازین آلودگی پاک سازد.

۳ ـ لهجه و زبان انتقاد باید سالم باشد وهر شنونده (یا خواننده) درک نما ید که هد ف انتقا د یا نقد فقط و فقط اصلاح می با شد .

٤ ـ نقد و انتقا د باید مبتنی بر تحقیق باشد .

٥ ـ کسیکه مورد انتقا د قرار می گیرد (یا اثر او نقد می گردد) باید تحمل شنید ن انتقاد را داشته باشد .

با دقت روی آن غور نماید و حق را بپذیر د و انتقاد نا بجا و بی مورد را با دلایل رد نماید ، بر آشفته شدن از نقد و انتقاد ، علامت کبر و غرور نفس است .

٦ ـ سلسلهٔ نقدو انتقاد وجواب آنرا نباید طولانی ساخت (و ادامهٔ بلا نهایت آن علامت لجاجت است).

در اخیر جالب خواهد بود اگر نظر دوکتور عبدالحسین زرین کوب را در مورد نقد و منتقد روزگار ما از مقدمهٔ چاپ نخست کتاب «نقدادبی»

بیاوریم و به این بحث پایان بدهیم.

گفتن ندارد که موضوع بحث زرین کوب « نقد ادبی » می باشد : «نقد ادبی در دورهٔ ما ضعیف و بیمار گونه است.آیین روز نامه نویسی‌رنگی از سبکسری وشتابزدگی بدان بخشیده است . حتی پاره یی از و اقفا ن اهل نظر نیز در روز گارما گمان دارند که در نقادی انچه بیش از هر چیز ما یهٔ کار منتقدست دلیریست وانجا که‌اهل نظر را چنین گمان افتدآن گزافه‌گویان ولاف زنان که گستاخی وبیشرمی را مایهٔ دلیری می شمارند پیدا ست که ازین پندار چه مایه بهره خواهند برد وکدام دلیر گستاخی‌هست که‌درنفس خود آن قوت نبیند که بی هیچ بیم وهراسی دعوی دانش ومروت بکند. عجب آن است که امروز درهمه کار تخصص وتبحری را لازم می‌شمارند وهیچ کاری نیست که کس دران‌بی هیچ‌صلاحیت به‌دعوی برخیزد.شاعری جز طبع روان ، ذوق آفر ینند ه می خواهد ، ونویسند گی مایهٔ فراوان . آنکه سر پزشکی دارد بی وقوفی‌دست به‌درمان نمی‌زندوانکس که می‌خواهد به‌معماری دست یازد قواعد ورموز ان را بدست می آموزد . تنها در نقادی است که قاعده یی واصولی برای آن نمی‌شناسند وگمان‌می‌برند شرط توفیق دران گستاخی و دلیری است . دانش ومروت را نیز که می گویند و ادعا دارند در وا قع شرط کار نمی دانند . کدام منتقد دلیر وگستاخی هست که به شوخ چشمی وبیباکی خودرا کا ن مروت و سرچشمهٔ دانا ئی نشنا سد ؟ انجا که کتابی واثری راباید انتقا د

کرداگرمنتقد بقدرکفایت‌دلیر وگستاخ باشددریک‌دم‌تمام‌زحمت وکارنویسنده راخط بطلان می کشد وبربادمی‌دهد واگر از دانائی وانصا ف نیز بگما ن خویش‌بهره‌یی دارد،به‌اصلاح وتصحیح آن می پردازد . اما درین دا نا ئی آشنا یی باعلم وموضوع کتاب گوئی هیچ شرط نیست،کافی است که‌منتقد از دستور زبان بقدر شاگرد دبیرستا ن اطلاع داشته باشد تاآن معلوما ت را درکتابی‌که مورد نقد اوست «تمرین» کند و باصطلاح‌ادیبان درباب «یجوز ولا یجوز» کلمات والفاظ بحث نماید اما اگر کتابی که موضوع نقد اوست اثر محتشمی صاحب‌نفوذاست آنوقت است که‌منتقد دلیردرآن بدیدهٔ انصاف می نگرد واگردران‌عیبی ونقصی‌است بدلیری ازآن چشم می پوشند . چنین منتقد ی البته بایدآن مایهٔ د لیر ی وگستاخی داشته باشد که در ر و ی مردم بایستد وبقلابی وعیاری خودرا منتقد را ستین فرا نما ید وحق است که اگر منتقد تابدین حد از دلیر ی بهره مند نباشد نمی تواند بی هیچ وقوفی درباب‌هراثری‌سخن‌بگویدوانها را که بدین گستاخی پوز خند دارند مشتی فرسودگان بخواند و درآن‌اوج قلل «آزادی‌وازادگی» که‌برای‌خویش قائلست بدین فرسودگان لقب تر سو وبزدل دهد ولا بد چنین دلاوری‌که بر « منطق فرسودگان» طعنه ها دارد هرگز گمان نمی‌برد که دلیری‌واقعی آنست که انسان جرأت آن راداشته باشد که درانجا که معرفتی ندا ر د خموشی را برگزیند و دربرابر عظمت وزیبائی حقیقت سکوت نماید . انتقاد را حربهٔ عاجزان نام نهاده‌اند وجایی که منتقد درآنچه ازآن سخن‌می گوید شناسا و دانا نیست بی شک این نام برکار او سزا ست . زیرا وقتی منتقد در آنچه از آن سخن می گوید خبرت وبصیرت ندارد ، جز شک‌وبد سگالی برای اوچه محرک دیگر می توا ن شناخت ؟ درست است که منتقد باید بر آنچه ازعیب وزشتی‌دریک‌اثرهست انگشت نهد ونیک وبد را باید ازیک دیگر باز شناسدلیکن منتقد راستین‌آن نیست‌که درنظراول زشتیهاوناراستیها را تمیز دهد ؛ منتقد واقعی انست‌که نیکیها را نیز کشف کند وزیبائیهارا بدرست ادراک نماید واین کار البته ذوق وهمت می‌خواهدوتنها بادلیری وبیشر می این کار بر نمی آید و همهٔ پریشانی وبیسامانی که در کا ر نقد اد بی در روز گار ما هست از همین جاست . . . »

والسلام

گرگ سیه درون سگ چوپان نمیشود

شاداب

خیزش عظیم اسلامی افغانستان که به حق باید آنرا حادثه منحصر بفرد دو را ن تلقی کرد از طرازآن جنبش های بحساب می رود که با رسالت بت شکنی خود لانه های فساد را در هم کوبیده و تاج و تارک سوزی زور گویان خون آشام مجهز بزور وتزویر سر عنوان دیوان مبارزاتی او را تشکیل میدهد .

آری ! این انقلاب بزرگ که نظام فکری جاهلیت زر و تزویرآئین از کالبد شگافی آن نا توان است ، با طلوع سپیده دم ظلمت سوز و نور گسترش در جاهلیت آباد قرن حاضر چنان غوغا را بر پا ساخت که طلایهٔ داران سیه اندیش آن دیوانه وار به هذیان گوئی دست یا زیده و استکبار سر خ بر چسپهای نا چسپی را نذر این انقلاب کرده و گفت : « ارتش امپریالیزم است که در راه انقلاب گا و چاپ آنها موانع ایجاد می کند » و « مرتجعین اند که بر ضدنو آ وری های اوشان جاروجنجال براه انداختند »و . . . گفتندآنچه گفتند و شنیدیم آنچه شنیدیم .

اما این جنبش عظیم تکبیر شعار و هدفمند که ریشه های آن در ژرفای تار یخ ما فرور رفته است باشمار « لا » و « الا »خود بی باکانه د اخل معرکه گردیده و در راستای و شگوفائی آن رونق ویژه کسب کرد نابودی برج و باروی طواغیت وقت این مستانه سرود را سرداد که : « **آنکه از دشمن نترسد در جهان شیر است ومن — روبروی خصم رفتن کار شمشیر است ومن** »

دشمن در آغازین مراحل این سترگ جنبش کفرستیز با غرورشیطانی که داشت بانشخوار شعارهای توتهی یاد شده از هیچ جنایتی دست نداشت ، کشت زار ها وتاکستان ها را باتش کشید ، دهقانان و ز حمتکشا نرا بجرم میانه داشتن با با صطلاح ضد انقلاب آماج رگبار مسلسل قرارداد نه مسجدی ماند ونه خانقه‌ای نه مدرسه به پا ماند و نه کوخی بجا ، کشتند و بستند و سوزاندند تا بتوانند پایه های قدرت انسانیت کشانه خویش را پایاتر و استوارتر نگه دا رند .

یقیناً این کوردلان فاقدبصیرت حقائق را کور خوانده بودند که انگیزه های جنبش های بشری بویژه جنبش های توحید محوری را نمی توان در تامین خوراک و پوشاک و وماوی خلاصه کرد ؛ چه این امرجز در چهار چوب ماتریالیزم باصطلاح علمی که شادی را در موقف جسد اعلی انسان قرار داده ، باهیچ معیار از معیا ر ها و مفا هیم متعالی انسانی جور در نمی آید .

بلی ! در روند این همه گیر ودار ها توفندگی جنبش کفر ستیز ملت افغانستان بیش ازپیش اوج گرفت

طوفان خشم ملت خداپرست ما بنیان قدرت آهن و باروت تزاریان جدید وایادی حلقه بگوش آنها را در هم شکست و دست آورد های مردانگی و دلیری این قوم غیوردرسی‌شد برای همه ملت هالیکه استکبار از خون آنها کاخ فرعون خود را رنگین تر می ساخت وبا آنها تلقین کرد که تنها سلاح ایمان است که می توان بان بر آهن و باروت فائق آمد .

پا یمردی وثبات ملت مجاهد ما دشمن را در انظار جهانیان محکوم کرد و آن همه ژاژ خائی هائیراکه موضع از سردمدار اردوی کمونیزم از چندین دهه باینسو در گوش جهانیان می خواند ، افشا کرد و بر ملا ساخت که سردادن اینهمه شعار های براق هومانیزم گرایانه و صلح خوا هاله و . . . که توده‌های ستمکش ومحروم را مسحور خود کرده بودجزیک ترفند دیماگوژی مآبانه و عوام فریبانه باشد چیزی دیگری نیست .

دشمن خونخوارملت مسلمان افغا نستا ن و مز د و را ن گو ش بفرمان او در کابل که در گذشته های خیلی نزدیک رزمندگان مؤمن ما را از طریق بوق و کرنای پرو پاگندی خویش چنین و چنان معرفی کرد و به پندار باطل خود می خواستندچهره منفور ی از آر آنها بجها نیان عرضه دارند و سعی بخرچ میدادند تا باکار برد ترفند های گوناگون تحت عناوین جبهه پدر وطن ، لویه جرگه تدویر شورا های قبائلی آشتی ملی ودانه چینی های دیگری ازین قماش ، پایگاه مردمی خو د را معرفی کرده و چهره یک دولت مشروع وقانونی را برای خویش کسب نمایند ، اما ضربه های نابودگرانۀ ملت ما آن همه را نقش بر آب ساخت .

دشمن و مزدوران فرمانبردارش درین اواخر در پی تلاش های نافرجام یاد شده درامه دیگری را سر دست گرفتند که همانا طرح قانون اساسی و بیرون آوردن شاه بدنام مخلوع از سردابه های ایتالیا ونشاندن آن براریکه زعامت ملتی است که وضع کنونی آن همه تراوشی است از می گساری های او با باران دیده گرگان کرملین که با بسر کشیدن جام ودکای روسی ساخت، دین و دنیا را از دست داد .

اما ملت مسلمان افغانستان ، این راستین سپاهیان راه بر تری کلمۀ خدا واین کرباس پوشان برهنه پا و تبر بدوش خوب میدا نند که این تافته‌ها در کدام فابر یکه بافته می شود و تارو پود آن ذریعه کدام چرخه تاب داده شده است وخوب میدانند که گرگ سیه‌درون سگ چوپان نمی شود » اکنون چه تحول رونما شده که جلادان دیروز ژنده شبانی ملت ما را بدوش می کشند ، چه‌شده که قاتلان دیروز ملت افغانستان امروز لایحه آزادی احزاب را نشخوار می



مجروحین جهاد در داخل سنگر ها تداوی می‌شوند .



خسارات کمر شکن دشمن در یکی از نبرد های پیروزمندانه مجاهدین .

کند واسلام را بحیث دین رسمی اعلان میدارد واز آنهائیکه گونگون مارک ها ئیرابروشان می‌زدنداکنون دعوت بعمل می آرندکه درحکومت شرکت کنند ؟؟؟وامروزنجیب مزدور بر کشته های پشته وار خودمزورانه اشک ریزی می کند وباشاره بادران زنجیربکفش راهی مسجد می شود و تکیه خانه می رود و حلقه درمسال را می کوبد ! ! !

طرح قانون اساسی که درین روز ها از طرف نجیب مزدور وسائر کاسه‌لیسان کرملین توسط رسانه‌های خبری‌شرق‌وغرب‌نشخوارمی گرددبآن می ماند که دسته دزدی وارد خانه شوند تا دارائی آنرا بغارت برده و افراد آنرا بکشند ، اما بنابه مقاومت باشندگان خانه ازرسیدن باین ارمان شوم خود محروم شده و به صاحبان خانه طرح قانونی را ارائه میدهند که‌آنها را درقیموت خانه شریک و در نتیجه یک قیموت ائتلافی بین این دسته دزد و مالکان خانه بمیان آید .

کدام منطق انسانی حکم می کند که مالک چیزی دزدی را که جهت قتل او کمر بسته بود بحیث شریک در مایملک خود بپذرد ! ! !

مشکلیکه امروز ملت کفرستیز افغانستان بان دست و گریبان است مشکل نداشتن قانون اساسی وقانون احزاب نیست، مسئله اساسی‌ومحوری ملت مجاهد افغانستان در شرائط کنونی همانا بیرون رفتن ارتش‌خون آشام روس از سر زمین انهااست‌که بر خلاف همه موازین شناخته شده بین‌المللی آنرا اشغال کرده است .

دسیسهٔ که اکنون از طرف روس و مزدور ان آن‌در رابطه‌بطرح قانون اساسی و قانون احزاب بکار گرفته شده تنها بخاطر این است که اذهان عامه را در سطح جهان و منطقه از مشکل اساسی منحرف گرداند و بر چهره اشغالگرانه اش پرده‌افگند مسئله طرح قانون اساسی و..زمانی بجا است که سر زمین ماازلوث‌ارتش متجاوز روس پاک گردد و دران‌وقت است که ملت‌مجاهد افغانستان‌قانون اساسی خود را می سازد ، زعامت خود را تعیین‌می کند .

ملت مجاهد افغانستان باایمان کامل بحقانیت موضع جهادگرانه‌خود علیه زور گو یان و اشغالگران و با ایثار و فداکاری بی مانند ش در راه بر تری کلمهٔ‌حکم خداودر هم کوبی لانه های کفرد ست‌آورد های‌عظیمی‌را نصیب بشریت کرده است .

موضعگیری ها ی متلو نانه روس ومزدوران آنها در برابر قضیه بر حق افغانستان پی آمد پایمردی و ثبات این ملت قهرمان درراه‌عقیده و آئین او بوده و روزی نزدیک خواهد بود که ارتش اشغالگر روس ومزدورانش وطن اسلامی ما را ترک گویند وسپاه اسلام چون طلایه‌داران نور با درفش نفی طاغوت‌واردمامون وبرزن کشورشان گردندولوای پرجلال اسلام را برکوهپایه های افتخار خیز میهن خویش دراهتزاز درآورند .

باش تا آفتاب جلوه کند
کین هنوزاز نتائج سحراست

ننگیال

دراجیوگاندی حکومت

د زوال په لور

د هندوستان صدر اعظم راجیوگاندی داسی وخت مسکو ته سفر وکړچی دهندوستان سیاسی او کورنی وضعه لهبل هروخت څخه لهګوابڼونو اوکړکیچونو سره مخامخ ده .

دسکانو دجلا حکومت لپاره د هغوی له ستړی کیدونکی هلی ځی او دخالصتان دقیام په لارکی دسکانوځو کلنه مبارزه چی اوس دشدت، پیاوړتیا اوپراختیا سرمنزل ته رسیدلی ده د راجیوګاندی د حکومت پر ضد دګوابڼونو او تهدیدونو لړ نی کتار تشکیلوی .

داندرا لهانقلابی اعدام وروسته چی له سکانو سره دکانګریس ګونداو هندوانو له خوا کوم ظلم او زور زیاتی وشو او د هغوی دعامه وژنی کومه وحشتناکه فاجعه رامنځ ته شوه هغه د سکانو داوږدو مبارزو جهتونه نورهم یو مخیزه غښتلی او ځوا کمن کړل .

دمسلمانانو پرخلاف دهندوانو ناروا فعالیتونه اودمسلمانو پرمقدساتو دهندوانو له خوا پرله پسی تیری چی مستقیماً دهندی پولیسو په ملاتړ تر



سره کیږی د هندوستان د موجوده حکومت چی دديموکراسی لهمخکښانو څخه ځان شمیری د هندوستان د داخلی کړکیچ یوه بله څنډه ده چی د راجیوګاندی د حکومت

له خوا د هندی ولس پښو ته زولانه شویده .

د مسلمانانو پر ضد د کانګریس حکومت ناروا فعالیتونه څه نننی خبره نده کله هم چی کانګریس د حکومت واګی په لاس کی نیولی هندوان یی د مسلمانانو پر ضد لمسولی او دغه لمسونی یی د پوځ او پولیسو په ملتیا او ملاتړ د وحشیانه حملو او عامه وژنو پولی ته رسولی دی .

د مسلمانانو پرمقدسو اماکنو تیری لکه د هند د مشهور جومات بابری په زور سره هندوانو ته سپارل او په مندربدلول د دهلی د جامع جومات د خطیب زندانی کول د مسلمانانو د کورونو او شتمنیو د لوټمار په لارکی هندی پولیسو د منظموپلانونو او فعالیتونو پلی کول په دومره توپیر سره چی پخوا به یی سکان هم د مسلمانانو پر ضد عملیاتو

کی یو ځای کول خو دا څو کاله کیږی چی مکان پخپله د کانګریس د پیلتون اچونی په شیطانی سیاست د پوهیدنی سره په مبارزه لاس پوری کړی او د هندوستان حکومت یی له خورا سخت خطر او زوال سره مخا-مخ کړیدی .

د هریانه په ایالتی انتخاباتو کی د کانګریس ماته چی په صدارتی انتخاباتو هم پوره اغیزه لری د کانګریس د رسوایی او د دغه ګوند په نسبت د ولس د کرکی او نفرت څرګندونه بیلګه ګڼل کیږی .

له بلی خوا د هندوستان جمهوررئیس ذیل‌سنګه اوراجیوګاندی خپل منځی اختلافات هم مبصرینو او دیپلوماتانو له نظره د راجیو د بخت د ستوری د راولوید مترادف بللی دی .

داخوڅه کوی چی اوس په کانګریس کی دننه هم خورا سخت اختلافات را ولاړ شوی دی چی د دریو وزیرانو داستعفا او د یو تن حتی له ګوند څخه د اخراج سبب شوی دی . په تیره له پارلمان څخه دامیتابچن (دفلمی نړی مشهور اداکار) استعفا چی د راجیو ښی لاس او په انتخاباتو کی د راجیو د بری یوه کلی ګڼل کیده راجیو له یوه نوی او خطرناک بحران سره مخاکړی دی‌مستعفی‌وزیرانوله خواپر



مولانا سید عبدالله بخاری
امام مسجد جامع دهلی

راجیو د رشوت ، اختلاف او اداری فساد تورونه لګول شوی دی .

له بلی خوا دچین اوهندوستان سرحدی ربړه یوځل بیا ګرمه شویده کومه سرحدی سیمه چی چین خپله ګڼی هندوستان هغی‌ته اوس خپل پوځونه لیږلی دی .

دچین او هندوستان تر منځ ۲۰۰۰ میله اوږد سرحد دی چی د (میکو هن‌لائن) په نامه سره‌یادیږی. دمیکوهن لائن سرحدی کرښی دوه برخی لری یوه هغه سیمه ده چی د تبت سرحددهندوستان له‌قطبی‌ختیځی سرحدی پولی (نیفا) سره نښلوی‌او بله هغه علاقه‌ده‌چی‌دچین اوسینکیانګ سرحدی ولایت ته نژدی له (راج) سره ګډیږی .

دغه سیمه اوس دهندوستان‌تر تسلط لاندی ده چی د جنګی او استراتیژیکی ارځښت له اړخه

هندوستالی پوځونوته ډیرزیات‌اهمیت لری په‌تیره لدی پلوه چی دپاکستان اوچین دبریدونو په‌منځ کی پرته‌ده. په ۱۹۶۲ میلادی کی دهندوستان د پخوانی صدراعظم پنډت جواهر لعل نهرو او د چین دصدر اعظم چواین‌لایی دحکومتونو په وخت کی دچین او هندوستان ترمنځ ډیری سرحدی نښتی وشوی دغه سرحدی علاقه ۳۷زره مربع میله ده او د هندوستان تر ټولو نظامی یولټ هلته پروت دی هند و پا کستا ن د امناکه اټومی پروژه او ګټه ورته نور مسایل چی دولسونو رواحق او پخپله هند مخکی له مخکی تر لاسه کړی دپاکستان پر خلاف دپروپاګند او تبلیغاتو وسیله او پلمه ګرځولی دپاکستان پوځی پیاوړتیا دهندوستان تهدید بولی او له دغو ډول پلمو څخه دتبلیغاتو په‌لارکی ګټه څه چی کله ناکله خپل پوځونه هم دپاکستان او هندوستان سرحد ته را ولیږی او په برید خپله پوځوله غوړه کړی . اودپاکستان دننه‌دخپلو زرو ایجنټانو پواسطه تخریبی عملیات ترسره کوی راجیوچی په ولس کی هرڅه له‌لاسه ورکړی او هر څه یی خلکو ته په ډاګه شویدی له دغو ډول ربړونه دخلاصون په امید مسکو ته سفرو کړ څو یوځل بیا د کرملین دشیا د و واکمنو مرسته ترلاسه کړی او له

دغه لاری خپلی شوییدلی پښی را
تینگی کړی شی .

کله چې دجنتا گوند له خوا
کانگریس ته ماته ورکړ شوه اوقدرت
جنتا گوند په لاس کی ونیو او له
پاکستان سره داړیکو د ښه کولو
اوناپیلتوب دسیاست عملی کولولاری یی
په مخ کی ونیوه ، د کا جی بی
دشیطانی دسیسو له لاری جنتا دخپل
منځی کشمکش او اختلافاتو لەلاری
استعفا ته مجبور کړی شو .

پەجنوبی هندوستان کی دکانگریس
لەشکست څخه وروسته دنړی معتبرو
ورځپانو پدی اړه تبصری کړی. پدی
لړکی هانکانگی ورځپانی (ایشیاویک)
لیکلی دی: په هریانەکی چی کانگریس
کومه ماته وخوړه ددی جیره کول
خورا گران کاردی ، دجون په ۱۷
نیټه په هریانەکی لە۸۷ څوکیوڅخه
کانگریس یوازی پنځه څوکی ترلاسه
کړی شوی ـ که څه هم دکانگریس
دغه ماته غیر متوقع نه وەخودومره
سخته هم نه وه اټکل شوی .

همدارنگەهندوستان ټایمزلیکلی
دی چیپه هریانەکی دکانگریس ماتی
دکانگریس دپایښت ستنی ولړزولی .

دوەکالەوروسته چیپەهندوستان
کی عام صدارتی انتخابات کیږی
مبصرینو دراجیو ناکامی سر لەاوسه
اټکل کړیدی ، او پدی اړه یی
څرگند دلایل وړاندی کړی دی.



نمونەیی از جنایات رژیم حاکم به هندوستان در برابر مسلمانان .

یوی امریکایی ورځپانی پخپل
رپوټ کی لیکلی دی چی دهندوستان
لە۲۰ ولایتونو له پە۱۲ کی کانگریس
ماته خوړلی وه ، پداسی حال کی چی
په هریانه اکثریت دهندی استوگنو
دې له دی څخه څرگندیږی چی
راجیو دهندوانو ملاتړ هم په بشپړه
توگه له لاسه ورکړی دی داندراله
مرگ څخه وروستەچی راجیو دحکومت
واگی په لاس کی و نیولی تر اوسه
شپږ انتخابات کانگریس بایللی دی .

له بلی خوا دراجیو له شکست
سره سم آزادی غوښتونکو سکانوخپل
فعالیتونه نور هم گړندی کړیدی .

د انگلستان یوی ورځپانی لیکلی .
دا وخت راجیو لەبل هروخت نەزیات
له کړکیچ او بحران سره مخامخ دې
راجیو چی د اندرا له مرگ وروسته
په انتخاباتو کی کوم بری ترلاسه
کړی ؤ مبصرین هغه داندرا وژل

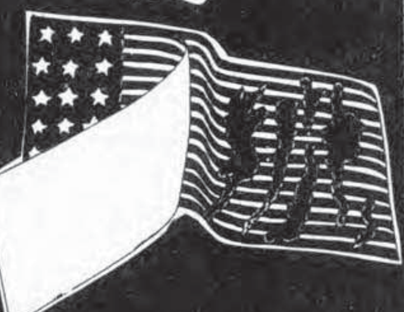
کیدل گڼی چی دراجیو په گټه تمام
شویل او هغه تری دیره سیاسی گټه
اوچته کړه .

له بلی خوا راجیو دفلمی ادا
کارانو له جلب اوجذب نه هم کار
واخیست اوله دې اړخەیی پەځینو
سیمو کی انتخابات وگټلی شول ، خو
اوس یی دغه حربه هم لەلاسەوتله
او دامتیا بچن په استعفا سره یی
دغه اسره هم خاوری شوه .

مبصرین عقیده څرگندوی چی
راجیو بیا هم له مسکو څخه لکەڅنگه
چی دده توقع وه داده ندی راستون
شوی اودچا خبره مات زړه را غبرگ
شوی دی .

کەڅه هم راجیو پر افغانستان
دروسانو تیری موجه اوپر ځای‌تعبیر
کړ خو روس پەسرلینکاکی دهندوستان
دمداخلی او لاس وهنی هیڅ دول
حمایت و نکړ .

امریکا



از دیدگاه



سید قطب

امریکا در ارزیابی سید قطب

ترجمه ف ـ فاضل

۱۴ - دلسوزی بر بشریت :

امریکا با همه ویژه‌گیها ، دار و ندار وعلایم بارزه اش که درعنوان های گذشته بدان اشاره‌کردیم ، در صورتیکه زعامت جهان را بدست گیرد، منبع خطر اس بزرگی بربشریت خواهد شد . زیرا چگونه جهان را دولت وملتی رهبری میکندکه در قاموس‌ووجودش ، ارزش های انسانی و فضائل اخلاقی سراغ نمی شود ؟ ملتی که چشمش جز مادیات ، کار و نیروهای عضلاتی چیز دیگری را نمی بیند . ملتی که از نگاه روانی درهم کوبیده شده است ، و از نقطه نظر اخلاق بیمار است و شعور و واحساس زشت دارد ، بلی ! ملتی که در تمام ساحه های زندگی با بدویت همرکابست ، بدویت در امور دینی، هنری،اجتماعی،وزندگی جسمی، سیاسی و ذوقی اش . ملتی که ویژه گیهایش چنین و دار و ندارش چنان، چگونه توان رهبری جهان را خواهد داشت ؟ و اگر جهانرا رهبری کند، پس بکجا یش خواهدکشاند وخواهد رساند ؟

امریکا می تواند « ذخیره‌گاه » بزرگ برای بشریت باشد ومنبع همه وسائل واختراعات مادی وتکنولوژی و مصدر همه مواد استهلاکی ومواد غذائی بیکه خداوند جلت عظمته ارایش ارزانی داشته است، اما اینکه در دنیا حکومت کند و جهان را رهبری نماید در این صورت بدبختی بی مثل و ویرانی و نابودی برای بشریت خواهد بود .

و سید قطب در همین رابطه میگوید : من همیشه با تمام احساس و شعور به حال این ملتیکه درجهان صنعت، دانش و پژوهش معجزه ها می‌آفرینند ، حسرت می‌خوردم که چرا از ارزشهای دیگر انسانی بهره وسرمایه یی ندارد ؟ و من بربشریت بسیار رحم ، شفقت و دلسوزی ام می آید که رهبری شان و زعامت شان را به این ملتی بسپارند که از همه ارزشهای انسانی تهی و فقیر است .

سید قطب شهید همچنان میگوید ! امریکا می تواند کارگاه و ورکشاب بزرگ جهان باشد، ووظیفه خود را به بهترین صورت آن به انجام رساند ، اما اینکه همه جهان

امریکا باشد ، بدون شک مصیبت بزرگی به انسانیت و بشریت خواهد بود .

امریکا خود را به جهانیان ، قدوه ، نمونه والگو و پیشوا درهمه فضائل و مزایای مادی ، اخلاقی و انسانی معرفی میدارد و به این ترتیب خود و دیگران را فریب میدهد اما این حرفهای پوچ درفریب خورده ها به کسی دیگری اثر نمی کند ، امریکا بخاطر تبلیغات به نفع تزویر وخدعه اش ارتشی ازمزدوران را درکشور های مختلف جهان ، در مقام های مختلف با امکانات و تخصص های گوناگون تهیه دیده است که آنها نیز در تبلیغات خود مشغول فعالیت بوده، انسانهای ساده لوح را بدام گمراهی خود می افگنند .

سید قطب میگوید :

من حالا میدانم که تبلیغات امریکا چقدرساحه را درهم نوردیده است ،که دربن تبلیغات مصریهای که به امریکا آمدند، وسپس برگشتند نیز سهیم اند، و من در روشنائی آن می توانم تبلیغات زهراگین اروپا را هم قیاس کنم که در آن هم مصری های که از اروپا برمی گردند سهیم اند .

آنها ارزش حقیقی خویشتن را نمیدانند ، از همینرو در بزرگ جلوه دادن امریکا و بزرگ جلوه دادن اروپا مبالغه می کنند و شاید بدین وسیله از ارزش ذاتی آنها استمداد جسته، و به زعم شان آنها هم صاحب ارزش می گردند . و مسلمان آگاه زمانیکه واقعیت زندگی بشریت را در نیمه دهه هشتاد قرن میلادی نظر میکند ، وآثار رهبری امریکا را درآن ملاحظه می نماید وثمره تلخی را می بیند که بشریت از این قیادت شیطانی بدست آورده است ، بناء ژرف نگری ، بصیرت وفراست عظیم سید شهید را درک می کند ، و با سید قطب دربن ترحم ودلسوزی اش بر بشریت همگام و هم آواز گردیده در جهت رهائی بشریت از بردگی امریکا دست بکار می شود .

۱۵ - فرصت طلبی سیاسی امریکا

کسانیکه در ربع اخیر قرن بیستم زندگی میکنند بصورت ملموس نقش امریکا را در ناحیه سیاسی و سیاست جهانی مشاهده می نمایند که امریکا در رأس همه انواع بهره‌کشی ها ، وفرصت طلبی ها قرار دارد ، وثمره سیاست امریکا در امور ذیل خلاصه می‌شود. فرصت‌طلبی، دزدی، تزویر، جعل کاری ، حقیقت کشی ، حیله‌گری، سیطره برغیر، اعمال‌قدرت، استعمار و بهره‌کشی ، و این دست آورد ها در حد خود ، ویرانگر و تخریب کار است اما آنچه‌که بیشتر از آن به ویرانگری و خطر تهدید می‌کند و این است‌که امریکا به‌یک « مکتب » سیاسی تحول پذیرفته که اوصاف و ویژه گیهای خاص دارد . و امریکا در این مکتب سیاسی اش شاگردانی را از جمله سیاستمداران ، زمامداران و مسؤلین جهان سوم شامل ساخته است که آنها از آن مکتب سند فراغت بدست آورده وآن صفات امریکائی لعنتی را آموختند و به کشورهای خود برگشتند تا در سایه آن دانش و اندوخته علمی ایکه در امریکا در ساحه های سیاست ، حکومت داری و رهبری بدست آورده اند ، وظایف خود را پیش ببرند و بدنبال این نوع اعمال سیاست و حکومتداری ، ملت های تحت ستم نیز ، محصول این ابتکارات سیاست امریکا را جمع نمودند، که محصول آن تلخ ، دارای خار ها و زهر های کشنده،ویرانکاری، فساد آوری وذلت آفرینی است ، و این محصول را هر که دو چشم بینادارد مشاهده میکند.

سید قطب به ویژه‌گیهای سیاست امریکا ، اشاره های‌گذرائی کرده است طوریکه در باره وجدان و ضمیر امریکائی میگوید : بالاخره ضمیرایالات متحده کشف شد و ثابت گردید که هر امریکائی « وجدان امریکائی دارد» و ما همه‌کارروائی و بازی

امریکا را در مصر موداليم که کارش حیله‌گری در حیله‌گری و دام‌گستری در دام گستری است ، و اظهارات ترومن پرده از وجدان امریکائی بالا میکند و این بازی ایکه امریکا در آن دست بکار است آنرا به همه به نمایش می گذارد .

سید قطب راجع به نژاد سفید که امریکا آنرا بخاطر دشمنی به ما و هر چه حق و خیر در جهان است می گمارد میگوید :

«من باور و تصور نمی کنم که انسانی که ادعای احساس انسانی را دارد ، و نژاد سفید را مشاهده می کند که ما را در همه جا لگد مال میکند ، باز هم این نژاد را بستاید و یا حتی با او دوستی کند من در آدم بودن آن نویسندگان و وزیران و استادانیکه با وجود مشاهده این وحشت امریکا را می ستایند شک دارم ، بلی درآدمیت شان اشتباه دارم ، زیرا از ممیزات نخستین انسان این است که باید کرامت انسانی را احساس کند .

کیست آن کسی که امریکا را و آدمگری امریکا را تحقیر نکند در حالیکه او می بیند ساز و برگ نظامی امریکا ، دالر های امریکا در تقویه کردن استعمار اروپائی در همه جا و در داد و ستد های اقتصادی استراتیژیکی و یا نظامی اش کمک میکند؟

۱۶ ـ اعصاب امریکائی ها

امریکا همه چیز را در ساحه های مادی در اختیار ملتش گذاشته و در مقابل ملت های دیگر را برایش منقاد و فرمانبر ساخته است ، که پیداوار و نیرو های آنها را در خدمت امریکا-ئیان قرار میدهد ، آری با وجوداین همه آیا امریکا توانسته است به ملت خود ، آرامش ، راحت و خوشبختی بیاورد ؟

در پاسخ به این پرسشها باید «نه» گفت ، زیرا ارزشهای متعالی وفضائل انسانی را نمی توان با دالر خرید ، و ارزشهای فوق در برابر پول اندک امریکا خاضع و تسلیم نمی گردد .

امریکائی ها از رضا مندی آرامش و خوشبختی محروم اند ، و زندگی شانرا با استفاده از رفاهیت و تنعم مادی و ظاهری در اضطراب ، حیرت ، بدبختی و تیره روزی بسر می رسانند . آنها با چشم های مریض ، نفسهای تحت فشار ، وجود دریده ، ارواح ناتوان ، قلب های خالی و با اعصاب بهم خورده ، احساس های مضطرب و پریشان و نفرین همیشگی با نفرین تمدن ماده و وسایل واختراعات حیات به سر می برند ، این است نمونه امریکائی که ملت های محکوم را به اقتدار و همگونی با آن فرا می خوانند ، و سلام بر جهانیکه امریکا الگویش باشد !!

شهید سیدقطب راجع به این خطوط بارز درنفسیت امریکائی می گوید :

همه چیز در امریکا با وجود همه وسائل راحت آفرین زندگی ، بیمه های مطمئن ، و با همه آسانی و سهولت و بهره گیری از نیروها بر اعصاب آرام مردم دلالت ندارد .

همچنان میگوید :

در همه جا خنده ها بلند است در هر محله یی با خوشی و شادمانی رو برو هستی و در هر گوشه شاهد بوس و کنار !! اما در چهره هیچکس نه آثار رضا مندی را مشاهده می کنی و نه در دل هیچکس روح اطمینان را .»

سید قطب در کتاب پرارجش در سایه های قرآن ، اوصاف اعصاب امریکائی ها را با عوامل این بلای که گریبانگیر شان شده ، چنین میگوید .

«نسل جدید منحرف گردیده به مسکرات و مخدرات معتاد می شود تا خلای روحی اش را که از جهت نبودن ایمان و اطمینان قلبی اش بخاطر بی عقیدگی به او رو آورده است ، پر سازد .

در امریکا بیماری های روانی عصبی و انحرافات با همه انواعش ده ها هزار نفس ، روح و اعصاب را

می درد و بالاخره آنها دست به انتحار می زنند .

مردم در امریکا نیکبخت نیستند ، همه در اضطراب اند ، با وجود ثروتمندی اضطراب از چشمان شان چهره می نمایاند . با وجودیکه مشغول تولید اند باز هم ملالت و اندوه ، زندگی شان را مورد هجوم قرار میدهد ، امریکائی‌ها می‌خواهند این ملالت ها و اندوه ها را گاهی در میان سیلاب بدمستی‌ها ، دادوبیدادها وگاهی بوسیله انحرافات‌جنسی وروانی غرق سازند ، سپس به‌گریز ، ضرورت پیدا میکنند ، گریز از خویشتن وگریز از بی هدفی ایکه در آنهاآشیان گذاشته است ، و گریز از بدبختی ایکه اسباب ظاهری اشرا در مربوطات زندگی نمی یابند که سر انجام به انتحار پناه می برند ، به سوی دیوانگی می گریزند ، وبه انحرافات تن در میدهند ، باز هم شبح اضطراب ، بی هدفی و بیکاری تعقیب شان میکنند و هرگز برایشان مهلت استراحت و آرامش نمیدهد .

١٧ـ امریکا زیر شکنجه فطرت قرار دارد

امریکا که از راه خدا دور شده و درراه شیطان گام برمیدارد و زندگی اشرا به اساس هوای نفس بدون‌ضابطه و قانون و بدون کدام ارزش به اخلاق و فضیلت ادامه میدهد و زندگی سراسر فساد ، فحشا ، انحراف ، فساد و افسادرا طی می کند ، امریکا ایکه این همه مفاسد و انحرافات را زرع کرده است ، باید ثمره آنچه غرس کرده جمع کند وآنچه کشت‌نموده، درو . و اینک ما شاهد محصول‌فاسد، درو زهر آگین و میوه تلخ آن در خرمن ، امریکایی هستیم که دروجود ملیون ها تن مرد و زن ، کوچک و بزرگ امریکائی به چشم می خورد و پول آن همه را امریکا هنگفت می پردازد پول انحراف ، فساد و فحشا را از صحتمندی و زندگی‌اش از فطرت و روحش از اعصاب و جوانی اش از قوت و فتوتش و بالآخره از وجود و کیان‌خود می پردازد و دریک کلمه، امریکا حالا پول آنرا گران پرداخته و در زیر شکنجه و مجازات فطرت ، زندگی اشرا سپری میکند ، مجازات مخالفت با فطرت ، وجدان ، روح و انسانیتش . . . وهمهخردمندان از ین حالتیکه امریکا با آن دست و گریبان است ، دلسوزی می کنند و عوضی که امریکا می پردازد اسباب ترس و بیم شان را فراهم کرده است و راهیکه امریکا آنرا طی میکند همه خردمندان را بیم میدهد از همین رو صدا های انکار و تخذیر از هر سو بلند است ولی کجاست گوش شنوا ؟ آیا مست هم به حرف کس گوش فرا میدهد ؟ و آیا غافل ، در راه آگاهی گام بر میدارد وآیا مرده‌هم بیدار می‌شود ؟! نه ، هرگز !

شهید سید قطب هر آنچه رادرزندگی امریکا ئی ها حضور وا قعی د ار د با دوچشم ایماندارش‌دیده استودرک کرده که این ملت چگونه عوض‌آنرا می پر دازند و چسا ن زیر شکنجه ومجازات فطرت قرار دارند .

شهید عزیز سید قطب این‌وضع مریض وحاکم بر امریکا را نمونه‌ای میدانند که بالای‌هرکسی که ازقانون خدا دوری‌جویدومنحرف‌شود وپیروی هوای نفس راکند قابل تطبیق است .

وپیوسته مر د م را از طی آن طر یق برحذرداشته وزشتی‌سرنوشت‌را بر ایشان می نمایاند .

شهیدسیدقطب‌راجع‌به سرنوشت امریکائی می گوید : ملت‌امریکا زیر تهدید انقراض قرار دارد، نسل جدید بخاطر لجام گیسختگی و انا ر شیز م اختلاط روبه کاستی می‌رود ، منحرف می شود وبخاطرتعویض خلای روحی از ایمان ونبودن آرامش قلبی‌ازجهت نداشتن عقیده به مسکرات ومخدر ات معتا د شده است . و بیما ر ی ها ی روانی، عصبی‌وانحرافات‌باهمه‌انواعش ده هاهزارنفس‌وروح‌واعصاب‌رامیدرد . وبالاخره آنهابه انتحار دست‌میزنند . .

سید قطب در باره اخطار های که یکی پی دیگری بر امریکا می‌آید

وآنها خیره خیره به هریک می‌نگرند، چنین میگوید، اخطار های که ازآینده درد ناک خبر میدهد یکی پی دیگری می‌رسد اما ملت‌امریکا که درعنفوای عهد تمدن قرار دارد به آن ملتفت‌نمی گردد ، درحالیکه عوامل ویرانگری باوجود سرابی‌ظاهری‌درداخل‌وجودش با سرعت وچابکی مشغول کار است وباوجود همه پیر ایشها و آرایشهای ظاهری این ویرانی داخلی با سر عت به پیش روی آغاز میکند ! ! بسیاری کسانی فعلاً پیدا شده اند که اسرا ر نظا مـی و جنـگـی امـر یـکـا وبریطا نیا را به دشمنان می فروشند آنهم بخاطر نیاز مندی به پول، بلکه بخاطر انحرافات جنسی که‌دست‌آورد منطقی انارشیزم‌جنسی‌ولجام گسیختگی حاکم برجامعه است .

و درین او ا خر رئیس جمهور ایالات متحده اعلام کرد که‌شش نفر از هر هفت جوان امریکائی صلاحیت کار در ارتش‌رابخاطرانحراف اخلاقی ایکه باآن دست‌وگریبان اند، ندارند.

۱۸ آغاز زوال امریکا

طوریکه گفتیم ، امریکا زندگی زیر مجا ز ات فطرت را طی میکند ، بناءلا ز م است که به عقب گرد ی آغاز کند ، زیرا ملتی که از فضائل اخلاقی بی بهره باشد واز ارزشها ی انسانی بدور باشند ، هرگزنمی‌توانند رهبری بشریت را بدو ش گیر ند ، وهمچنان ملتی که ازقوانین پروردگار گامی فرا تر می‌گذارد، اودر حقیقت بافطرت و روح خویشتن تصادم‌میکند وتمدن هم‌ازآن‌کشور رخت‌می‌بندد ، ووقتیکه ، فرمان خدا مبنی برنابودی آنها فرا رسید ، ثروت ودالر وهمه دار ولدارباصنایع‌وتولیدات‌وسرمایه‌ها وتا ریخ ما نع آن شده نمی توا نند وپرور دگار جلت عظمته می فرما ید که **و الذ ین کفر وألن تغنی عنهم اموالهم و لا او لادهم من الله شیئا و اولئک هم وقو دالنار.** کافران را هرگز مال وفرزند انشان ازعذاب‌خدا نر ها ند وآنان آتش افروز جهنمند .

ودرجای دیگری می‌فرماید که: **ولایغنی عنهم ماکسبوا شیئاً و لا ما اتخذو امن دون الله ا و لیاء.**وهیچ ازآنچه اندوختند آنان‌رانجات ورهائی ندهد و آنچه غیر خدا دوست گرفتند به کار شان نیاید .

امریکا نیز درآغاز نابودی‌قرار دارد ، و به سوی مرگ ونا بو د ی با سر عت عجیبی گا م بـر میدا ر د و خـو د ش هـ م نـمـیـد ا نـد کـه به کجا روان است ؟ و خرد مندا ن دلسوز بیجا می‌خواهند این ویرانی را توقف دهند و زوال امریکارابه تأخیر بیندازند، ولی امر خدا را کـ ـسی رد کرده نمی‌تواند و زمانیکه عذاب خدا بیاید هیچ چیزی برایشان نفع نمی رساند،طوریکه قرآن میگو ید :**فلم‌یک ینفعهم ایمانهم لمارأ وابأسنا سنةالله التی قدخلت فی‌عباده و خسر هنالک الکافرون.**اما ایمانشان پس ا ز دیدن مرگ و مشاهدهٔ عذاب ما برآنها هیچ سوذی نبخشید منت خدا (وحکمت الهی از ازل) چنین در میان بندگان حکمفرما بوده ، و انجاکافران زیانکار شده اند .

و اشارات و علائم با رز این حقیقت یعنی اینکه امریکا زوال خود را آغازکرده است، از مثالهای مبحث گذ شته معلوم میشود که ما برخی مثالها ی را که سـ د قطب در (فی‌ظلال‌القرآن) یادآوری‌کرده است ذکر می کنیم ، او میگوید : موج جنایت درمیان نوجوانان پسر و دختر در امریکا روبه ازدیاداست و کمیته چهارده نفری در امریکا که حالت اخلاقی امر یکا را زیر نظر دارند تخمین کرده است که ۹۰ فیصد از ملت امریکا به امراض جنسی پنهان خطرناک مصاب اند (این امراض قبل از تولید ترکیات کمیاوی جدید مانند پنسلین و ستر یپتوما سین ا ست) و قاضی‌لندسی از شهر دنفره نوشته است که«دربرابر هردو ازدواج یک قضیه طلاق پیش میشود » هم چنان‌میگدید:

هرکسیکه‌به کشورهای‌ثروتمند جهان سفر کند صدر اولین بر داشت ساکنان آن کشور ها را گریزیانی پیش نخواهد یافت ، گریزان ازشبح های که پدنبال شان است ، و بسیار

بزودی آرامش مادی و متاع حسی که به حد غوطه ور شدن در گل و خاک می‌رسد ، بیماری های عصبی ، روانی ، انحرافات ، اضطراب،مرض ، دیوانگی،مسکرات ، مخدرات وجریمه و جنایات را تحو یل شان میدهد و زندگی شان ازهر امید نیک بدور است.

سید قطب به این حالت فرموده خداوند را تطبیق کرده است که : **فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شی ، حتی اذا فرحوبما اوتوا اخذ نا هم بغتة فاذا هم مبلسو ن.** پس چون آنچه ازنعم الهی بآنها تذکر داده شد همه را فراموش نموده ، ماهم ابوا ب هر نعمت را (برای اتمام حجت) بروی انها گشودیم تا به نعمتی که بآنها داده شده ، شاد مان و مغرور شدند ، پس ناگاه آنها را به کیفرا عمالشان گرفتار کردیم که ان هنگام ، خوار ونا امید گردیدند. و چنین نتیجه گرفته است که نعمت های خداوند درسر زمین شان بوفرت یافت میشود که آنها را به غر ور وامیدارد ، وعذاب خداوند جزای غرور شان را خواهد داد ، طوریکه میگوید . من غرور امریکائی‌ها را در برابر این آرامش مادی میدیدم وآنها احساس میکردند که این همه تنها به نژاد سفید و قف است و با سیاه پوستان از تکبر و خود فروشی کار گرفته باوحشت و زشتی وظلم با اهل زمین رفتار می کردند ، من این همه را میدیدم و آیهٔ مبارک را بخاطر می آوردم و سنت خداوندی در آفرینش را توقع می کردم ، حتی گامهای تندش را که بسوی بی خبران روان است ، احساس می نمودم .

۱۹ - خوبی های امریکا :

این فصل را با شاره به خوبی های امریکا خاتمه می بخشیم ،آنهم بخاطر تطبیق نظر یه عادلانه اسلامی که مسلمان را به عدا لت در حالت غضب و خشنودی ودوستی ودشمنی امر نموده و بر انسان مسلمان لازم می‌گرداند ، تا وقتیکه از دشمن حرف می زند ، و دشمن را ارزیابی می کند بایست از خوبی ها و نیکی های دشمن نیز یادآوری کند شایدخوانندگان بعداز مطالعه عناوین گذشته این فصل بپرسند که آیا در امریکا خوبی های هم پیدا می‌شود ؟ یا امریکائی که حقیقتش را باهمه ناتوانی و افلاسش در جهان ار زشهای انسانی و مبادی متعالی شناختیم ، نکوئی‌ها و مزایای هم دارد ؟ آیا ناحیه های مثبت و انگشت نما درامریکا درمیان افراد ، قوانین و تشکیلاتش وجود دارد ، و اگر هست مهمترین آنها کدام ها یند؟

در پاسخ به این پرسش « بلی» باید گفت ، آری ! امریکا خوبی های هم دارد و اگرآن خوبی‌ها نمی‌بودند، امریکا نمی‌توانست زندگی کند و یا جهان را رهبری نماید ، هیچگاه شر خالص و محض در میان هیچ ملت، دولت و تمدن پیدا نمی‌شود بلکه آن شر غالب ، همه‌گیر و زیاد با خیر و خوبی اندک مزج و خلط وعجین است.

عیوب و نقایص امریکا بسیار زیاد است ، قبائح و بدی‌های امریکا بیش از حد است ، وظیفه ، رسالت و نقش امریکا همه شیطانی و در جهت فساد است ، امر یکا استعما ر گر ، بهره کش و فرصت طلب است که همیش در و یرانی و تخریب جهان نقش اساسی دارد ، ولی باوجود این همه خوبی های هم دارد اما بسیار اندک و نیکی هایش بسیار کم . و مزایائی هم دارد اما در میان توده انباشته شده از نقایص و مفاسد ، مفقود و ضایع شده است .

مهمترین خوبی های امر یکا استفاده و بهره‌گیری ازهمه نیروهایش است ، تاآنرا بهملتش تقدیم کند وهمه امکانیات مادی خود را در خدمت مردمش بگمارد وهمه‌نیروهاوموهبت‌ها را به نفع امتش توظیف می‌کند ، علم ، صنعت ، ترقی ، تکنولوژی ، عقل ها و مغز ها را در راه بیشتر ساختن اختراعات، اکتشافات‌و ساختن وسائل و آلآتیکه ، آرامش و رفاهیت مادی را به ملت امریکا می آورد استخدام می کند .

از خوبی‌های امریکا ، پیشروی و ترقی مادی ، تفوق علمی و سبقتش

بقیه د ر صفحهٔ (۱۴۵)

نگاهی به‌اوضاع کنونی

جهان اسلام

ترجمه و نگارش : عبدالحق عتید

مسلمانان در هند

هند یکی از کشورهای بزرگی است که‌به شکل شبه جزیرهٔ درجنوب براعظم آسیا موقعیت دارد، مساحت کل خاک آن به (۳/۲۸/۰۰۰) کیلومترمربع بالغ میگردد، این کشور ازنقطه‌نظر مساحت‌خاک هفتمین کشور درجهان است، وبعد از تجزیهٔ شبه قارهٔ هند به چندین کشور مستقل، درسال ۱۹٤۷ م دولت کنونی هند تأسیس گردید، وبخش اعظم شبه‌قارهٔ را در خود ضم نموده است.

اسلام درهند:

شمار نفوس این‌خاک به ۵۸۵ ملیون‌نفر بالغ میگردد که ۱۲ فیصد آنان رامسلمانان تشکیل میدهند، وبه این ترتیب نفوس مسلمانان درهندبه ۷۰ ملیون میرسد، وباگذشت ایام‌تعداد آنها افزوده میشود، به‌این حساب مسلمانان درسرزمین هند بعد ازپاکستان واندونیزیا سومین مرکز تجمع مسلمین در جهان را تشکیل میدهند.

دین مقدس اسلام از طریق فتوحات مسلمین درین‌سرزمین راه‌یافت، بطوریکه محمد بن قاسم درسال ۹٤هـ خودرا به‌بخش ازقسمتهای‌شمال‌غربی رساند، واین مناطق رافتح نمود و سپس سلطان محمود غزنوی طی سالهای ۳۹۲-٤۱۵هـ هفده‌بار به‌این سرزمین لشکر کشی نمود ودرجریان آن شهر بمبائی‌و بعضی از قسمتهای شمال غربی راتحت‌تصرف خود درآورد، درایام سلطنت غوریها مسلمانان تا بنگال پیشروی نمودند، وشهر دهلی پایتخت هند، وبیهار وبنگال رادرطی سال ۵۹۷ هـ فتح نمودند، افراد، خانوادهٔ تغلق دردهلی برسر تاسرهند فرمان روائی داشتند، از جمله پادشاهان این‌خانواده که‌وجیبهٔ‌دینی خویش را بوجه احسن اداء نموده محمد تغلق (۷۲۵-۷۵۱هـ) وپسر کاکا وجانشینش فیروز تغلق (۷۵۲-۷۹۰هـ) است، محمدتغلق اولین پادشاه است که برای احیای شعائر اسلامی در هند کمر همت بست، ودر جهت محو و نابودی بدعتها ورسومات نادرستی که‌بنام‌دین‌درمیان اجتماع مسلمین رخنه کرده بود، خدمات شایان وارزندهٔ نمود.

اما فیروز تغلق پادشاهی بود صالح، که‌سراپای حیاتش‌مبین سیرت نیک وصفات برگزیدهٔ، وتلاش خستگی ناپذیر او بخاطر اعلاء کلمةالله است بطوریکه هیچ یک ازپادشاهان سلف هند، به پیمانهٔ خدمات او نمیرسند.

بعدآمغولها زمام حکومت‌هندرابه دست گرفتند، وباروی کار آمدن‌آنها مسیرامورمسلمین واژگون‌شد، بخصوص وقتیکه اکبر پسر همایون براریکه

سلطنت نشست ، دور سرکوبی اسلام وشکنجهٔ مسلمانان فرا رسید ، این مرد ازآوردن هیچ بدعت ومنکر در دین ، دریغ نورزیده وهمه تلاشهای خودرا درمحو ونابودی افتخارات مسلمین بکار بست ، جای تعجب دراین است که بعضی مؤرخین، عصر وی را عصرطلائی نامیده اند، وبهتر آن بود که عصر وی راعصر ضلالت وگمراهی مینامید ند ، چون ایشان انحطاط اخلاقی وانحراف مذهبی را کمال ومایهٔ مدح می شمردند ، زیرا این پادشاه درمراسم جشن هندو ها شرکت مینمود، وشراب‌راحلال حکم میکرد ، ومسلمانان از ختنه کردن اولاد هایشان باز میداشت ، فساد وفحشاء وقمار راصراحتاً اجازه میداد، بلکه خودش مجالس خاص قمار را ترتیب‌میکرد، وغسل ازجنابت را منع میکرده وبی حجابی و ترک عفت را رشد وتشجیع مینمود ، زبان عربی را منع ونکاح متعه را جائز ساخته بود ،

این همه عملکرد ها مبین فاصله‌گیری او ازاسلام وتعالیم نجات بخش آن است .

ازجملهٔ بزرگترین منکرات این پادشاه گمراه این بود که به مردم امر میکرد که جهت ادای سلام به پیشگاه ملک سجده کنند ، او بعضی ارکان اسلام چون روزه وحج راملغی نموده ، واز ادای نماز درتالارشورای سلطنتی که دران زمان بنام (دیوان خانه) معروف بود جلوگیری نمود ، وبزرگتر ازهمه اینکه وی دین‌جدیدی را بنام دین الهی بر مردم عرضه داشت وازآنها خواست تاازوی‌پیروی کنند مگر ازفضل واحسان خدا هیچ یکی (به جز ١٨ نفر ازنزدیکان وی) به خواستهٔ وی لبیک نگفتند این١٨ نفر همه از مسلمانان بودبه جز یکی آنها که‌بیربرنام‌داشت مشاورا وویپیروآئین هندویسم بود .

اکبر درسال(١٠١٤ه١٦٠٥م) چشم از جهان بست وپسرش جانشین وظیفهٔ پدر گردید و بنام «نورالدین جهانگیر» لقب یافت ، فرزند نقش قدم پدر را تعقیب نمود ، ازینجا میتوان به‌سوء وضع اسلام ومسلمانان در عصر این دو پی برد . بعدازدر گذشت نورالدین ، فرزندش اکبر بر تخت سلطنت نشست، وی دین‌اسلام را ترک وپرچم جهل وگمراهی را برافراشت ، واز هرسو پیروان ادیان ومذاهب باطل بوی روی آوردند و باروی کار آمدن فرزندش جهانگیر ، دامنهٔ فتنه وسعت یافت ، جهانگیر شخصی‌بود که‌همیش شراب مینوشید ومست ومخمور بود با استفاده ازین فرصت هندوها ورافضی ها سر بلند نموده وباقی ادیان راهگور نیستی سپردند .

درچنین عصر سیاه وظلمت بود که‌نورسپیده‌دم ازافق خیروفضلیت تابیدن گرفت،وصبحدم اصلاح حقیقی برای اولین بار درتاریخ هند سر از استانهٔ جهل وظلمت برون آورد، بطوریکه خداوند بندهٔ‌صالح رابرای ادای وجیبهٔ‌دعوت، وجهاد در راه حق ، برگزید وبه تجدید ونوسازی درجامعه انحرافی و انحطاط آغاز، وبه‌احیای‌سنت‌پرداخت، ومردم رادعوت داد تابه آئین اسلام برگردند وبه ریسمان‌دین‌چنگ بزنند، این مرد عارف ، شیخ احمد پسر عبدالاحد فاروقی سرهندی است ، موصوف در ٩٧١ه بدنیا آمد ، وبنام مجدد الف ثانی شهرت یافت ، وبا پایمردی تمام برای ادای وجیبهٔ خویش قیام‌نمود، اودر برابر طواغیت وحکام شجاعانه ایستادگی نموده در محو بدعتهاوزنده‌ساختن شعائراسلامی و احیای سنت ، تلاشهای خستگی ناپذیر ازخود نشان داد .

درنتیجهٔ تلاشهای این‌ابر مرد بود که تغییر اند کی در شیوهٔ ملک جهانگیر بوجود آمد ، و در اواخر عهدخویش به اندرز ها و نصایح این شیخ مجاهد متاثرگردید، وزمانیکه از جهاد شیخ سرهندی‌نام بردیم ضروری به نظر میرسد تا از کارنامه های سازندگی و نو آوری شیخ عبدالحق دهلوی یاد آور شویم چون او نیز هم عصر شیخ مجدد بود ، واوبود

که علم حدیث را درشمال هند زنده ساخت ، وگنجینه های آنرا دراختیار مردم گذاشت .

ملک جهانگیر پسرش شاه جهان را بجانشین خود انتخاب نمود (۱۰۳۷ — ۱۰۶۸ ه) شاه جهان باشیخ مجدد به اجتناب ازمعاصی وترک گناهان بیعت نمود وبه این ترتیب بسیاری ازفساد های موجود دراجتماع آنروز را اصلاح ومسلمانان درعهد وی از آزادی اندکی درجهت ادای وجایب دینی ودعوت بسوی اسلام برخوردار شدند ، اما نتوانست کههمهٔ بدعتها ومنکرات اکبری را ازمیان بردارد، هنوزهم ضرورت بهآن بود کهپادشاهی با ارادهٔ روی کارآید وباعزم وتصمیم قاطع درجمع آنهمه مفاسدیکه سلفاش گذاشته بود کمر همت بندد ، همان بود که خداوند به این آرزو اجابت فرمود ، وملک عالمگیر اورنگزیب پسر شاهجهان رابه ادای این وظیفهٔ پر افتخار بر گزید .

عالمگیر او رنگزیب اولین پادشاهی مسلمانان در هند است به استثنای بعضی بادشاهان آل تغلق ـ که به ریسمان دین چنگ زد ، وزندگی درویشان وفقراء را اختیار نمود ، او شب را به تهجد بر میخاست وروز را روزه میگرفت ، درعهد سلطنت اوفعالیت ونشاط اسلام ومسلمانان ازسر گرفته شد، وهمهٔ قوانین مخالف شرع مبین راملغی قرار داد ، و علم وعلما را فضیلت بخشید ، وریشهٔ بدعتها ومنکرات را از بیخ برکند ، ودر پهلوی این همه صفات ، او از پادشاهان برجسته وممتاز عصر های گذشته وامروزی بشمار میرود .

بصورت مختصر میتوان گفت که عصر وی از جمله عصور نهضت جدید دینی محسوب شده که هیچ یکی بهپیمانهٔ فعالیتهای وی ، مطابق دستورات شرعی تاکنون کاری انجام نداده است ، این دو داعی بزرگ مردمان رابه تمسک به کتاب وسنت، وجهاد در راه خدا دعوت نمودند ، ودر نتیجه خلقهای زیادی به دعوت شان لبیک گفته وبرای جهاد درمقابل سیکهای وحشی ومستبد ، آنهائیکه سر زمین شمال غرب هند را به فساد کشانیده بودند ، آماده شدند ، و جنگ چهار سال تمام درمیان طرفین جریان داشت تا آنکه به شکست مسلمانان پایان یافت وتعداد زیادی از مجاهدین در جنگ « بالاکوت » شهید شدند ، واین دو امام نامور وعلماء برجستهٔ مسلمانان نیز به درجهٔ شهادت نایل آمدند .

انقلاب بزرگ هند و پی آمد های آن :(۱۲۷۳ ه ۱۸۵۷ م)

زمانیکه هند درعهد نظام پاد شا ها ن مغولی ، از طریق تجارت به اوج عظمت و شکوه خود رسید چشم طمع آزمندان بسوی این سر زمین دوخته شد ، از سال ۱۶۰۰ م به اینطرف انگلیسها روابط تجارتی خود را با شرق آغاز نمودند بطوریکه شرکتی تجارتی را بخاطر تجارت با شرق ـ بخصوص جزائر شرقی هند باز نمودند و سپس به شغل قا چاق‌بری از طریق بحر بهپرتگال ، پرداختند که این امر اعتماد انگلیسها را نسبت به ساکنین کشور ازدست داده و به این ترتیب پرتگالی ها مدت طولانی بجای انگلیسها در این سر زمین باقی ماندند ، و انگلیسهانتوانستند که در طی این مدت در کنار ساحل هند جای پای برای خود در یابند ، وتا سال ۱۹۵۱ م حق‌تجارت بحری برای شان داده نشد تا آنکه پرتگال در سیاست اقتصادی خویش با انگلیس تغییر، نظر داد وبهاین طور به آرزوهای استعماری پرتگال خاتمه داده شد ، و بعد از آن مراکز که انگلیسها تأسیس نموده بودند ازجملهٔ مراکز عمده و مهم تجارتی آنها در آمد ، و این امر تا استقلال هند در سال ۱۹٤۷ م ادامه یافت .

انگلیسها بعد از آنکه به رقابت پرتگالی ها خاتمه بخشیدند ، لازم آن داشت تا به رقابت هالندیها و فرانسویها نیز خاتمه دهند زیرا در آنوقت این دو کشور در اوج نیروی بحری قرار داشتند ، وبعد از آنکه انگلیسها پیمان صلح با هسپانیهرا در

سال ۱۶۰۹ م به امضا رساندند، کاملاً متوجه شرق شده و به رقابت میان یکدیگر شروع نموده و جنگ گرم میان آنها و انگلیس شعله ور گردیده و به هدف قرار دادن کشتی های یکدیگر دربحرهند پرداختند،هالندیها با جدیت کوشش مینمودند تا جای پای برای انگلیسا در جزیره های شرقی هند (اندونیزیای امروزی) نگذارند بهمین لحاظ چندین بار مراکز انگلیسها را در این جزائر مورد حمله قرار داده وآنرا به آتش کشیدند، انگلیسها چون ادامهٔ بقاً خود را در این جزائر ناممکن یافتند بسوی هند چشم دوختند تا آنرا بصفت مرکز حیاتی خویش در آورند ، لذا در ۱۶۱۲ م مرکزتجارتی را برای خود در سورت قریب بمبئی تأسیس وبرای آن نمایندگی های در داخل کشور باز نمودند در سال ۱۶۳۹ م امیر جنتایم زمینی را برای شرکت مذکور بخشید که بعد ها انگلیسها در ۱۶٤۰ م قلعهٔ بزرگی را بر آن بنا نهادند که بنام قلعهٔ (قدیس جورج) معروف است ، این قلعه اولین سنگ تهدابی بود که برای بنا امپراطوری انگلیس در هند ، گذاشته شد . جای تأسف اینست که در عهد عظمت امپراطوری مغولها چگونه سنگ تهداب استعمار در این کشور گذاشته میشود بطور قطع میتوان دریافت که وسعت نظروگذشت واخلاق اسلامی مغولها راطوری ساخته بود که به انگلیسها به نظرتاجری مینگریستند که ازناحیهٔ وی هیچ خطری به دل راه نمی دادند.

انگلیسها چون دیدند که شرکت مذکور منفعت قابل ملاحظهٔ نموده ، شرکت دیگری را تأسیس و به رقابت هم پرداختند، روی این ملحوظ حکومت انگلیس تصمیم گرفت تا هر دوشرکت را به هم مدغم نماید ، این تصمیم در ۱۶۶۱م در عمل پیاده گردید بطوریکه شارل دوم جز یرهٔ بمبئی را که خسرش پادشاه پرتگال آنرا در جملهٔ مهریه همسرش به اوبخشیده بود وحاکمیت آنرا بدست داشت . اجاره داد ، با تأسیس این شرکت دورهٔ تازهٔ فعالیت انگلیس ها در این سر زمین آغاز یافت که پا از حریم امور تجارتی فراگذاشته و شرکت مذکور متوجه امور جنگی در منطقه گردید ، و اقتصادش بالاگرفت ، در چنین فرصتی انگلیسها بفکر فتح دروازه‌های شرق دور شده خواهان بازار تجارت آزاد گردیده شرکت دیگری را که سرمایداران انگلیس در ان سهم گرفته بودند ، تأسیس کردند این شرکت نیز به نوبهٔ خویش در شرکت های سابق مدغم گردید و توانست در کوتاه مدتی هند را زیر ادارهٔ خود در آورد ۱۷۰۸ م .

وتا این وقت مسلمانان هنوز به زوال حکومت خود پی نبرده بودند وزمانی به این حقیقت پی بردند که حاکم انگلیسی «لوردکینج» به پادشاه هند «بهادرشاه» ابلاغ کردند که او آخرین فرد خاندان مغولی است که حق برگذاری مجالس سلطنتی وزندگی در قصر ملکی راکه بنام قلعهٔ مغلی معروف بود ، داراست ، باوجودآنکه حکومت وی در این قلعه محصور بوده و تنها بنام، زمام حکومت را بدست داشت .

انگلیسها زمانیکه از آغاز قرن ۱۹ به تنظیم سیطرهٔ خویش در سر زمینی هند شروع نمودند ، اهداف در پیش رو داشتند که قبلاً برای آن کار شده بود ، اما دراین مرحله خواستند که فعالیت های خویش را در قالبهای متعددی طوری طرح و پی ریزی کنند که ظاهر آن جذاب و باطنش رنجها همراه داشته باشد ،یکی از پروگرامهای کار شان پایان دادن به شیوهٔ تعلیم دین در مدارس غیر رسمی بود که غالباً پادشاهان واغنیاء به قبول تکالیف آن می پرداختند ، این سیستم تعلیم یگانه هدف آن تربیهٔ درست وسالم افراد میهن بوده وبرای نگهداشت وحفظ تمامیت ارضی خویش از صمیم قلب کار میکرد وروی این ملحوظ انگلیسها وجود چنین مؤسسهٔ تربیتی را دلیل نابودی خود

دانسته آنرا بدون آنکه عوض دهد ازمیان برداشت ، ویکی ازپلانهااین بود که باید درچشم ملت خاک بپاشند تا عیب های آنانرا نه بینند و به فساد ایشان آگاه نشوند ، و در مقابل شان قیام نکنند ، آنها همه این واقعات را میدانستند و مطابق آن کار میکردند ، چنانچه یکی از انها که مستر سمیری نام داشت گفت : ملتی که عنان اختیار از دست بدهد قوای پیروز مند حق دارد که نظام تعلیمی کشور اشغالی را بفساد کشاند ، و زمام امور شانرا چه به زور و یا رضا بدست گیرد ، ولی حقیقتی که نباید دران شک داشت اینست که امکان ندارد علم عمر دراز بندگی و عبودیت را بپذیرد .

علاوه از آنچه که در مورد فقر و ذلت این کشور تذکریافت انگلیسها دست به عمل تخریبی دیگری زدند که از ناحیهٔ فکری جبران ناپذیر و غیر قابل تحمل است ، و آن اینکه در پهلوی این همه جنایات که بحق این ملت مرتکب گردیدند برای هر چه بیشتر در اختیار گرفتن سرنوشت ملت افراد مبشرین مسیحی را باخود همراه گرفتند تا به نفع استعمار در این سر زمین کار کنند و این شیوهٔ دیرینه ایست که انگلیسها همیشه در مکیدن خون ملتها ازان استفاده میکنند ، توسط اینهاست که معنویات و ارزشهای مذهبی به تحلیل میرود ، و جای پای برای مستعمار باز میکند ، انگلیسها زمینه کار و فعالیت را درسر زمین هند

برای مبشرین مساعدساخته وامکانیات مؤثر در اختیار آنها گذاشتند.

زمانیکه ملت هند مشاهده نمود که انگلیسها توسط مبشرین مسیحی عقائد و ادیان آنها رابه دیار نیستی می سپارد ، خشم و غضب و حس انتقام جوئی مردم نسبت به آنها شدت یافت ، و از هرسو صدای اعتراض و نا رضایتی در نفوس ملت بر ضد اشغالگران بلند شد ، قابل تذکر و یادآوریست اولین کسیکه نقش مؤثری درجهت زنده ساختن افکارضد انگلیسی و مبشرین مسیحی در اذهان مردم ایفاءنمود ملک فتح علی خان مشهور بهسلطان تیپو (۱۲۱۳ هـ ۱۷۹۹ م) بود اوبه خطر وجود انگلیسها دراین سر زمین پی برد و دانست که اگردر مقابل آنها مقاومت صورت نگیرد ، هند چون لقمهٔ چربی در کام شان فرو خواهد رفت ، بناء با همه امکانات جنگی که داشت بمقابل انگلیس قیام نمود و از همهٔ زمامداران و حکام هند خواست تا اورا در این تصمیم یاری دهند ، و ضمناً نامهٔ به سلطان عثمانی وپادشاهان دول اسلامی ارسال و آنهارا درجریان رویدادها وتصامیم اش قرار داد و به جنگ بر ضد انگلیس ادامه داد ، اگر پیش دستی انگلیسها درجلب پشتیبانی امراء جنوب هند نمی بود ، نزدیک بود کارشانرا یکسره میکرد . همان بود که این پادشاه مجاهد در نبرد ٤ می ۱۷۹۹ م از پا در آمد و مرگ در صحنه جنگ را براسارت دردست انگلیس و زندگی در سایهٔ رحمت وی ، برگزید و این سخن معروف خودرا برای همیش درتاریخ بیاد گار گذاشت که : (یک روز چون شیر زندگی کردن بهتر از صد سال چون شغال زیستن است). زمانیکه خبر شهادتش به قوماندان انگلیس (هوری) رسید برسر جنازه اش حضور یافت گفت : امروز هند ازآن ما شد .

در سال ۱۸۵۷ م بعد از آنکه مردم هند حکومت انگلیس و غرور آنها و چپاول دارائی کشور و عدم احترام به مذاهب و کرامت اهل میهن شان را مشاهده نمودند به عساکر انگلیس هجوم برده و انقلاب به اشتراک مسلمانان و هندوها سر تا سر کشور را چون آتش در میان هیزم فرا گرفت ، و مردم از اطراف بسوی پایتخت بقصد بیعت به قصر پاد شاه مغولی « سراج الدین بهادر » حرکت نموده و او را چون یگانه زعیم وامیر قانونی خویش در رهبری انقلاب شان پذیرفتند ، و در هر جا از رهبری او درجهاد دینی وملی خویش نام می بردند و در امر انقلاب هیچ یکی با وجود اختلاف مذهبی که در میان مسلمانان

و هندو ها وجود داشت تخلف نورزید، بلکه بخاطر دفاع از میهن و عقیده خویشتن دست وحدت و همبستگی بهم داده در برچیدن بساط استعمار در کنار هم قرار گرفتند مسلمانان در جهت رهبری و قیادت انقلاب نسبت به طوائف دیگر نقش ارزنده و موثری داشتند ، و از رهبران بزرگ مسلمانان در این انقلاب همگانی میتوان مولانا احمد الله و مولانا لیاقت علی خان که هر دو اندیشه انقلاب را رشد دادند ، و جنرال بخت خان قوماندان عمومی را نام برد ، حاجی امداد الله تهانوی و مولانا محمد قاسم نانوتوی و مولانا رشیداحمد گنگوهی و غیره نیز از پیشگامان این حرکت بحساب میآیند .

به حق میتوان گفت که این قیام چون سیل خروشانی بود. که قدرت ونفوذ انگلیسها را برای یکسره نابود میساخت ولی قضاء و قدر حلیف ملت هند نگردید ، و نیروهای نظامی بهمدستی بعضی قوای اهلی هندتوانستند که جلو این سیل خروشان را بگیرند ، و انقلابیون را بخاک و خون بکشند ، در پیشاپیش انقلابیون اول شاه را به اسارت گرفته و به « برما » تبعیدش نمودند ، و نام کشور اسلامی از نقشهٔ هند برداشته شد ، ارتش انگلیس جام خشم و غضبش را بر سر ملت هندفرو ریخت واز ایشان سخت انتقام گرفتند و بدون هیچ رحم و عاطفهٔ بشر دوستی کشتار گاه عظیمی را برپا ویاد دوران آدمکشی چنگیز وهلاکو را زنده ساختند ، گرچه این کشتارگاه برای ذبح عامهٔ ملت بر پا شده بود ولی هدف اصلی واساسی قتل وشکنجه مسلمانان بود چون انگلیسها به این عقیده بودند که قیام مذکور نتیجه فعالیت و دست آورد های مسلمانان است ، به این لحاظ دربعضی از قراء مسلمان نشین حتی طفلی را هم زنده نگذاشتند همه را بقتل رساندند، وتنها در یک روز هفت هزار نفر مسلمان را به دار آویختند ، وکشتار هفت روز پیهم ادامه یافت ، وتعداد قربانیان از حساب بیرون شد .

اما در باره اهل و دود مان تیموریان طوری معامله کردند که طفلی از آنهارازنده نگذاشته وبازنان شان طوری معامله صورت گرفت که از ذکر آن مو درتن آدمی راست میشود .

و به این ترتیب مسلمانان در هند بهای گذاف این جهاد را پرداختند، و بعد ازان رهبران سیاسی و قوماندانهای جنگی انگلیس به این اندیشه شدند که باید مسلمانهارا از مراکز و پستهای مهم دولتی واداری حکومت دور کنند،و دروازه رزق را به روی آنها ببندند ، همان بود که اوقاف و اموال مسلمانان را که مصارف مدارس و تأسیسات مراکز اسلامی و برنامه های تعلیمی ازان طریق می پرداختند ضبط و مصادره



نمودند .

قابل یاد آوری است که این همه مصلحین و مجددین که درابتداء از آنها نام برده شد ـ همه ایشان قبل از انقلاب رشد یافته بودند و زمانیکه آتش انقلاب شعله ور گردید به پایان حکومت مسلمانان بر هند خاتمه یافت ، وضع دگرگون شد و حکومت انگلیس مستقیماً زمام امور را بدست گرفته زمینه کار وفعالیت برعلماء وداعیان اسلام ضیق گردید، وآنهارا به جاهای دور تبعید و یا به زندانها افگندند و دستهٔ را هم بدون تحقیق به جوخهٔ اعدام سپرد این قساوت و بی رحمی تا مدت درازی ادامه یافت و سبب گردید تا مسلمانان در زمینهٔ علم و فرهنگ عقب بمانند و ازساحه امور سیاسی و دولتی و اداری فاصله گیرند ، چون اکثر اوقات آنها مصروف دفاع از تهمت های میشد که به آنها نسبت میدادند .

ترجمه ونگارش :
استاد ابو نجیب الرحمن

جنایات وحدود

مبحث دوم

عقوبات قتل شبه عمد

عقوبات اصلی شبه عمد عبارت‌اند از دیت و کفاره و عقوبات بدلی‌آن عبارت است از تعزیر و روزه‌گرفتن و عقوبات تبعی آن حرمان از میراث و حرمان از وصیت میباشد .

عقوبات اصلی قتل شبه‌عمد :

اول ـ دیت :

دیت عقوبت اصلی و اولی قتل شبه‌عمد بوده و دلیل ثبوت آن این گفته پیغمبر ـ اسلام حضرت‌محمد (ص) استکه فرموده اند (الاان فی‌قتیل خطأالعمد قتیل‌السوط و العصا والحجرمائة من‌الابل . بتحقیق در مقتول قتل شبه‌عمد که او مقتول‌تازیانه چوبدست و سنگ است ـ صد شتر لازم میگردد)

دیت درقتل شبه‌عمد عقوبت اصلی است و نه عقوبت بدلی . اجناسیکه در آن دیت در قتل شبه‌عمد لازم میگردد عین اجناسی استکه در قتل عمد دیت در آنها لازم میگردد و مقدار دیت در قتل شبه‌عمد هم عین مقداریکه در قتل عمد بود لازم‌میشود از جمله ائمه اربعه تنها امام‌احمد در قتل شبه‌عمد دیت غلیظ را واجب میداند البته درصورت تحقق یکی از سه سببی که قبلاً تذکر دادیم .

امام‌ابوحنیفه ، امام شافعی و امام‌احمد رحمهم‌الله که قتل شبه‌عمد را یکی ازانواع قتل میدانند میگویند که دیت در قتل‌شبه‌ـ عمد بالای عاقله واجب میشود و نه در مال و دارائی جانی . و دلیل شان حدیثی‌است که‌ابوهریره روایت‌کرده و میگوید . (اقتتلت امرأتان من هذیل فرمت احداهما الاخری بحجر فقتلتها ومافی‌بطنها فقضی رسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم بدیه‌المرأة علی عاقلتها ای‌علی عاقلة‌الجانیة) (دو زن از قبیله هذیل باهم جنگ شدیدی کردند ـ تااینکه یکی از آن دو بردیگرش سنگی را پرتاب نمود و او را با آنچه‌کەدر شکم‌اش بود بقتل رساند و رسول‌اکرم (ص) حکم کردند بدیت زن کشته‌شده بالای عاقله جانیه)

ائمه‌ثلاثه اتفاق نظر دارند که دیت در شبه عمد طور اقساط درسه‌سال پرداخته میشود بدین قسمیکه در اخیرهر سال یک سوم دیت به اولیای مقتول داده میشود آغاز سال از نگاه امام‌شافعی و امام‌احمد روز واجب شدن دیت یعنی روزمرگ مجنی‌علیه و ازنظر امام‌ابوحنیفه روزحکم نمودن قاضی بدیت میباشد .

اگر بالای جانی‌یک دیت لازم بود آنرا طی سه‌سال می پردازد ـ اگر بالای او بیش از یک دیت واجب بود مانند اینکه دو نفر را بقتل رسانده باشد درینصورت برجانی دو دیت لازم شده و باید برای ورثه هر یک از دو مقتول ثلث دیت را در هرسال پردازد .

عاقله

عاقله کسی را گویند که متحمل عقل دیت میگردد دیت را از آن سبب عقل میگویند که زبان ولی مقتول را بسته مینماید عاقله شامل عصبات بوده و برادران مادری وسائر ذوی‌الارحام از جمله عاقله محسوب نمیشود .

در مذهب امام‌شافعی و طبق یکی از آراء امام احمد پدر ، پدرکلان پسر وپسرپسر در عاقله شامل نمیگردد زیرا لازم گردانیدن دیت بالای عاقله بدین منظور است که برجانی ظلم صورت نگیرد و اگر

دیت بالای پدر و پدرکلانش ویا پسر وپسر پسرش هم لازم گردد بدون شک بر او ظلم شده است زیرا مال و دارائی ایشان مانند مال و دارائی خود او میباشد .

از نگاه امام‌ابوحنیفه و امام‌مالک که امام‌احمد نیز با ایشان هم نظر است پدران و پسران شامل عاقله میباشند زیرا اساس وجوب دیت بر عاقله همانا کمک وپشتیبانی عاقله ازجانی میباشد و پدران و پسران‌از جمله نزدیکترین اهل قاتل بوده و باید قبل از همه ایشان متحمل دیت گردند عاقله شامل همه عصبات بوده و لو اینکه درجه قرابت باجانی فاصله زیادی در میان باشد.

دیت بالای عاقله با مراعات درجه خویشاوندی که از اقارب نزدیک آغاز میگردد تقسیم میشود و همین طور افراد عاقله مکلف بپرداخت مالی که از توان ایشان زیاد باشد نمیگردند زیرا این امر ظلم بوده و اگر ظلم و ستم جواز میداشت بهتر این بود که بالای جانی تطبیق میشد درحالیکه دیت بر عاقله بمنظور جلوگیری از واقع شدن ظلم برجانی واجب شده‌است پس افراد عاقله به هیچ صورت به پرداخت دیت درحالیکه از توان شان خارج باشد مکلف نمیگردند .

اگر جانی عاقله نداشت و یا عاقله‌اش فقیربود ویا شماره عاقله‌اش کم بود که‌نمی-توانست همه دیت را بپردازد در چنین‌حالت فقهاء دو نظریه داده اند که از این قراراست :

اول ـ امام مالک ، امام شافعی و امام ابوحنیفه میگویند ـ که اگر جانی عاقله نداشت و یا عاقله اش فقیر بود دیت از بیت المال گرفته میشود اگر عاقله او همه دیت را داده نمیتوانست اندازه باقیمانده دیت از بیت‌المال اخذ میگردد و همین رای در مذهب امام احمد رای راجح میباشد .

دوم از نگاه امام محمد و طبق یکی از نظریات امام احمد در صورت عدم وجود عاقله دیت در مال جانی لازم شده و نه در بیت‌المال و خزانه دولت زیرا اصلاً قاتل مسئول بوده و اینکه دیت بر عاقله اش واجب میگردید به سبب کمک و تخفیف مشکلات او بود و در حالت نبودن عاقله جانی مکلف است که دیت را از مال و دارائی اش بپردازد .

البته جای تردیدو شک نیست که نظام و سیستم عاقله یک نظام عادلانه میباشد ولو اینکه درظاهر اینطور جلوه میکند که انسان متحمل مسئولیت شخص دیگری میگردد زیرا اگرقاعده عمومی را که باید هرکس مسئول اعمال خود باشد مورد تطبیق قرار دهیم نتیجه این خواهد شدکه اگر جانی ثروتمند ویا متوسط الحال باشد مجنی‌علیه ویاورثه او میتوانند همه دیت ویا قسمتی از آنرا بدست آورند واگر جانی فقیر وناتوان باشد درآکثر حالات‌اینطوراست، حق‌مجنی‌علیه ویاورثه او تلف میگردد و بدین‌ترتیب مساوات وعدالت میان‌جنایتکاران و همچنان میان‌مجنی‌علیهم از بین‌میرود. پس نظام عاقله که هدف‌آن بدست آوردن حقوق کامل مجنی علیه است عدالت ومساوات را از هر ناحیه تأمین میکند .

ولی با صراحت کامل باید خاطرنشان ساخت که این نظام باوجود همه مزایای‌که دارد درین عصر قابل تطبیق نیست زیرا اساس آن وجود عاقله بوده و بدون شک عاقله درین وقت وجود نداشته و اگر موجود هم باشد شماره افراد آن خیلی‌ها کم بوده و نمیشود که همه دیت را بر ایشان واجب گردانید‌چه از نگاه امام‌ابوحنیفه بالای هر فردی از افراد عاقله سالانه چهار در هم واجب بوده و بدین اساس باید تعداد افراد عاقله تقریباً هزار نفر باشند تادیت را ظرف سه سال تکمیل کنند . آری عاقله هنگامی وجود داشت که مردم سلسله نسب‌وقرابت خود را با ارتباط شان با قبیله حفظ داشتند ولی اکنون این امر وجود ندارد پس‌درین حالت به منظور اینکه حق مجنی علیه و ورثه او تلف نگردد باید یکی از دو نظریه فقها را که در صورت عدم وجود عاقله ابراز داشته اند مورد تطبیق قرار داد . در صورت تطبیق نظریهٔ دوم یعنی گرفتن دیت از مال جانی حق شماره زیادی از مجنی علیهم تلف میشود زیرا اکثریت متهمین فقراء بوده و خون های‌شان به هدر میرود و اگر طبق نظریه اول در گرفتن دیت به بیت‌المال و خزانه دولت مراجعه شود با وجودیکه درین حالت خزانه دولت متضرر میگردد ولی عدالت و مساوات تأمین میشود و فقهاء بدین نظریه هستند که برای جلوگیری از متضرر شدن خزانه دولت باید حکومت مالیاتی را بدین منظور وضع نماید چنانچه میتواند در همه محاکم بالای مدعی و مدعی علیه مالیات خاص را به همین‌سبب وضع نموده و از این راه جبران خساره مجنی علیهم و ورثه ایشانرا نماید .

دوم : کفاره :-

کفاره در قتل شبه عمد عقوبت اصلی بوده وبادیت یکجا بالای جانی واجب میگردد درمورد کفاره قبلاً ضمن عقوبات قتل عمد بحث‌بعمل‌آمده است بدانجا مراجعه شود .

عقوبات بدلی وتبعی قتل شبه عمد

قتل شبه عمد دو عقوبت بدلی دارد که یکی‌آن تعزیربدل دیت ودیگرش روزه بدل کفاره میباشد و در زمینه تعزیر و روزه ضمن عقوبات قتل عمد توضیحات داده شده است وعقوبات تبعی قتل شبه عمد عبارت اند از حرمان از میراث و حرمان از وصیت که نظریات فقهاء درین مورد هنگام بررسی عقوبات قتل عمد شرح گردیده‌است.

مبحث سوم

عقوبات قتل خطاء

عقوبات قتل خطا که از طرف شریعت اسلامی تعیین گردیده است برخی از آن اصلی (دیت و کفاره) برخی دیگر بدلی (روزه) و برخی هم تبعی (حرمان از میراث و حرمان از وصیت) میباشد .

عقوبات اصلی قتل خطاء

اول دیت : دیت عقوبت اصلی قتل خطاً بوده و مقدار آن عین مقدار دیت قتل عمد و دیت شبه عمد یعنی صد شتر می باشد دیت قتل خطاء بر خلاف دیت قتل عمد و شبه عمد به پنج صنف تقسیم میشود و عبارت است از بیست بنت مخاض، بیست ابن مخاض، بیست بنت لبون بیست حقه و بیست جذعه . درین مورد ائمه اربعه اتفاق نظر داشته و چنانچه

حدیثی هم درزمنه از پیشوای اسلام روایت شده است (فی‌دیة الخطاء عشرون حقه و عشرون جذعةً و عشرون بنت مخاض و عشرون بنت لبون وعشرون بنت مخاض)

دیت قتل خطاء به اتفاق فقهای هر چهار مذهب طبق حکم پیغمبر (ص) بالای عاقله جانی لازم میبا شد . علت و جوب دیت د ر قتل خطاء بر عاقله اینست که جنایات خطاء بیشتر اتفاق افتاده و دیت انسان هم‌خیلی‌زیاد بوده ولازم گردانیدنش درمال‌جانی یکنوع ظلم وستم‌بشمارمیرفت ازینروصلاح‌وبهتر این بود که بطورترحم برقاتل و تخفیف مشکل اودیت بر عاقله لازم گردد وبدون شک عدم قصد جنائی درقتل خطاء برای جانی‌عذر شمرده شده وبه‌همین سبب‌باید کمک ومعاونت شود .

دیت‌قتل خطاء طی‌سه سال ودر سه‌قسط در اخیر هر سال پرداخته میشود چنانچه حضرت عمر و حضرت علی (رض) در قتل خطاء دیت‌را بالای عاقله و طور قسط در سه‌سال لازم گردانیدند هیچ یک ازصحابه باین حکم مخالفت نکرده اند .

امام‌مالک و امام‌ابوحنیفه دیت غایظ را درقتل خطاء لازم نمیدانند ولی از نگاه امام‌احمد و امام‌شافعی دیت غلیظ در قتل خطاء لازم میگردد وآن درصورتیکه قتل درحرم و درماه‌های حرام وقتل محارم بوده باشد واز نگاه امام‌شافعی در ینحالت دیت قتل‌عمد بعوض دیت قتل خطاء واجب میشود .

دوم : کفاره

پیرامون کفاره ضمن عقوبات قتل عمد معلومات ارائه شده است همچنان درمورد عقوبت بدلی قتل خطاء که روزه است و عقوبت تبعی آن که حرمان از میراث و حرمان از وصیت میباشد ضمن عقوبات قتل عمد بحث بعمل آمده است بدانجا مراجعه شود .

فصل سوم

جنایت بر مادون نفس

فقهای شریعت اسلام از همه اضرار و زیانی که وسیلهٔ شخص بدن انسانی وارد میگردد ومنجر به هلاکت او نمیشود به جنایت بر مادون نفس تعبیر کرده اند این تعبیر خیلی هادقیق بوده و شامل همه‌تجاوز وضرریکه‌امکان‌تصور‌آنست میگردد چنانچه جرح ، ضرب ، دفع ، جذب ،کوتاه کر دن و کندن موی و غیره را در بر میگیرد .

جنایت بر مادون نفس گاهی عمدی بوده و زمانی هم طور خطاء صورت میگیرد .

عمدی آنست که جانی فعل را به قصد تجاوز انجام دهد مانند اینکه کسی بالای شخصی سنگی را به هدف‌تجاوز براو پرتاب نمایدو جنایت برمادون‌نفس طورخطااینست که جانی قصد فعل را نموده باشد ونه قصد تجاوز را ویافعل درنتیجه تقصیر جانی بدون قصد او صورت گرفته باشد چون شخصیکه سنگی را از کلکین بیر ون اندازد و بیکی از عابرین اصابت کند ومثال حالت دوم چون شخصیکه بالای کسی دیگر یکه در پهلویش خواب است افتیده و اورازخمی سا زد .

فقها جنایت بر مادون نفس راکه عمدی صورت گرفته باشد و یاطور خطابه پنج‌بخش تقسیم کرده و درین تقسیم نتیجه فعل جانی را مدنظر گرفته اند زیرا جانی در جنایت برمادون نفس به اساس نتیجه فعلش جزاء داده میشود ولواینکه نتیجه مزبور راقصد نکرده باشد .

اقسام جنایت بر مادون نفس عبارتند از قطع اطراف و آنچه در حکم آنست از بین رفتن معانی اطراف با بقای اصل آن شجاج ، جروح و جنایا تیکه از چهار قسم مذکور خارج است .

اول :- قطع اطراف وآنچه درحکم آنست :-

این بخش شامل قطع دست ، پا ، انگشتان ناخن ، بینی ، گوش ، لب ، کشیدن چشم کندن و شکستن دندان وکندن موی سر ریش ، و بروت ، و ابرو و غیره . میگردد .

دوم :-از بین‌رفتن‌معانی‌اطراف‌بابقای‌اصل‌آن:

بدین‌معنی که منفعت عضو ازمیان برود واصل آن به حالت خود باقی بماند چون تقویت و نابود شدن شنوائی ، بینائی بوئیدن ، چشیدن ، سخن گفتن ، ولادت راه رفتن و هم چنان تغییر رنگ دندان به سیاهی و غیره .

سوم :- شجاج

فقهای شریعت اسلام جراحاتی راکه‌در سر و روی واقع میشود بنام شجاج وغیرآنرا بنام جرح یاد میکنند . شجاج از نگاه امام ابوحنیفه یازده قسم بوده وازین قراراست:

١ - خارصه

عبارت از جرحیست که به پوست تاثیر وارد کرده ولی از آن خون ظاهر نمیگردد.

٢ - دامعه

جرحیست که خون از آن ظاهر گردیده ولی جاری نشود مانند اشک در چشم .

٣ - دامیه

جرحی راگویند که‌خون‌ازآن جاری گردد.

٤ - باضعه

جرحیست که گوشت راقطع کرده‌باشد .

٥ - متلاحمه

جرحیست که تاثیر آن‌در گوشت بیش از تاثیر باضعه باشد .

٦ - سمحاق

عبارت از جرحیست که گوشت را قطع کرده و پوست نازکی که بین گوشت و استخوان است ظاهر گردد .

وهمین پرده را سمحاق گویند .

٧ - موضحه

جرحیست که پرده سمحاق راپاره کرده و به استخوان برسد طوریکه استخوان ظاهر شود .

٨ - هاشمه

به جرحی اطلاق میشود که در آن استخوان شکسته باشد .

٩ - منقله

جرحی راگویند که درآن استخوان بعد از شکسته شدن ازمحل خود بیجا شده‌باشد.

١٠ امه

جرحیست که تا اصل دماغ یعنی پرده که تحت استخوان وبالای مغز قرار دارد رسیده باشد

١١ - دامغه

جرحیست که از پرده حائل میان استخوان ودماغ گذشته وبه مغزرسیده‌باشد.

په ژوندانه کې د ایمان نقش

ژباړن:
شهید محمدولی (ثاقب)

د ایمان کرامت او عزت د انسان د انسانیت له کرامت څخه وروسته دی

داوی د کرامت او عزت هغه معناوی چې اسلامی عقیدهیی د مومن په زړه کې د یو انسانی فرد په حیث ټینګوی او پکې اچوی یې خو هغه له دی حیث چې «مؤمن» دی د نورو ژورو او عمیقو اساساتو، لاپه لوړ همت او لوی غیرت څښتن وی، او ایمان یې داسی پولوړ او عالی اسمان ته جګوی چې په مادی پښو او مادی وزرو باندی هلته نشی رسیدلی.

او هغه له دی پلوه چې د ایمان لرونکی ټولنی غړی دی بل ډول کرامت او غښتلی عزت احساسوی: **کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله**: «ستاسی یاستئ ښه له ټولو واسړنو څخه چې د خلکو لپاره را بهرته کړای شوی دی، په ښو کارونو امر کوی او له ناوړه کړو وړو څخه نهی کوی، او په خدای ایمان راوړی»

وکذلک جعلناکم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس: «په همدی ډول، ما تاسی منځنی شوی ولس وګرځولی، څو پوری چه په خلکو باندی شاهدان یاستی» **هو اجتباکم وما جعل علیکم فی الدین من حرج** «هغه تاسی غوره کړی، او په دین کې یې کوم زیات تکلیف در باندی کینښود»

همدارنګه مؤمن او مسلمان د یو داسی عزت احساس کوی چې خدای د ځان او خپل استاذو او مومنینو بیان ورکړی دی لکه څرنګه چې وایی: **و لله العزت ولرسوله وللمؤمنین**: «د خدای لپاره عزت شته او د هغه استاذی او مومنانو لپاره هم».

او په همدی ډول مؤمن او مسلمان په دی پوهیږی چې خدای هغه ته داسی کرامت، عزت او حریت او آزادی ور په برخه کړی چې د هغو په مرسته په هرڅه لوړیږی، او هیڅ څیز په هغه باندی نشی لوړیدای او د هغو په وسیله سیادت لاس ته وروړی، او هیڅ څوک نشی کولی چې هغه خپل مطلق نفوذ او تسلط لاندی راولی: **لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا**: «نه دی ګرځولی خدای پاک د کافرانو لپاره په مومنانو باندی لاره».

مومن او مسلمان تل داسی احساس کوی، چې دی د خدای په ساتنی او حفاظت کې دی، او مرسته، نصرت، ورسره کوی، او لارښونه ورته کوی او ټول کارونه یې سمبالوی « **ذالک بأن الله مولی الذین آمنوا**

وان الكافرين لامولى لهم : «دا په دی چی خدای پاک د هغه کسانو مرستندوی دی چی ایمان لری او په رښتیا چی کافران کوم مرستندوی نه لری » .

الله ولی الذین آمنو یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروااولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات: خدای پاک د مؤمنانو مرستندوی دی، هغوی له تور تم او تاریکیو څخه نور او رڼا ته را بهر کوی او هغه کسان چی کافران دی، دهغوی دوستان اومرستندوی شیطان دی ،چی له نور اورڼا څخه یی دتاریکیو تور تم ته را کاږی » .

همدارنګه دتل لپاره مسلمان داسی احساسوی چی دی لهحافظ اوساتونکی او مرستندوی خدای سره دی چی یوه کړی یی له ساتنی څخه نا خبره پاتی کیږی، او دده پلو او په خوا هغه ذات دی چی یوه لحظه هم هغه یوازی نه پریږدی، اوپه داسی مرستی او کمک له هغه سره نصرت کوی چی هیڅ قوه یی په وړاندی د دریدو وسه نه لری، « **انالله مع المومنین** » په رښتیا چی خدای پاک له مومنانو سره دی. **وکان حقا علینا نصر المؤمنین:** په مونږ باندی دمومنانو ساتنه اونجات حقؤ» **ثمه ننجی رسلنا والذین آمنوا کذ لک حقا علینا ننجی المومنین:** دکافرانو له هلاکت نه وروسته می خپلو استاذو اوهغه کسانو ته نجات ورکړ چی ایمان یی درلود ، او په همدی ډول په مونږ باندی دمومنانو ساتنه حقه وه » .

همدارنګه مومن مسلمان احساس کوی چی دی دقادر او وسهلرونکی خدای په همایی کی دی، چی دټولو نا خوالیو او مشکلاتو په مقابل کی له هغه څخه دفاع کوی ، او له ټولو څخهیی دټګمارو، تیری کونکو دلیندی غیشی غړوی اودفع کوی یی.« **ان الله یدافع عن الذین آمنوا انالله لایحب کل خوان کفور:** پهتحقیق سره خدای پاک لههغو کسانوڅخه دفاع کوی چی مومنان دی ، او په تحقیق چی خدای هر خائن ناشکره نه خوښوی » قرآن کریم مؤمنان دښو اوبدو کارونو دمعیار او مقیاس په حیث ګڼی او دهغوی قضاوت اوحکم دخدای پهنزد داعتبار وړدی،اودهغوی نظر دټولو ښو او کارونو په باب کی دخدای اورسول له نظر سره متصل دی «**وقل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمو منون:**او ورتهووایه ! کار وکړی ! زردی چی خدای ستاسو اعمالووګوری ، او دهغه استازی او مومنان هم » .

داپورتنی آیه کریمه دی ته اشاره کوی چی دمومنانو رضا او خوښه دخدای پاک درضا جزءدی اوپههمدی دالاندینی آیت په دی دلالت کوی چی دمومنانو غوسه اوغضب دخدای پاک د قهر او غضب جزء دی لکه چی وا یی : «**کبر مقتا عند الله و عند المو منین:**دد وی دا تکبر دخدای او مومنانو په نزد ډیر زیات دبیزاری او نا خوښی سبب دی » .

دالویی معناوی او لوړ ارزښتو کوم وخت چی دیو تن پهځان ځایونیسی له هغه څخه یو ها کرامته او باحرمته او عزت لرونکی اود لوړ همت اوغیرت لرونکی انسان جوړوی داسی انسان چی هیڅ وخت بهدیته حاضر نشی چی کوم مخلوق ته سرټیټ کړی اوله خدای پاک پرته هیڅ قدرت ته به غاړه کینږدی اونه بهد مال ، شتو جای وجلال په محدود چوکاټ کی ایسار پاتی شی بلکه هغه دتل لپاره لویی هیلی لری او داکلمه او خبره بهیی شعاروی چی « دی دټولو کائناتو بادار او یوازی دیو خدای بنده دی ».

لهدی وروسته بهبیا کومه د تعجب وړ خبر نه وی ،که چیر ته مونږ ووینو چی دبلال بن رباح په شیر تور پوتکی حبشی ـ هغه وخت چی زړه یی دایمان په ابو خړوبهشو مریه د خپلو « بادارانو » پهوړاندی ودریږی ، اونسبت د هغو حال ته په خپل حال فخر وکړی ، او خپلهغاړه دهغه په مقابل هسکه ونیسی،اوهغوی خوار او ذلیل وګڼی ، ځکه هغه

پوهیده چې د ی‌دایمان په و سیلی د خپل پالونکی‌خدای‌په‌نزددلوړی‌منزلی اولوی مقام خاوندی ، اوامیته بن خلف،ابوجهل بن‌هشام او دقریشونور زعماؤ او د مکی سردارانو ته یی په دی ډول کتلی ، لکه بینا چې ړوند اوهغه کسان چې رڼا کی وی هغو کسانو ته چې په تورتم کی وی ګوری اونظر ور ته کوی : « **افمن کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی‌الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها**:«ایا هغه څوک چې مړؤ اوما بیرته راژوندی کړ ، او هغه ته می داسی ډیوه ور په برخه کړه چې‌د هغی په مرسته دخلکو په منځ کی په‌رڼا کی دروسی ، د هغه چا په‌څیر بهوی چې په داسی تورتم کی را ښکیل شوی چې تری وتلی نشی ؟ » .

أفمن یمشی مکبا علی و جهه أهدی أمن یمشی سویا علی صراط مستقیم:«ایا هغه څوک چې پړ مخه روان وی اوځی ، ښه‌لار موندونکی دی یا هغه څوک چې‌په سمی ، سیده لا ر ی ، په ولا ړ ی روا ن وی ؟ » له‌دی وروسته بهدا د کوم تعجب ور خبر نه وی که چیر ته مونږ وینو چې یو بیسواده امی بانده چې،د یو زیږفطرت خاوند لکه ربعی بن عامر رضی الله عنه د ساسا نیا نو لښکرو دلوی قوماندان « رستم » په وړاندی دریږی ، او هغه په زیاتی دبدبی ، شان اوشوکت‌اوپه‌عسکری رسم تعظیمو نو کی پټ ؤ ،خوربعی بن عامر کومه اعتناء ورته ونه‌کړه اونه یی دلښکر یانو له هیبا هوی ، او اطرافیانو له تاثیراواغیزی لاندی راغی‌اونه‌یی هغه سرو اوسپینو باندی خپل چورت وران کړ چې د رستم ترشااوخوا موجود ؤ ،تر دی‌چې خپله رستم وپوښتید چې تاسی څوک‌یاست ؟ دی اعرابی په کامله متانت چې د ایمان نښانه یی وه او د یو عزت لرونکی ، مسلمان او مؤمن په حیث داسی ځواب ورکړ داسی ځواب چې تاریخ ثبت کړ ، او د پاڅښت او بقا صفت یی ورو‌بښه هغه دا چې : ده ورته وویل : مونږ داسی یو قوم‌یو چې خدای پاک مونږه راپاڅولی او مامور کړی یاستو ، چې انسانان د انسانانو له عبادت څخه یوازی د خدای عبادت ته ، او د دنیا له‌تنګی څخه هغوی د اخرت پراخی ته ، او د نورو ادیانو له ظلم څخه یی داسلام عدالت ته راوباسو »

او همدارنګه بیا هم کومه د تعجب خبر نه ده چې مونږ یومسلمان شاعر ګورو چې له خدای سره مناجات کوی ، او هغه خپله ارتیااو پردیسی ښکاره او اظهار وی ، او همدارنګه له هغه څخه پرته له نورو ټولو شیانو څخه خپله بی پروایی بیانوی ، او خپل ځان هغه بیوزله ، او په هغه باندی له نورو څخه مستغنی ګڼی ، او داسی وایی :

« ومما زادنی‌شرفا وعزا
وکدت باخمصی اطاالثریا .
دخولی تحت قولک‌یاعبادی
وان ارسلت احمدلی نبیا »

د دغو څیزونو له جملی څخه چې ما ته یی زیات عزت او شرف راوبښه‌او نزدی ؤ چې زه « پیرمونی » د پښو د ګوتو په سرونو ووهم ، دا وچې زه ستا له دی قول راځم چې « ای زما بندګانو » او بل دا چې محمد ﷺ دی‌مونږ دپیغمبر اواستازی په توګه را استولی دی »

د انسان په باب د اسلامی نظری او مادی نظری مقارنه اومقایسه :

کله‌چې‌انسان‌داسی‌عقیده‌ولری‌چې دی د خدای پاک په نزد لویه منزله او زیات ارزښت لری ، او د پرښتو او ملائکو په منځ کی او د هغوی‌په نزد د لوړ حیثیت څښتن دی ، او په دی مادی عالم او جهان‌کی دمالکیت او لارښونی صفتونه لری ، دا ټول د دی سبب ګرځی چې هغه خپل شخصیت ته د یو باحرمته انسان په توګه ګوری ، او خپل ځان یی زیات ارزښت ورته لری ، ځکه چې دی خدای پاک ته د منسوبیدو اوله کائناتو سره د ځانګړیو اړیکو په

واسطی ځان د عزت خاوند ګڼی ، او په سر لوړتیا ، ډاډه زړه ، او پیاوړو روحیاتو ، او عالی نفسیت ژوند کوی ، ظلم ته ځان نه ور کوی او ذلت ، خواری ، بدهګڼی ،اودخپل ځان د بی ارزښتی او ضائعوالی ، بی کاری او نشتوالی له شعور او احساس څخه لری ګرځی ، او دا احساس او شعور چی مسلمان په هغه ژوند کوی کوم اسانه او بی ارزښته شی نه دی بلکه د دی احساس او شعور درلودل د انسان لپاره ډیر ګټور ، او دهغه لاس ته وروړل زیات اهمیت لری ، او د تصور او فکر په دنیا ، او همدارنګه د ژوند په واقع او دانسان په سلوک کی لویه اغیزه اوتاثیرلری .

د هغه دوتنو په منځ کی څومره توپیر موجود دی چی یو یی ژوند کوی اودخپل ځان په هکله عقیده لری چی دی سوچ او خالصه څاروی او ځناور دی ، چی د زمانی په تیریدو یی تکامل ،او تطور کړیدی اوله دی اوسنی ژوند څخه تر مخه یی ریښی نه وی ، او همدارنګه له مړینی وروسته هم کوم امتداد او کومه کیسه نه لری .

او هغه بل ژوند کوی ، په داسی حال کی چی عقیده لری دی د ځمکی په سر د خدای پاک خلیفه او په تطبیق د حق او عدالت کی دهغه نائب دی ، اوپه دی نړی کی د ښیګڼود خپرولو ، او د جمال دسپړلو وظیفه په غاړه لری ، او پوهیږی چی د کائناتو ټول اجزاء دده په خدمت کی دی او د خدای پرښتی یی ساتنه کوی ، او دټولو موجوداتو پروردګار یی حافظ ،ناصر اومرستندوی دی ، او دی د هغو کسانو له ډلی څخه دی چی خدای پاک خپل نعمتونه په هغو لورولی دی ، اودوی له انبیاؤ ، صدیقینو ، شهداؤ ، او صالحینو څخه عبارت دی . او داسی عقیده لری چی دده وجود مړینی په واسطی پای ته نه رسیږی ، او وروستی وطن یی قبر نه دی ، بلکه د داسی ابد او بقا لپاره پیدا شوی چی نه انتهاء لری او نه پای .

دا اصیل احساس اوسوچه شعور چی مسلمان یی د کائناتو په منځ کی د انسان د منزلی په هکله لری ، او د جازم او ټینګ اعتقاد او پاخه یقین او باور درجی ته رسیدلی دی ، له هغو اساسی او عمده ټکو څخه ګڼل کیږی چی اسلامی عقیده د انسان په هکله له هغه مادی مفکوری سره چی د لویدیځ په تمدن حاکمیت او تسلط لری ، مخالفت او توپیر لری ، او ددی دواړه مسلکونو او نظریو توپیر پهدی لاندی دری ګونو اساسی او جوهری ټکو کی را خلاصه کیږی :

(۱) ددی کائناتو په منځ کی د انسان د منزلی او حیثیت پههکله .

(۲) د هغه طبیعت په باب چی انسان پری پیدا شوی .

(۳) په ژوند کی د انسان د هدف او غایی په باب کی .

(۱) د انسان منزلت :

لکه څنګه مو چی تر مخهوویل اسلامی عقیدی له هغه وخت راهیسی چی خدای پاک ملائکه او پرښتو ته وویل :« **انی جاعل فی‌الارض خلیفة** » زه په ځمکه کیخلیفه پیدا کوم » د کائناتو په منځ کی د انسان منزلت اوحیثیت ټاکلی او تعین کړ .

انسان د نورومخلوقاتو په لړ کی یوازینی موجود او په خپله نوع کی یو ممتاز څیز دی ، له جماد دی نه ګیاه اونهوابه نه څاروی دی نهپرښته نه پیری دی نه شیطان ، هغه یو با حرمته او با کرامته اومنل شوی غوره مخلوق دی ، چی له خپلو کړو وړو څخه پوره مسؤلیت لری ، او لکه څرنګه چی ځینی ملحدین وایی په نړی کی په خپل سر ، خود په خوده منځ ته نه دی راغلی او نه یوازی په خپل سر ولاړ دی ، بلکه هغه د کائناتو د پروردګار په ارادی پیدا شوی ، هغه خدای برابر او اندازه کړی دی ، او ډیره ښه څیره او ښه صورت ئی ورته کړی او د بیان او نطق قوهٔ ئی ور ښښلی

او سترگی ، غوږونه او زړه ئی ورته ور کړی ، په کائناتو کی انسان د هیڅ څیز مریه او بنده ندیٔ بلکه هغه یوازی دیو او واحد خدای بنده دی .

دا د اسلامی عقیدی له نظره اما مادی نظریه انسان ته له دی پلوه نه ګوری چی هغه یو با کرامته مخلوق دی چی لوی خدای را پیدا کړی دی . نه خیر . . . . ، بلکه د مادیینو د نظر په اساس ، انسان یو « شیطانی » بوتی دی چی له عدم څخه وجود ته خود په خوده را منځ ته شوی . او شین شوی دی ، او یوازی بی له کوم ځارونکی څخه ژوند کوی ، او بی له کومی باندینی ارادی څخه خود په خوده مری ، او له منځه ځی ، او د ژوند کیسه بی پای ته رسیږی .

لنډه یی دا چی انسان د هغو له نظره داسی حیوان او ماکین دی چی کله یی « تکامل کونکی ماکین» یا « تولنیز ژوی » یا «تطور کونکی حیوان » په نومونو ستائی ، خو بنا په هر صورت هغه د دوی په نزد حیوان دی . . . . منتها دومره ده چی دی حیوان د تجربوی علومو په مرسته و کولی شول چی طبیعت تر خپل نفوذ لاندی راولی او ماده باندی تسلط پیدا کړی ، نو په دی تجربوی علومو ، دا تکامل کونکی حیوان ځان ته ګوری او داسی ورته بریښی چی

هر څه چی د ځمکی په سر و غواړی هغه تر سره کولی شی ، او داسی ګمان کوی چی په هر څه پوره قدرت لری .

د انسان په هکله د مادیینو نظری دوه متضاده او مخالفه نتیجی ورکړی ، او د ضد و نقیض شعورونو سبب ګرځیدلی ده .

لومړی : داچی دی عقیده لری چی خپله دی یو حیوان دی او بس نو ځکه په خپلی بی ارزښتی شعور لری او خپل ځان حقارت احساسوی .

دوهم : د تکبر اولویی شعور او همدغه شعور دی چی انسان یی د خپل د الوهیت پولی ته رسولی

په دی معنی چی کله چی انسان د بر حق خدای وجود له خپل حساب څخه و غورزوی په مقابل کی یی خپل ځان د خدای په څیر ورته ښکاری .

او داسی تصرفات کوی چی ته به وایی ، چی خدای دی چی د ده له کړو وړو څخه پوښتنه نه کیږی لکه څرنګه چی « ګولیان هکسلی » دا رنګه خام فکر کوی او داسی وایی: «انسان په معاصره زمانه کی منبع ته راوړولکی او اراده کونی ، خدای ګرځیدلی دی » .

اما هغه وخت چی په دی پیړی کی انسان د علمی پر مختګ او صنعتی انقلاب ، او د مادی اړخ د غوټیو د غوړیدو د غرور له خوبه را ویښ ، او له نشی را بیدار شو ، په لومړی مرحله کی یی د « ځان » له مشکلی سره د یو با تمیزه او شعور لرونکی انسان په حیثیت تکر و کړ ، لکه څنګه چی مونږ همدا موضوع دیو سلسله نقادو پوهانو په لیکنو کی ګورو ، د مثال په توګه (الکسیس کاریل) په خپل « انسان اودانه پیژندل شوی موجود » نومی کتاب کی او شبنګلر په د « لویدیځ تمدن ړنګیدل » نومی کتاب کی ، او « توینبی » او «رینیه ګینوی او« کولن ولسون » او د دوی په څیر نور اشخاص .

ادره مجله میثاق خون از برادر مجاهد محمد عمر «کریمی» عضو کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان در مشهد ، بخاطر همکاری های شان در ارسال فوتوها و پوسترها بویژه ارسال فوتوهای قائدشهید و فرمانده مکتبی شهید صفی الله « افضلی » به مجله میثاق خون ، اظهار شکران و امتنان نموده ، برایشان از بارگاه الهی اجر عظیم طلبگار است .

....

هم چنان اداره مجله از برادر مجاهد عبدالحفیظ خبرنگار کمیته سیاسی جمعیت اسلامی افغانستان که مشاهدات شان را از فتح گارنیزیون کلفگان به قسم گذارش تهیه نموده و همراه با تصویر های مربوط به اداره مجله تقدیم کرده اند ، نیز اظهار شکران نموده و برایشان از بارگاه الهی اجر عظیم را رجامند است .

(اداره)

امت افغان

م (حنیف)

ای ادبگیر دبستان ازل — آفتاب آسمان لم یزل

ای ثناگوی تو خلاق جلیل — آستانت بوسه‌گاه جبرئیل

دیده حق راز نرگس مخمور تو — لن ترانی نیست اندر طور تو

باغ جنت زآب رویت شد جمیل — نور چشم آدم ای پور خلیل

ای حبیب، ای رحمت حق ای بشیر — بر دو حلقه جان ما کردی اسیر

آن یکی تکیه به حب بوم و بر — الجهاد فی سبیل الله دگر

دور نبود سر ز خاک پای تو — دست ما زین عروة الوثقای تو

ایکه اندر عرصه روز جزا — با ندای امتی خیزی ز جا

با لوای حمد در میدان شوی — از کرم وا امتی گویان شوی

ایکه در محشر به پیش کردگار — مر ترا وا امتی باشد شعار

خاک ما از دست روس بی کتاب — رستخیزی گشته ای عالیجناب

تا شود گم این گروه لعنتی — از کرم باری بگو یا امتی

لطف کن یکره گذر بر کوی ما — یک نگه کن از ترحم سوی ما

تا خدا از خاطر چشمان تو — بنگر در بر امت افغان تو

فتح کلفگ

بشنو از پیک مجاهد سخنی، خوشخبری
دژ مستحکم چند سالهٔ منکر ز خدا
همه اموال غنائم شد و سرباز اسیر
حمله چون برق شروع آتش وحشتنا کی
زیر لب زمزمه دارند تخار و کابل
دشمن جبن و زبون گشت سراسیمه چنان
ملت از فرط خوشی جشن نموده است بپا
هموطن بوسه بزن پای مجاهد صد بار
اندرین خط بتوفیق الهی فردا
سحری روشن از کارگهی الا الله
وطن آراید و آراسته بر کیش حنیف
وطن آزاد به انوار شریعت خواهیم
خط این جنگ هدفمند بسی جان بخش است
قوتش بر دل اغیار چنان و حشتزاست

شاد زی شاد برو مؤمن پا
که رسد باز مجاهد به در

شهیدستا

«ملکزاد»

الهی سوگوار است مام میهن — شد

خطا نبود اگر در قلب تاریخ — شه

****

چل

کړي کفّار نن هر طرف ته چل ا
په لباس د مسلمان او هر ع
په افغان ولس
نه اوربند ، نه

بمناسبت عید سعید اضحی

اثر : ملکزاد

پیغام عید

عید قربان که نمودار شکوهست و سرور
باز با قافلهٔ درد رسید ازرهٔ دور
شعله افروزی دست الم از خشم و غرور
یکقلم خانهٔ دل سوخت مرا همچو تنور

وای عیدیکه بود ماتم و غم پیغامش
زهر جوشد بخدا ، بیوطنان را جامش

ریزش پیهم بم بر سر انسان تا چند ؟
همچو سیلاب روان خون شهیدان تاچند؟
زندگانی بغم و ماتم و حرمان تا چند ؟
همه حسرت کش وآواره وگریان تا چند ؟

هدیهٔ مردم ز آغوش وطن گشته بعید
نالهٔ زار بود تا به سحر در شب عید

ملتیکه بنشست تیر دو صد غم بر او
گشته مجروح و شده غرقه بخون پیکر او
مشت ماتم خورد هر لحظه بسر مادر او
ز عزای پسر پیکر برخون تر او

هر طرف گرنگری غرقه بخونان بینی
آه جانسوز ز هر سینه پرا فشان بینی

شیر مردان‌دلیر وطن ای جان بکفان !
همتی تا که بزانو بفتد دشمن تان
هوشدارید ز نیرنگ و فسون روسان
چارهٔ کشور ما نیست بجز تیغ و سنان

حیلهٔ نو که ورا « حل سیاسی »نام است
باخبر باش درین طرح هزاران دام است

ان

ردهٔ فتح کلفگان همه جا مختصری
سوخت،و گردید تباه هیچ نماندش اثری
خصم را جز سر تسلیم نه راه دگری
رد از دست عدو طاقت پر شور وشری
باز از سمت شمال آمده زنگ خطری
یست او را بوطن یاوه سرائی هنری
یش از دورهٔ حج آمده عیدی دگری
بار مشفق تر همین است زمام و پدری
درد این ظلمت شب تازه بیارد سحری
از سیاه کاری طاغوت نماند خبری
تا ز توحید به ملت نرسد درد سری
گرچه‌این‌نکته عجیب است‌بکوته نظری
نیرویش جند خدا صاحب سمع بصری
خصم آموخته اکنون روش نرم تری
کیزه خصال
خشان ظفری

معین الدین « سنگری »

ن

ه لبریز از خون جام میهن

ید ستان نویسم نام میهن

جمیل‌ یسیم "

وول
عمل
به هیڅ عملي نشي
ژنیو سیاسي حل

شیوه های جنگی پیغمبر اسلام صلی الله علیه وسلم و اهمیت پیروی از آن در جهاد مسلحانه افغانستان

محمد اکرم «اندیشمند»

بعد از سپری شدن زمان انقطاع وحی، رسول‌خدا طبق عادت همیشگی خوددرغارحرا که از همانجا اولین پیام آسمانی را در یافت داشته بود در تفکر وعبادت به سرمیبرد که ناگهان فرشتهٔ وحی آمد و سورهٔ والضحی‌را آورد وبعداً ازحضور رسول‌خدا بسوی ملکوت پرواز کرد وبه محمد (ص)صدا زد : «ای محمد(ص) تو رسول راستین خدا هستی و من جبرئیل هستم »

این صدا خیلی سهمگین وهیبت آور بود وجود رسول گرامی خدا از هیبت آن به لرزه افتید وپاهایش از راه‌رفتن باز ایستاد .

پیغمبر اسلام (ص) باتن لرزان ورنگ پریده و وحشت زده به خانه رفت وفریاد «زملونی زملونی»-(مرا بپیچانید) (مرابپیچانید) راسرداد .

خدیجهٔ کبرا (رض) اورابپیچانید وآن حضرت (ص) به خواب آرام فرورفت وخود برای دریافتن وفهمیدن درست جریان که بر سر شوهر بزرگ ومهربانش آمده بود به نزد ورقه بن نوفل مرد خدا پرست ودانشمند آن روز مکه رفت .

حضرت خدیجه بعداً به‌خانه‌آمد و محمد (ص) راباز هم در خواب یافت

واندکی بالای سرش توقف کرد و چشمش رابا حیرت وتفکر عمیقی که ازنگاهش خوانده میشد بروجود رهبر عظیم‌الشان بشریت د وخت‌ودرین‌حال ملاحظه کرد که‌وضع‌رسول‌خدا باردیگر تغییر یافت به سختی نفس می کشید، از پیشانی اش قطرات عرق پیهم سرازیرمی گردید وبه صورت غیر عادی از خواب بیدار شد .

این حالتی بود که‌وجودرسول خدا بر شنیدن وحی آسمانی آماده میشد ودرین هنگام جبرئیل پیام پروردگار را به او گفت :

«یاایهاالمدثر قم فانذر وربک فکبر وثیابک فطهر والرجز فاهجرولا تمنن تستکثر ولربک فاصبر»

ای در لحاف پیچیده برخیز و مردم را ازعاقبت بدشان بترسان ، از گرانی وحی وهیبت فرشته آشفته وپریشان مباش و مردم را از گرفتن خداوندی وشومی اعمالشان بترسان) وپروردگار خود را بزرگ بدان و بر او تعظیم کن ، لباس خودرا پاک دار واز پلیدی شرک دوری جو . چنان احسان مکن که در بدل آن عوض بسیار بخواهی و در برابر امتثال اوامر پروردگار خود صابر و شکیبا باش .

وقتی حضرت خدیجه (رض) وضع رسول خدا را مضطرب و پریشان دید ایشان را به استراحت دعوت کرد اما رسول الله در جواب او گفت :

« انتهی زمن النوم والراحة

(وقت خواب و راحت گذشت وقت آن است که مردم را براه راست و خدا دعوت کنم ، ولی چه کسی دعوتم را می پذیرد ؟)

بلی ! واقعاً راه دشواری بود که پیغمبر ﷺ آنرا طی میکرد و بار سنگینی بود که آن را حمل مینمود و وظیفهٔ عظیمی بود که آنرا به پایان می رسانید.

فرمان خدا (ج) خواب و آرام نشستن و بی مسؤلیتی را از او گرفت . و لی در فرا راه دعوت و حرکت و راه او موانع و مشکلات بزرگی بود که جز عزم و اراده و تلاش و عمل و رسالت پیغمبر ﷺ هیچکس نمی توانست بر آن مشکلات فایق آید و آن موانع را از مسیر راه دور سازد و به پیروزی نایل گردد .

جامعه غرق در فساد بود جهالت و نادانی مردم پیشرو فساد کاریها وگمراهی هایشان به حساب میرفت ، مظالم و بی عدالتی همچو اژده های درنده مردم را در حلقوم فرو میبرد . ازانسان وشرافت انسانی خبر ی نبود و از حق وحق پرستی اثری .

نیزه ها و شمشیر ها در عقب باطل همچو ارتش نیرو مندی ایستاده بود و آمادهٔ بریدن هر زبان حق گو و فرو رفتن به هر قلب حق خواه .

اما پیغمبر اسلام (ص) در راهیکه مامور گردید ظاهراً تنها بود بی نیرو و بی وسیله و بدون زر و تزویر و به تنهائی این بار سنگین را باید حمل میکرد و در راهیکه برایش تعیین شده بود از همه موا نع آن میگذشت. افکار جامعه را دگر گون میساخت، قلب های مردم را مسخر میکرد ، جامعهٔ پاک و انسان های سالم و با کمال را بوجود می آورد لشکری نیر و مند و د لا و ری را میساخت ، جهالت و ضلالت را محو میکرد ، باطل را سر نگون می نمود حق و حق پرستی را بجایش حاکم می ساخت .

آیا انجام این وظایف ، موفقیت و دسترسی به آنها بدون نیرو وقدرت میسر شده میتواند ؟

آیا انسان که یکروز هم در مدرسه نظامی درس نخوانده باشد و روزی هم قیادت و فرماندهی جنگی را به عهده نگرفته باشد میتواند بزرگترین قوماندان نظامی شود و نیرومندترین و پیروز ترین ارتش منظم ومتشکل را بی ریزی کند و در ده ها جنگ منظم در حا لیکه نیر وی د شمن از برتری کامل برخور دار باشد به پیروزی نایل شود ؟

آیا انسان که یکروز هم درس سیاست و رهبری ومدیریت جامعه رافرانگرفته باشد وتجربه یی در موردنداشته باشد میتواند بزرگترین و بی مانند ترین سیاستمدار زمین در تاریخ بشریت گذشته ، امروز و آینده شود ودولت وحکومتی تشکیل دهد که نظیرش در تاریخ نبوده است؟

آری ! محمد مصطفی (ص) مردی که نه در مکتب نظامی درس خوانده بود ونه در مدرسهٔ سیاسی ، نه تجربه قوماندانی داشت ونه سابقهٔ حکومت داری . اما ارتشی ساخت بی نظیر، جامعهٔ بوجود آورد بی مانند وحکومتی ساخت نمونه .

در تاریخ بسا کشورگشایان ، متجاوزین ، شاهان و امیرا طور ها بعد از تشکیل حکو مت و گرفتن قدرت سیاسی دست به جهان گشایی زده اند با آنکه ارتش های قوی و نیرومندی در اختیار داشتند اما پیروزی را تا آخر همراه نداشتند .

پیغمبر اسلام (ص) به تنها یی مبعوث شد و فرمان یافت تا به تنهایی و بی وسیلگی در برابر نیرو و قدرت غول پیکر باطل بمقابله بر خیزد وبه دعوت آغاز کند .

هوا داران شرک و پیروان شیطان دعوتش را تکذیب کردند ، به اذیت اووشکنجهٔ یا رانش پرداختند طرح قتلش را ریختند ، تبعیدوآواره اش کردند . روزی او را در طایف سنگ باران کردند وبه تنهایی از شهر خارجش کردند .

خباب یار وفادارش رابرسیخ ـ های سوزان و آهنی داغ میکردند و بلال حبشی فریادگر نعرهٔ توحید را در گرمای طاقت فرسای سر زمین سوزان وریگزارمکه شکنجه میکردند. و . . . . ولی پیغمبر (ص) نمیتوانست کفار را از شکنجهٔ آنهاباز دارد و از یاران خود حمایت کند ، تا اینکه از شکنجهٔ مشرکین آواره شد. زادگاه خود را بایاران خود ترک کرد ودر تاریکی شب فقط با ابوبکر صدیق مخفیانه از مکه برآمد و راهی یثرب گردید .

باگذشت زمان کمی این وضع دگرگون شد . مردیکه دیروز فقط با یکنفر در تاریکی شب برای رهایی از چنگ دشمن مخفیانه خانه وکاشانه اش را ترک کرده بود ، روزدیگری با هزار هاسپاهی مخلص، پاسدارصدیق و یاران راستین که در دفاع او ودینش شمشیر های برهنه بدست داشتند و در پر تو ایمان قوی واراده محکم تر از آهن و با ثبات تر از کوه ها حرکت میکردند وارد همان خانه و کاشانه گردید .

آن سیاه پوست حبشی که فقط بخاطر ایمان به خدا و رسالت محمد (ص) بر ریگ های سوزان و آتشین مکه خوابانیده میشد و از فرط شکنجه بیهوش میگردید آن روز فریاد ایمان به خدا و رسالت محمد (ص) را چنان بپا سر بلندی و آزادی ، افتخار و قهرمانی و با صدای رسا و پر شکوه از فرازمقر خدا پایان باطل ، مشرکین گمراه و جاهل سر داد که هواداران شرک و شکنجه دهند گانش جزنگاه حیرت زده و سکوت مرگبار حرکتی نمی توانستند انجام دهند

ارتشی راکه پیغمبراسلام(ص) تشکیل کرد در همه صحنه‌های جنگ با دشمن نیرو مند و بر تر از خود پیروز می شدند .

وقتی سپاهیان اسلام برای اشاعهٔ دین خدا راهی سر زمین فارس شدند امپراطور فارس از خبر ورود سپاهیان اسلام و دعوت قاصد مسلمین به خنده افتید و خواهش مجاهدان مسلمان که باید امپراطوری فارس یا مسلمان شود و یا جزیه بپردازد و یا به جنگ آماده شود برایش مضحک و مسخره آمد سادگی مجاهدان ، کمی افراد و نا توانی تجهیزات مسلمین در مقابل نیرو مندی وغول پیکری امپراطوری فارس ، امپراطور فارس را به این فکر وا داشت که این عرب های صحرای و بیابانگرد واقعاً دیوانه هستند و یا سخت گرسنه مانده اند از این رو امر کرد که به آنها نان و چیزی از خوراک داده شود تاپس بروند وخود را به کشتن ندهند ، اما سر انجام سپاهیان بی وسیله و پا برهنه اسلام قلب امپراطور را با همه نیرومندی اش شگافتند و بیرق اسلام را بر فراز قصرش به اهتزاز در آوردند .

مردیکه آن روزبه ندای ملکوتی **یا ایهاالمدثر قم فانذر و ربک فکبر** از جا بر خواست و در برابر خواهش همسرش که به استراحت دعوتش کرد گفت . «وقت خواب وراحت گذشت ، وقت آن است که مردم را بدین خدا و راه راست دعوت کنم ، اما چه کسی دعوتم را می پذیرد ؟ » ولی روزی که یک قرن هم ازین گفتهٔ او سپری نمیشد ، فرا رسید که سپاهیانش پرچم دعوتش را از حجاز تا کناره های بحر اطلس ، از آنجا تا اطراف رود سند و از رود سند تا دل صحرا های پهنا ور آسیا و افریقا بر افراشتند و از سراسر این همه سر زمین بزرگ و وسیع شرک و باطل پرستی را مضمحل کردند .

این ارتش چگونه ارتشی بود ؟ و این قائد محبوب و عظیم ، این قوماندان سترگ و بی مانند که یکروز هم در مکتب نظامی درس نیاموخت و یکروز هم تجربه قوماندانی نداشت چگونه آنرا اساس گذاشت ؟

چه شیوه را بکار برد و با چه تاکتیکی در برابر دشمن که به مراتب نیرومند و بر تر بود پیروز گردید ؟

تشکیل ارتش متکی به خود ، مکتبی و هدفمند :

رسول گرامی خدا (ص) قبل

از آنکه دست به جهاد مسلحانه بزند یک زمان طولانی دوران بعثت را به سازماندهی و متشکل ساختن افراد و یاران که دعوتش را می پذیرفتند سپری کرد .

زمانیکه سیزده سال را در بر میگرفت و آن حضرت در طول این مدت یاران خود را از برخورد مسلحانه و درگیری با دشمن ممانعت کرد و فشار تلاش و کار خود را در آگاهی یاران خوداز تعلیمات دین و ارتقای کمی و کیفی ایمان آنها و جلب افراد جدید در حلقۀ اسلام از راه دعوت مسالمت آمیز بکار میبرد .

کفار به پیغمبر (ص) گفتند که از دعوتت دست بر دار و ما ترا به پادشاهی انتخاب می کنیم . هر قدر ثروت خواسته باشی در اختیارت میگذاریم و به هر تعداد که دختر زیبا در حجاز باشد برایت میدهیم . ولی پیغمبر (ص) با ابراز این جملۀ مختصر که آفتاب را بدست راستم و مهتاب را بدست چپم بدهید از دعوتم دست بر نمیدارم همه خواسته های آنان را رد کرد .

آیا نمیشد که پیغمبر (ص) دعوت خود را متوقف میکرد و پادشاهی و زمام داری را می پذیرفت و از این طریق با گرفتن قدرت سیاسی جامعه،باز دعوت را آغاز میکرد و آنگاه به آسانی بدون طی کردن راه طولانی و مشقت بار که در راه دعوت اسلام متحمل شد مردم را به قبول اسلام وا میداشت ؟ ! !

آیا نمیشد که ثروت بیکران کفار را قبول میکرد و مدتی ازدعوت صرف نظر مینمود و آنگاه با توزیع پول هنگفت و وافر مردم را به اسلام فرا میخواند ؟ ! !

مسلماً ، نه !

زیرا رسول خدا (ص) آورندۀ قانونی بود که انسان را به کمال انسانیت میرساند و رسیدن به کمال فقط در تزکیه نفس و نفی باطل و تحریم عصیان و معصیت و ایمان راستین به خدا و تحمیل قانون او میسر است .

یک انسان و یا یک توده و جامعۀ انسانی را نمیتوان از راه ثروت و اعمال زور و قدرت به کمال رسانید و در راه ایمان و عقیده اش به ایثار و فداکاری و اداشت و به قول معروف که با لشکر خریده نمیتوان جنگ کرد .

اگر بلال حبشی توسط ثروت ویا اعمال زور اسلام را می پذیرفت آیا در برابر شکنجه های هولناک و غیر انسانی امیه بن خلف باز هم صدای احد احد را سر میداد ؟ ! !

اگر ارتشی راکه پیغمبر (ص) اساسش را گذاشت به ثروت و تحمیل زور ایجاد میشد آیا می توانست بر کاخ امپراطوری های لیروهند فارسی و رومی پرچم اسلام را به اهتزاز بیاورند و اسلام را تا دل دشت های پهناور مغولستان و افریقا و کناره های بحر اطلس و دریای سند حاکم بسازند ؟ ! !

وقتی پیغمبر (ص) خواست که اولین بار بعد از سپری کردن هفت سال در دیار هجرت به زیارت کعبه برود ، کفار قریش از ورودش به مکه جلو گیری کردند و بدین منظور چند نفر را یکی بعد دیگری به نزد رسول خدا که با یارانش در نزدیکی مکه اردوزده بود اعزام داشتند که از جمله یکی عروه بن مسعود بود .

عروه بعد از دیدن پیغمبر (ص) بازگشت وبه کفارمکه چنین گفت: «ای قریش،من خسرورادرکشورش ونجاشی را کشورش دیده ام وبه خدا قسم هیچ پادشاهی در میان قومش همچون محمد درمیان در اصحابش ندیده ام ، قومی را دیدم را که او را به هیچ قیمتی تسلیم نمیکنند فکر تان را بکنید . »

در همین رفت و آمد افراد از طرفین بود که عثمان بن عفان (رض) به نمایندگی مسلمین نزد کفار مکه رفت و باز گشتش اندکی به تعویق افتید و خبری از شهادتش شایع گردید درین حال رسول خدا (ص) سپاهیان

اسلام را دعوت کرد و یکا یک شان در برابر فرمانده محبوب خود دست بیعت برای جنگ‌ها کفار دادند و پیمان مرگ بستند .

خالد بن ولید (رض) قوماندان دلیر اسلام در جنگی بدشمن گفت : « مردمی به جنگ شما آماده اند ، مرگ را چنان دوست دارند که شما زندگی را دوست میدارید. »

به این ترتیب پیغمبر اسلام (ص) سپاه و ارتشی را ساخت که بر اساس ایمان و آگاهی و هدفمندی گرد آمدند، منظم شدندومتشکل گردیدند، هدفشان جز کمال و سعادت انسان که در حاکم ساختن قانون خدا میسر میشد ، دیگر چیزی نبود . به برتری اسلام ایمان راسخ داشتند و جز آن به هیچ چیزی نمی اندیشیدند .

از همین جا بود که عمر فاروق (رض) منحیث یک سرباز دلیر و شجاع اسلام و پیغمبر (ص) از صلح حدیبیه که ظاهراً به ضرر اسلام و مسلمین بود سخت به هیجان آمد، نخست بسوی ابوبکر صدیق و بعداً نزد رسول خدا رفت چنین گفت : « ای رسول خدا مگر تورسول خدانیستی ؟ مگرما مسلمان نیستیم؟مگرآنهامشرک نیستند؟ پس چرا دردیانتمان ذلت وحقارت راقبول کنیم.؟

پیغمبر اسلام (ﷺ) بالحن مطمئن ومهربان به سپاهی قهرمان ودلیراسلام گفت :« من بندهٔ خداورسول اویم ، من فرمان اوراخلاف نکرده ام واو مراضایع نخواهدکرد . »

رسول خدا ارتش اسلام را ازچنین سربازانی وسپاهیانی تشکیل داد ، ارتش مکتبی وهد فمند ، سپاه آگه وشکست ناپذیر .

وقتی پیغمبر (ﷺ) وخلفای راشدین لشکری را برای اشاعهٔ دین خدا ودعوت الی‌الله به منطقهٔ اعزام میکردند ، به همه افراد هدایت میدادند که یکبار به قلب‌های خود مراجعه کنید اگرچیزی غیراز خدا ورضای اومیبایید از رفتن خود داری کنید واگرفقط خداورضای اورامیبایید حرکت نمائید .

این جاست که انسان هدفمندی ارتش اسلام وعظمت این هدفمندی رامیبابد وبه آن‌عشق می‌ورزد .

بزرگترین قوماندانان‌ارتش‌های کشورها که نیرومند ترین ارتش‌هارا در اختیار داشتند ویادارند در ایجاد وتشکیل‌ارتش متکی‌به خود وهدفمند نمی‌توانند به پیغمبر اسلام (ﷺ) مقایسه شوند . اما وقتی ارتش ها ی مسلمین ودولت های اسلام‌این‌ویژه‌گی را ازد ست دادند به ذلت وشکست روبرو شدند .

داشتن‌این خصوصیت درمجاهدین مسلمان افغانستان‌که سپاهیان اسلام وملت مسلمان افغانستان هستند ، نقش‌تعیین کننده‌درپیروزی وشکستشان دربرابر دشمن دارد .

طی هشت سال جهاد مسلحانه باکمونیزم درکشور خود دیدیم که جبهات فکری ومکتبی جهاد دست‌به مقاومت بیشتر و موثرترزدند . افراد ناصالح وآنهائیکه ایمان وآگاهی شان کمتر وخصایص معصیت دروجودشان بیشتربوده است یادرسنگر جهاد فساد ایجاد کردند ویابه دشمن کافر ونا مسلمان‌تسلیم شدند.نمونه های‌زیادی از اینگونه افرادچه درسطح صفوف مجاهدین وچه در میان قوماندانان مجاهدین‌وجودداشته است‌که بدشمن پیوستند .

عدم تصفیهٔ صفوف مجاهدین ، عدم‌تشخیص افرادصالح ازافرادفاسد وناصالح ورعایت‌نکردن انتخاب‌افراد درست وصادق ومخلص وموم‍ن در تشکیل گروپ های مسلح مجاهدین که همه برخلاف معیار های وضع شدهٔ اسلام است واقعاً مصیبت‌هایی را درصف جهاد ببار آورده است اینگونه اشخاص‌که بادشمن درارتباط میباشند همیش بدستور و هدایت آن ضربات رابرجهاد وصف‌مجاهدین وارد کرده‌اند .

آیاماشاهد شهادت بهترین مجاهدین وبهترین قوماندانان جهاد اسلامی کشور چون ذبیح‌الله هابدست همچواشخاص نیستیم ؟

اثرنا مطلوب‌ومنفی دیگر دور شد ن از ایما ن ، آگاهی وهدفمندی

درجهاد راطی سالهای اخیر جهاد مسلحانهٔ افغانستان درمقایسهٔ سالهای آغاز جهاد بوضاحت وصراحت می‌توانیم ببینیم .

چرا در سالهای آغاز جهاد پوسته های دشمن توسط مجاهدین باامکانات کاملاً ناچیز وغیرقابل مقایسه بانیروی دشمن به‌سهولت فتح می‌گردید؟

چرامجاهدین درسالهای آغاز جهاد حتی‌با شکم گرسنه ، تن عریان و پای برهنه داوطلبانه وبا سرور به سنگر جهاد می‌شتافتند ولی اکنون این علاقه درحال کم شدن‌است ؟ اکنون ازهمه بیش تقاضای‌پول ومسایل‌مادی درمیان‌است تاتوجه به ایمان‌وآ گاهی وهدفمندی در جهاد .

اگردیروز پوسته های دشمن درعلاقه داری‌ها وولسوالی‌ها باسلاح محلی‌وابتدایی فتح می‌گردید امروزدها میل راکت ، توپ وماشیندار وصدها وهزارهامیل تفنگ اتومات وخودکار مجاهدین موفق‌به فتح وتسخیرپوستهٔ علاقه داری‌ها وولسوالی های دشمن که به مراتب نیروی بشری ونظامی مستقردرآن ازنیروی بشری ونظامی مجاهدین کمتر است نمیشوند .

بسانیرو های مسلح مجاهدین درباسامناطق به حالت عاطل وبیکاره افتیده اند وهیچ نوع تحرک جنگی برضد دشمن از خود ندارند وسلاح وتجهیزات زیادرا بدون استفاده در دست خود نگهداشته اند .

مراجع ومنابع مسؤل ورهبری جهاد به‌عوض ارتقای کارکیفی مجاهدین مسلح خود وتنظیم بهترآنان درمقابله با دشمن هنوز هم با عجله تلاش میکنند تاباز هم به سیاهی‌لشکر بیفزایند وسلاح بدسترس مردم‌بگذارند در حالیکه خوب میبینند بسا سلاح موجود و نیروی جهادی موجود وعاطل‌بیکاره افتیده است .

تأسف آورتر اینکه در چنین سابقهٔ جذب و جلب نا درست ، عصیانگری‌ومجرمیت افراد وگروپ‌ها را نادیده می گیرند که همین ها بالاخره در جهاد مصیبت را بار میآورند .

مادی گرایی ودوری از ایمان وهدفمندی درطول تاریخ اسلام ، سپاه اسلام‌ومسلمین راسست ومتزلزل ساخته است وچه بسا اوقات که به سراشیبی ذلت‌وسقوط قرار داده است.

تشکیل قطعات نظامی وآغاز حرکات جنگی :

پیغمبر اسلام ﷺ بعد ازهجرت شان در سر زمین یثرب که به مدینة‌النبی مسمی گردید دست به‌جهاد مسلحانه زدند وبدین منظور نخستین قطعات ارتش اسلام را ازمسلمین مکه که به یثرب هجرت کردند تشکیل دادند وتوسط همین قطعات اقدام به اولین‌حرکات ومانورهای‌جنگی‌نمودند.

پیغمبر خدا هسته های اولی قطعات سپاه اسلام را از افرادی ساختند. که در طی دعوت خود در سرزمین مکه آنها را اسلام مجسم ساخته بودند واین خود بزرگترین قدرت ابتکار نظامی رسول خدابودکه پایهٔ ارتش اسلام را از بهترین ، با ثبات ترین ، صادق ترین ومخلص ترین افراد که فقط زندگی خود را در سربازی اسلام دریافت می‌نمودند، اساس گذاشت و اولین حرکات و مانورهای جنگی را توسط آنها براه انداخت .

معمولا درکار نظامی واقدامات محاربوی آغاز کار ، مهم ترین و حساس ترین مرحله راتشکیل میدهد. اگر آغاز یک عملیات جنگی با طرح پلان درست وعلمی‌به موفقیت انجامد، ادامه وانجام آن عملیات موفقانه خواهد بود .

اگر قطعات اولی یک سازمان نظامی ویک سپاه و ارتش از افراد مطمئن ، متعهد و وفادار ساخته‌شود، نظم واطاعت ودسپلین که خاصهٔ‌یک سپاه منظم و پیروزمند است در آن سپاه بصورت دقیق و همیشگی به وجود آمده و توسعه و پیشرفت کار نظامی‌آن سهل وقطعی میگردد .

قدرت درک وفهم یک‌قوماندان ونبوغ و ابتکار نظامی او خواهد بود که هسته های اولی ویا قطعات اولی

یک سپاه وسازمان جنگی را که در حالت درگیری وکار عملی جنگ با دشمن قرارداشته باشد ازافرادمطمئن، مصمم ، آگاه ،هدفمند وباثبات بسازد تا از یکطرف نظم ، انضباط واطاعت در سپاه وسازمان عسکری دقیقاً بوجود بیاید وازطرف دیگر آنها ماموریتهای اولی خودرابه درستی وموفقیت انجام دهند . اگر افراد نا مطمئن وبی ثبات در هسته های اولی یک جنبش و سازمان نظامی قرار می گیردوشروع کار عملی جنگ وکار مسلحانه توسط آنها میشود ، در ماموریت اولی خود به

شکست روبرو میشوند ودر نتیجه نظم وانضباط که اساس وبنیان این امراست ازهم می پاشد وآنگاه چند سالی اقدام وپلان کار آن سازمان به تعویق می‌افتد وزحمات زیادی ایجاب می کند تا این زیان وارده جبیره شود .

این امر خاصتاً در آن شرایط برای پیغمبر ﷺ ومسلمین ازاهمیت زیادی برخوردار بود ، زیرا آنها به اثر فشار وشکنجهٔ کفار مکه و عدم توانایی مقابله ومقاومت با آنها آواره شده بودند . با آنکه مردم یثرب پیغمبر اسلام ﷺ و مسلمین را پناه داده بودند اگر رسول‌خدا بامهاجرین درکار های نظامی وایجاد یک ارتش نیرومند قوی موفق نمیشدند زندگی پیغمبر ﷺ ومسلمین در آنجا به

مخاطره می افتید . چه از یک طرف کفار مکه طبعاً به تعقیب و اذیت پیغمبر ﷺ ومسلمین بهر شکل که میسر می شد ادامه میدادند وازطرف دیگر موجودیت یهودان ساکن در یثرب وبرخی از مشرکین و منافقین بزرگترین خطراتی بودند که هر نوع اهمال درتشکیل ارتش نیرومند وعدم تحرک فعال ودرست جنگی از طرف مسلمین، اسلام ومسلمین رادر معرض خطر، شکست ونابودی قرار میداد واز جالبی‌هم موضوع مهم که‌توسعهٔ دعوت‌بود انجام گرفته نمی توانست.

ابتکا ر همیشگی رسو ل خد ا

درکار نظامی ، سوق وادارهٔ درست لشکر اسلام در شرایط جنگ وصلح توسط آن‌حضرت، شیوهٔ درست ومؤثر مقابله با دشمن ، همه دسایس و فتنه های خطرناک دشمنان مختلف اسلام را درهم کوبید .

آن حضرت (ﷺ) با اجرای این مانورها وحرکات جنگی کارنظامی جهاد ارتقای کمی وکیفی بخشیدند دعوت را وسیع و گسترده ساختند ، ارتش منظم را بمیان آوردند ، همه دسایس دشمن را درهم کوبیدند و درکلیه جنگ های بعدی به پیروزی رسیدند .

شناخت‌واطلاع دقیق‌ازدشمن

جنگ مثل سایر علوم علمیست که دارای سنت‌ها و قوانین مختص به خود است که کشف و بکاربستن این قوانین برای پیروزی‌درکلیه‌جنگ ها چه خورد وچه بزرگ ضروریست .

کمتر جنگ هائی خواهند بود که بدون درک و بکاربستن قوانین جنگ به شکل تصادفی واتفاقی به پیروزی رسیده باشند باز هم اگر گاهی پیروزی برای یکطرف جنبهٔ تصادفی را داشته باشد ، شکست برای طرف دیگر ناشی از اشتباهات ونا آگاهی‌از قوانین جنگ میباشد .

شناخت‌دشمن واطلاع از وضع دشمن و ارزیابی دقیق شرایط جنگ از عمده ترین قانون همیشگی جنگ است که اگر با مطالعه ودانستن‌آن وآمادگی در برابر دشمن مطابق به آن جنگ صورت بگیرد در پیروزی نقش قاطع را ایفا میکند .

شناخت از دشمن و اطلاع از وضع دشمن شامل همه ابعاد وشرایط میشود که به شکلی از اشکال در جنگ تاثیر خود را بجا میگذارد ودر قدم اول شناخت شش اصل مهم و عمده که شامل نیروی بشری، نیروی نظامی ، نیروی اقتصادی ، نظم و دسپلین حربی،موقعیت‌اراضی‌ومعنویت جنگی است برای هر دو طرف متخاصم ارزش بزرگ وحیاتی دارد ودر پهلوی این مسایل چون شناخت اقلیم ، چگونگی زمان وغیره مسایل که در جنگ ولو اثرکوچک مینماید ضروری است .

اقدام نمودن بیک حرکت جنگی بدون شناخت و اطلاع از دشمن و شرایط عمومی جنگ یا به شکست قطعی ونابودی کامل نیروها می انجامد ویا اگر چنین نشود حتماً بی نتیجگی را توأم با تحمل خسارات زیاد همراه دارد .

حضرت رسول اکرم (ﷺ) در کلیه جنگ ها وحرکات جنگی خود مسئلهٔ شنا خت د شمن و ا طلاع از حالت دشمن را دقیقاً در نظر میگرفت . پیغمبر خدا نه تنها از دشمن اطلاع میگرفت بلکه بعد از اطلاع بادقت کامل وپلان منظم که انسان را به حیرت می انداخت دست به جنگ وعمل جنگی میزد .

آن حضرت ﷺ همه حرکات وکار کفار مکه راهم چنانیکه قبل ازهجرت زیر نظر داشتند ، بعد از هجرت نیز زیر نظر ومراقبت داشتند. تعقیب کاروان تجارتی قریش واعزام قطعات مسلح درحمله بهآنها وتصرف اموالشان بادر نظر داشت اطلاع از حالت وکار کفار قریش ومکه صورت میگرفت .

رسول الله(ص) در شناخت دشمن وبدست آوردن اطلاع از دشمن خیلی دقت به خرج میدادند ، در جنگ بدر که نخستین جنگ رویاروی اسلام باکفر است باآنکه اطلاعاتی ازآمدن لشکر قریش و تعداد آنها داشتند ، هنگام شب علی بن ابی طالب ، زبیر وسعد بن ابی وقاص را با گروهی به چشمهٔ بدر فرستاد تااطلاع دقیق تری ازدشمن کسب کنند و خود نیز با ابوبکر صدیق برای اخذ اطلاع بسوی منطقهٔ سفوان رفت ودرآنجا ازپیرمردی محل تمرکز قوای دشمن رادریافت.

گروپ اعزامی به چشمهٔ بدر دونفر از آب رسانان لشکردشمن را اسیر بیاوردند وپیغمبر خدا (ج) باسوالات خیلی دقیق وزیرکانه از آنها تعداد افراددشمن وسرداران وبزرگان دشمن را که به لشکر خود آمده بودند دریافت داشت وآنگاه بالبخندی مطمئن به سپاه مسلمین روکرده گفت : «این مکه است که پاره های جگرش را بسوی شما افگنده است » .

اگر اطلاع دقیق پیغمبر (ص) درجنگ خندق (احزاب) از دشمن نمیبود واگر رسول خدا پلان وحرکات کفار را که همه گروه های شان اعم ازیهودان مشرکین ومنافقین از قبایل ومناطق مختلف حجاز برای هجوم به مدینه گرد آمده بودند ، زیر نظر نمیداشت وپلان منظم دفاع ازمدینه راکه به حفر خندق بزرگ ومتلاشی ساختن صفوف دشمن پرداختند، طرح نمی نمودند، همان تهاجم گروه های مختلف کفار ، جامعهٔ نو بنیاد ونو تشکیل اسلامی مدینه را کاملا نابود میکرد .

بسیارقبایل که درصدد حمله وهجوم به مدینه میبرآمدند هنوز در تجهیزو وجمع آوری لشکر مصروف میبودند



از آموزشگاه های نظامی در داخل کشور .



که مورد حملهٔ سپاه مسلمین و پیغمبر (ص) قرار میگرفتند که این خود اطلاع دقیق رسول خدا را از دشمن و زیر نظر داشتن هر نوع کار و حرکت آنها را نشان میدهد .

پیغمبر اسلام (ص) در جنگ خیبر از دشمن چنان شناخت داشت و اطلاع دقیق در دست داشت که میدانست انبار آذوقهٔ دشمن در کدام قلعه و در چه قسمتی از آن قلعه قرار دارد .

رعایت اصل شناخت دشمن و اطلاع از حالات آن در جهاد مسلحانهٔ کنونی افغانستان برای مجاهدین نقش بزرگ در پیروزی عملیات جنگی و هر نوع حرکت محاربوی آنها دارد .

قوماندانان و جبهاتی که خواسته باشند بدون اطلاع از دشمن و شناخت درست از وضع دشمن و شرائط عمومی و کلی جنگ دست به عملیات جنگی بزنند ، کمتر به پیروزی می رسند و اکثراً ضربات و زیان های سختی‌راهم متحمل میشوند.

حرکت جنگی بدون شناخت دشمن و اطلاع از حالات مختلف نیروی بشری و نظامی آن در حقیقت رفتن بدریای بزرگیست بدون وارد بودن درفن شناوری و آب بازی .

واقعات تراژیدی و غم انگیززیادی از شکست مجاهدین و شهادت تعداد زیاد آنها و مردم بی دفاع در سنگر های جهاد و مناطق مختلف افغانستان صورت گرفته است که همه از بی اطلاعی مجاهدین از کار و حرکت دشمن بوده است .

بسیار جنگ‌ها و عملیات که بالای مواضع و قرارگاه های دشمن بی نتیجه صورت می گیرد همه از عدم شناخت دشمن و بی اطلاعی از حالت دشمن است و مجاهدین با این بی اطلاعی بدون پلان منظم و طرح نقشهٔ دقیق بار بار خود را بر فتح یک پوسته مصروف میکنند ولی با وجود مصارف زیاد نظامی و مالی موفق نمیگردند .

تا وقتیکه یک قوماندان از دشمن شناخت نداشته باشد و ازحالت مختلف کمیت و کیفیت نیروی‌بشری و نظامی آن اطلاع حاصل نکند ، محل تمرکز و ساختمان اراضی را که دشمن در آن مستقر است شناسایی ننماید ، هر گز نمی تواند پلان و نقشه ای برای مقابله و جنگ طرح کند . وقتی جنگ را بدون نقشه و پلان آغاز نماید بی نتیجه خواهد بود و یا شکست را در قبال خواهد داشت .

اگر پیغمبراسلام و مسلمین از هجوم احزاب مختلف کفار بالای مدینه آگاهی نمیداشتند و قدرت کمی و کیفی نیروهای مهاجم را درست تشخیص نمیکردند ، اقدام به حفر خندق و اخذ مواضع دفاعی هم نمیکردند که در آنصورت هجوم همه جانبهٔ دشمن جامعهٔ مسلمین را بطور کلی نابود مینمود .

ادامه دارد

علل شکست در جنگهای چریکی

ترجمه و تهیه از: دفتر افغان نیوز
نشریه کمیته سیاسی

لقمان حکیم را پرسیدند ادب از که آموختی ـ گفت از بی ادبان . می توان از شکست دیگران پند گرفت و از تکرار خطا های شان اجتناب کرد . بدین لحاظ فصل نهم کتاب « جنگ کیک » را که علت شکست سه جنگ چریکی را تشریح میکند برای استفادهٔ علاقمندان ترجمه میکنیم .

جنگ چریکی « هوک‌ها » درفلیپین ، جنگ چریکی در ملایا « مالیزیا » و شکست چریک های کمونیست در یونان مورد بحث این فصل است .

سقوط هوک ها درفلیپین

مقولهٔ تشابه چریک به ماهی ایکه درمیان بحری از مردم شنامیکند بار بار تکرار می‌شود . زیرا این گفته یک اصل اساسی جنگ چریکی را در بر دارد . یک قدم پیشتر بر داشته این سوال پرسیده میشود که‌اگر ماهی از آب کشیده شود و یا ماهی خود را از آب بیرون بکشد چه خواهد شد ؟ جواب این سوال دلیل اصلی سرکوب موفقیت آمیز نهضت های سه گانهٔ چریکی است .

نابودی سازمان چریکی یونان باارتش دیموکراتیک در سال ۱۹۴۹ یک‌مثال عمده است ملایا نمونهٔ دیگر آنست و سرنوشت « هوک ها » در فلیپین شاید مثال‌سوم باشد . همه این مثال ها نشان می‌دهد که در صورت رانده شدن سازمان چریکی ازمردم ویا قطع علاقه از مردم (قسمی که در یونان صورت گرفت) چه چیزی را بر سر سازمان میآورد .

نهضت چریکی « هوک ها » که اساس خود را در دوران جنگ‌جهانی گذاشت‌بیشتربرای طراحان استراتیژی جنگ ضد چریکی (دولت ها) مثال آموزنده ایست تا برای چریکها ـ زیرا در این مورد نمونهٔ استفاده حربهٔ سیاسی و اجتماعی بجای حربهٔ خالص نظامی علیه چریک ها بکار برده شده است .

امتیاز سرکوب نهضت چریکی فلیپین به‌سیاستمدارهوشیاربنام« مگسی سی » میرسد او در سال « ۱۹۵۰ » بحیث وزیر دفاع مقرر گردید . این زمانی‌بود که« هوک ها » آماده‌تهاجم علیه « مانیلا » پایتخت آن کشور بودند .

« هوک ها ـ *Huks* » مانند « ویتمن » درهندوچین « الاس*Elos* » در یونان و کمونست های « ملایا » در مناطق دول محور دراثنای جنگ جهانی دوم بوجود آمدند ـ آنها

نهضت های آزادیخواه و ملی بشمار میرفتند که از طرف متفقین مخصوصاً ایالات متحده امریکا پشتیبانی اخلاقی، تریبوی و مادی می شدند ـ لیکن انگیزه های انقلابی پیچیده است. «هوک ها» برای بدست آوردن یکچیز برعلیه چیزدیگر می‌جنگیدند. شعار دوران جنگ جدی تلقی میشد. با خاتمهٔ جنگ و اخراج جاپانی ها شور و شعف انقلابی فروکش کرد و حتی آزادی مشروط «۱۹٤٦» در این فروکش کردن شور و شعف کمک نمود. افرادیکه علیه جاپان می جنگیدند حالا برای خود آمادهٔ جنگ شده بودند، آنها خواستار امتیازات سیاسی در سر زمینی بودند که برایش جنگیده بودند «مگسی‌سی» که زمانی خود یک گوریلا بود به هوشیاری درک کرد که چه بایدبکند و به قدر کافی نفوذ داشت تا عمل نماید. او زمانیکه در «۱۹۵۰» بحیث وزیردفاع تعیین شد. نیروهای چریکی منطقهٔ «لوزان مرکزی» و جزیرهٔ مالدینورا که از لحاظ مساحت دومین جزیرهٔ بزرگ فلیپین است تحت کنترول داشته و تعداد شان به «۱۲۰۰۰» چریک میرسید که از حمایت فعال یک ملیون مردم فلیپین که در آن وقت هفده ملیون نفوس‌داشت برخوردار بودند ـ ارتش «۳۰۰۰۰» نفری دولت در مهار کردن آنها ناتوان‌بود. ذخایرسلاح که از جاپانی ها گرفته شده بود و یا توسط امریکائی‌ها در دوران جنگ تهیه گردیده بود برای ادامهٔ جنگ داخلی تا ده ها سال کفایت میکرد. اکثریت مردم اگرفعالانه ازچریک‌ها حمایت نمیکردند موضع غیر فعال «تماشاچی» داشتند. اراضی که از کوهستان ها و با تلاق ها تشکیل شده‌بود. برای عملیات چریکی‌مناسب بود. اردو که توسط مردم روستا ها بنظر نفرت دیده میشد ندرتاً درمناطق روستائی ظاهر میگردید ـ هنگامیکه ارتش برای عملیات انتقامی داخل مناطق روستائی میشد، حتماً به تعداد زیاد با لاری ها وزره پوش‌های‌آمدند تا مردم روستا را ترسانیده باشند.

اولین قدم «مگسی سی» این بود که‌که ارتش را ازنو سازماند هی نموده و برفعالیت‌های‌تروریستی توسط ارتش‌خاتمه داد. فشارعلیه چریک هابا ارسال دسته های کوچک عساکر که وظیفهٔ تعقیب و شکار چریکها را داشتندافزایش‌داده شد ـ لیکن‌اکثریت ارتش به کار های عمرانی از قبیل ساختن شفاخانه ها، مکتب‌ها، ترمیم سرک ها، و همکاری با دهاقین در رسانیدن حاصلات برنج به بازار گماشته شد.

قدم دوم آن‌بود که چریک‌ها در صورت گذاشتن سلاح بر زمین صاحب چیزی می‌شدند که برای آن می جنگیدند ـ وی این اقدام را جنبهٔ قانونی داد. عفو عمومی اعلان شد و شعار کمونست‌ها «زمین‌برای بی‌زمین» بااصلاحات زراعتی تخریب گردید ـ که به اساس این پروگرام کمونیستهائیکه‌سلاح برزمین‌میگذاشتند صاحب یک قطعه زمین می شدند. این تطمیع زیرکانه کارگر واقع شد بخشش هائی برای تسلیم اسلحه داده می شد. برای افشاگری رهبران کمونست ها پول زیاد مقرر شد. و خیانت ها جهت جنگ چریکی‌را بکلی دگر گون ساخت. رابطهٔ گروپ‌های سیار چریک ها از پایگاه شهری شان قطع شد و همه فعالین سیاسی چریکها دستگیر شدند.

در ۱۹۵۱، ارتش بر انتخابات که واقعاً صادقانه بود نظارت کرد این تحول باعث اصلاحات بیشتر اجتماعی گردید که درنتیجه به ضعف کمونست ها منجر گردید. در سال ۱۹۵٤ که «لوئی تر دک» رهبر چریکها ی فلیپین تسلیم شد مناطق روستائی اطراف در تحت کنترول ارتش درآمده بود ـ نیروهای چریکی در اثر تسلیمی به مقامات دولتی به نیروی پراگندهٔ چند هزار نفری تبدیل گردید که درکوه ها و باتلاق های صعب العبوردردو جزیرهٔ عمده‌پراگنده بودند. آنها شکست نظامی نخورده بودند و تا امروز هم وجود دارند و بعد ها بهبودی هم در وضع شان

مشاهده شد ـ اما جنگ تبلیغاتی را باخته و جذابیت خودرا از دست دادند و آنها آهسته آهسته از پشتیبانی مردم که بقای شان برآن استوار بودمحروم گردیده و منزوی شدند.

جای سوال باقیست که چرا «هوک ها» از نیروی خود که زمانی صاحب آن بودند نتوانستند استفادهٔ درست کنند. یکی از نقاط ضعف آنها بوجود نیاوردن یک جبههٔ ملی به اشتراک محصلین، کارگران ومامورین پائین رتبهٔ دولت بود که باید دروقت مناسب‌دست بکار میشد ند. سازمان «هوک ها» یک نهضت دهقانی بود و آنها درمیان مناطق روستائی‌محروم ماندند. اگرچه‌درسال‌های ۵۰-۱۹۴۹ چریک‌ها بخش روستائی را درکنترول خود داشتند ولی هرگز به برهم زدن اقتصاد پایتخت بطوری جدی دست نیافتند، تکتیک های عدم بر خورد رو در روئی آنها نتوانست دستاورد های تبلیغاتی عمده یا تاثیرات سیاسی مهم داشته باشد. زمانی‌که آنها از داشتن رهبر سیاسی محروم گردیدند دربرابر ابتکارات سیاسی ونظامی رژیم «مانیلا» بشکل دسته جاتی درآمدند که فرق شان بارهزنان مشکل مینمود.

باداشتن یک نیروی قوی ۱۲۰۰۰ نفری در برابر ارتش ۳۰ هزار نفری میتوانستند که‌باتجمع قوت دریک‌زمان و محل بزرگترین گارنیزیون های دشمن را فتح و یا شهر ها را متصرف شوند، ولی این کار صورت نگرفت.

باسبوتاژ آنها باید یک عملیات تهاجمی را آغاز می‌نمودند که‌خطوط ارتباطی دشمن را قطع میکرد واقتصاد آن را از پا درمیاآورد. درجا های دیگر نیروهای بمراتب‌کوچکتر قادر بر این کار شده ولی «هوک ها» از دست‌یافتن به‌آن‌محروم‌شدند. «کلازوت» (تیوریسن مشهور جنگ) میگوید که افکار عامه باپیروزی‌های بزرگ جلب می شود. «هوک ها» به چنین یک پیروزی ضرورت داشتند تا بتوانند تهدابی را بگذارند که برآن نهضت های انقلابی استوار است. آنها آغاز خوبی داشتند ولی از بهره بر داری آن‌عاجزماندند. رفورم‌های «مگسی‌سی.» لبهٔ تیز نا رضایت های اجتماعی راکند نمود و برای رژیم قاعدهٔ وسیع بدست آورد ـ که به تناسب آن قاعده نفوذ «هوگ‌ها» بر چیده شد تااینکه بحیات آنهابحیث‌یک نهضت انقلابی مؤثر پایان داده شد.

شکست چریکهای کمونیست در ملایا

در دوران بعد از جنگ‌جهانی دوم باوجود یک سلسله مشابهت ها وضع ملایا نسبت به فلپین تفاوت فاحش داشت. در ملایا یک سازمان چریکی کمونیستی وجود داشت. مانند فلیپین چریک های «ملایا» نیز توسط متخصصین تربیه شده بودند «چنگ‌نیگ» سکرتر عمومی حزب‌کمونیست «ملایا» معتمدترین چریک نزد انگلیس ها شهرت یافته بود ـ چند سال قبل در حدود ۲۰۰ نفر از اعضای حزب کمونیست «ملایا» درمکتب نظامی انگلیس‌ها در «سنگا پو ر» در رشتهٔ جنگهای نامنظم تحت تربیه قرار گرفته بودند برعلاوه آنها از داشتن یک سازمان سیاسی پیشرفته بنام «رمن‌ین» یا نهضت مردم برخوردار بودند که شعبات آن در تمام قرأو شهر های جزیره نمای «ملایا» فعالیت داشت.

بد بختانه ارتش آزادی بخش نسل مالائی تعداد کمی از افراد مالائی را در خود داشت و اعضای آن غالباً ازمیان چینی‌الاصل ها واز همه بدتر از میان چینی هائی بود که جدیداً مهاجر شده ودرین‌سرزمین ریشهٔ عمیق نداشتند.

گوریلا ها که تعداد شان از ۵ تا ۱۰ هزار تخمین زده میشد، عملیات تروروتخریب را آغاز کردند که در اوایل‌مؤثر بود ـ لیکن نقطهٔ ضعف آنها در طویل المدت آسانی عملیهٔ تجرید آنها از مردم بود.

جنگل را که چریک ها بحیث

پناه گاه انتخاب کردند محل بودو باش دهقانان نبودبلکه‌در آنجا قبائلی ازباشندگان‌اصلی آن سرزمین میزیستند که فقط برای‌بقای خود مواد غذائی تولید میکردند ، در نتیجه غذای چریکها باید از قریه ها توسط شبکه های سازمان بطور قاچاق‌تهیه‌میشد. عملیهٔ قاچاق غذا بزودی در اثر فعالیت های پولیس متوقف گردید .

یک پروگرام بزرگ‌و پرمصرف اسکان مجددروی‌دست گرفته شد که در حدود نیم ملیون کارگران معادن قلعی و تولیدات را بر از قریه های شان از کنار جنگل به قریهٔ های محفوظ که برای شان تهیه شده‌بود کوچ داده شدند به این افراد که چینی‌الاصل بودند کمکهای شد تا وفاداری شان را نسبت به چریکها تضعیف وروابط شان عملاًقطع گردد. اهالی درین قراء تحت نظارت شدید بودند تا با چریک ها تماس گرفته نتوانند .

چریک ها وقتی که تماس‌خود را به اقلیت چینی که به کمک شان ضرورت‌داشتندازدست دادندبه‌گرسنگی مواجه شدند ، که در نتیجه یاوادار به تسلیم گردیدند ویا در راه تلاش برای پیداکردن غذادرمعرض کمین قرار گرفته ونابود شدند .

پروگرام اسکان مجدد که انگلیسها در « ملایا » از آن کار گرفتند مورد علاقهٔ نیروهای ضدچریکی درویتنام نیزقرار گرفت‌واز آن استفاده بعمل آوردند .

نقطهٔ اساسی در تجربهٔ «ملایا» هما نا مدت طولانی و بهای گزافی است‌که انگلیس‌ها علیه نیروهای چریکی بکار بردند .

با وجود مشکلات مشهود که چریکها به آن مواجه بودند ، چریک های کمونیست در «ملا یا» ده سال بعد از آغاز جنگ علیه شان هنوزنا ـ بود نشده بو دند . چند صد چریک درجنگل باقی‌مانده ولی‌مقامات دولتی از آنها خطر جدی احساس نمیکردند.

در دوران ده سال جنگ آنها بیشتر از ١٤٠ هزار عسکرانگلیس را مصروف‌نگهداشته . ٤هزارسرباز منظم و صدهزار پولیس منظم‌ویا کمکی‌بود. مصارف عملیات نظامی از راپور ذیل که ازطرف « غند » در یک عملیات بنام « ناساو » نوشته شده بخوبی واضح میگردد :

عملیات «ناساو»دردسمبر١٩٥٤ آغاز شد و در سپتامبر ١٩٥٥ خاتمه یافت ـ باتلاق های جنوب « کوالا سنگت » یک ساحهٔ صدکیلومتر مربع را در بر می گیرد ، منطقه ازجنگل انبوی‌پوشیده است که طول درختان آن به ٥٠ متر میرسد و قابلیت دید تا ٢٥متر محدوداست . بعداز چندین عملیهٔ ترور یک «غند» انگلیسی مامور عملیات درین‌منطقه شد. عملیهٔ کنترول موآد غذائی توسط جیره بندی ـ ارسال مواد در کاروان ها و تلا شی‌بمعرض اجراء قرار گرفت ـ تاغذابه چریک‌ها نرسد . یک« کندک » عملیات خود را در باتلاق ها در دسمبر ١٩٥١ آغاز کرد.با تاریخ ٩ جنوری عملیات‌همه جانبهٔ تکتیکی‌آغازشد ،توپها،هاوان‌ها و طیا رات به کو بیدن باتلاق های جنوب آغاز نمود . نظر این بودکه منطقه شب و روز تحت آتش گرفته شود تا تروریست‌ها وادار به حرکت کردن وافتیدن درکمین شوند ـلیکن آنها آماده‌گی داشتند تا مدت درازی در آنجا بمانند ـگروپ‌های‌انتقال غذا چند بار به‌قریه ها آمدند.امردم قریه از ترس به مقامات اطلاعی ندا دند در پلان تجدیدنظر شد بمباردمان ها به شب محدود گردید و کمین‌گیری ادامه یافت‌و گزمه‌در میان باتلاق ها بیشتر شد ، این عملیا ت تا سه ماه بدون نتیجه ادامه یافت ـ بالآخره در ٢١ مارچ یک‌گروپ کمین بعداز ٤٥ ساعت انتظار قادرشد تادو نفر ازیک گروپ هشت نفری چریکها را بکشد . دو نقطه سرخ که نمایانگر کشته های کمونیستها بود درروی نقشهٔ عملیاتی ثبت شد و مورال مردم منطقه کمی بالا رفت .



مجاهدین پکتیا در حال تمرینات نظامی .

یکماه دیگر گذشت تاآنکه اطلاع رسید که یک گروپ از چریکها در باتلاق در حال حرکت است ، یک گروپ در کمین نشست، یک چریک ظاهر گردیدو کشته شد . ماه بعد بدون کدام درگیری گذشت درماه سی دراثر یک تماس تصادفی یک کمونیست کشته و یکنفر دیگر دستگیر گردید چند روز بعد تر بعد از چار روز راه پیمائی بی فایده یک گروپ در حال باز گشت به پایگاه دو نفر دیگر را از پا در آوردند و چریک سوم خود را تسلیم کرد - وی راپور داد که کنترول مواد غذائی بحدی موثر بود که یک چریک در نزاع بر سر غذا کشته شد .

بتاریخ ۷ جولای دو کندک دیگر هم در منطقه توظیف شدند عملیات گشت و بمباردمان توسط قوای هوائی و توپخانه ادامه یافت سه چریک تسلیم شدند و یکی از آنها یک گروپ از ارتش را به کمپی برد که در آن رهبر چریک ها زندگی میکرد . قوای ارتش کمپ را مورد حمله قرار داد ، چار نفربشمول رهبر چریکها را کشت ، گروپ های گشتی دیگر چار نفر دیگر از چریکها را کشتند . تا آخر جولای ۲۳ چریک در با تلاق ها باقیمانده در حالیکه مواد غذائی هم نداشتند و تماس‌شان با دنیای خارج قطع شده بود . درین عملیات ۶۰۰۰۰ مرمی توپ ۳۰۰۰۰ مرمی هاوان و ۲۰۰۰۰ بم طیاره بکاربرده شدندتا ۳۵ چریک کشته یا دستگیر شد ، هر یک از کشته شدگان و یا زندانی ها در بدل ۱۵۰۰ روز گزمه و یا کمین بدست آمده بود . عملیات«ناساو»موفقیت‌آمیز بحساب آمد - زیرا آخر روز های اضطرار یکقدم نزدیکتر به‌نظر میرسید .

نه ماه جنگ پی در پی با یک «غند» که از طرف توپخانه و نیروی هوائی حمایه میشد و با صرف آنقدر مرمی توپ ، هاوان و بم که در زراد خانه های اکثر کشور های امریکا لاتین وجود ندارد ، در نهایت ۳۵ چریک از بین میرود خود یک چیزقابل‌ملا- حظه است .

شکست کمونیست های چینی الاصل در « ملایا » با چنان مصارف گزاف حکایت از توانائی نیرو های چریکی در برابر کشور های نسبتاً آسیب پذیر دارد . به چه تعداد از کشور های امریکای لاتین قادر به متقبل شدن این مصارف گزاف نظامی خواهندبود اگربجای ۳۵ نفر یکهزار چریک مصمم در طرف مقابل قرار داشته باشد وضع چه‌خواهد بود بهای سیاسی عملیات در جای خود باقیست که باید دولت آنرا در نظر بگیرد ایا تا چند این کشورها قادر به‌ادامه چنین عملیات خواهند بود انگلیس ها قادر به برداشت فشار اقتصادی آن بودند ، با وجود آن باید علاوه بر مصرف مرمی و معاش جنگجویان مصارف دیگری هم است که باید در در نظر گرفته شود . بدون شک

جنگهای چریکی کمونیست ها علیه اعطای آزادی به « ملایا » را بسرعت بخشید .

شکست کمونیستها در یونان

نابودی انقلاب سه ساله یونان از طرف یک حکومت دست راستی که از حمایت انگلیس وامریکا برخوردار بود ، درسی است برای کسانیکه علاقمند اند که بدانند چطور جنگی را رهبری نکنند .

در یونان در میان سالهای ۱۹٤٦ تا ۱۹٤۹ اصول جنگ انقلابی که توسط پیشگامان کمونیستها بنیان گذاری شده بود ـ توسط کمونیست‌های یونان به زیرپا گذاشته شد در حالیکه توقع می‌رفت که آنها به به این اصول وضوابط نظر به هرگروه دیگر پا بند تر باشند .

مانند جاهای دیگر خاتمهٔ جنگ جهانی دوم کمونیست‌های یونان را در موقعیت بهتر مادی و سیاسی قرار داد . کمونیسم مرادف با ضد فاشیسم بحساب می‌آمد زیرا کمونیستها درنهضت ضدهتلری الاس (Elas) نقش تعیین کنندهٔ داشتند هزاران پیشگام الاس در خدمت نهضت انقلابی قرار داشتند. اگرچه الاس بشکل نمایشی مقداری از سلاح های خود را در سال ۱۹٤٥ تسلیم کرد ولی مقدار کافی سلاحهای تهیه شده از طرف امریکا وانگلیس در دوران جنگ هنوز زمانی که در ۱۹٤٦ جنگ داخلی درگرفت دردست چریکها بود .

اگرچه کمونیست ها از لحاظ عددی در ابتدا ضعیف بودند وتعداد شان ۲۵۰۰۰ نفر درمقابل ۳۰۰۰۰۰ نفر نیروهای دولت باآنهم آغاز کار آنها خوب بود وتعداد زیاد داو طلبان حاضر شدند از قضیهٔ آنها حمایه کنند .

جنگ درمناطق شمال در امتداد سرحدات یوگوسلاویا، بلغاریا والبانیا آغاز شد وبزودی به مرکز و جنوب کشور کشانده شد و بالاخره تا کوه های «پیلوپونسوس» دامنه پیدا کرد. حملات انتقامی توسط گروههای راست افراطی به آتش جنگ هیزم تهیه کرد وجنگ دامنهٔ وسیع پیدا نمود . مبارزه کمونیستها به‌اساس یک تئوری مناسب آغاز یافت ـ ارتش دیموکراتیک به شیوهٔ چریکی می‌جنگید ودر دسته‌های کوچک عمل می کرد ، در صورت خطر پراگنده شده وحتی درمیان مردم مخفی می‌شد ودر عین حال قادر بود تا نیروهای پراگندهٔ خودراجمع کرده وبر یک نیروی محلی تفوق عددی پیدا کند وعلیه پوسته های پولیس‌در قریه جات ودسته های کوچک گشتی ارتش دست بعمل بزند . باقوت گرفتن چریک ها نیروهای پولیس پوسته های کوچک را رها کرده وبشهر کها پناهنده شدند ـ حکومت «آتن» با مشاهدهٔ خطر بصورت عاجل به‌ترمیم ارتش که در دوران اشغال یونان توسط جرمن ها بکلی از هم پاشیده شده بود پرداخت . ارتش که بخاطر جنگ به کوهستانها فرستاده شده بود به عین تکتیک پولیس دست زد نیروهای محافظ پوسته های کوچک قادر نبودند که در دسته های کوچک به گشت و گذار بپردازند . بد تر ازآن دولت نیروی کافی نداشت تا تعداد کافی قواء در شمال نگهداری کرده تا راه اکمالاتی راکه‌از یوگوسلاویا و البانیا به یونان سهمات می‌رساند قطع کند . در حدود چار هزار از اعضای الاس بعد از ختم اشغال المان به آنجا رفته بودند .بناء ارتش دموکراتیک یک منطقهٔ آرام در عقب جبهه ضرورت داشت تا در آن شفا ـ خانه ها ، مراکز تربیهٔ افراد وذخیرهٔ موادتاسیس کند ـ دوراه ازیوگوسلاویا به یونان میرفت یکی مستقیماً و دیگری بعد از عبور ازالبانیا داخل یونان میشد .

استراتیژی چریک ها در یونان نه دفاعی بود و نه تهاجمی بلکه به اساس اجتناب از رویا روئی مستقیم بنا شده بود ـ بصورت خلص این یک جنگ « کیک » بود نیشی اینجا زده میشد و دندانی آنجا و بسرعت عقب نشینی صورت میگرفت، هدف خسته کردن ارتش بود که در

نتیجه باعث خستگی حکومت «آتن» می شد اهداف نظامی تابع اهداف سیاسی بودند . با قطع راه و وسایل ارتباط ، ایجاد نا امنی ، افزایش مالیات و اخلال حیات اقتصادی کشور، کمونستها امید وار بودند تا رژیم « آتن » را تضعیف کرده و با ایجاد فشارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنرا سقوط دهند .

در ساحۀ عملیات پیشرفت خوب و شایدهم بیش از حد خوب بود - دسته های کوچک چریکی بسرعت بزرگ شدند . در سال ۱۹٤۳ ارتش دیموکراتیک تا سطح « غند » می جنگید و یکسال بعد« لوا » تشکیل شد وبعد تر از آن فرقۀمکمل رویکار آمد - آنها هشت فرقه داشتند که به اساس اردوی عادی تنظیم شده بود . در ابتدا ارتش دیموکراتیک ۲۵۰۰ نفر نیرو داشت و بعداً به بیست و شش هزار نفر افزایش یافت و در آخر جنگ تا ۱۸۰۰۰ نفر پائین آمد.

پیروزی‌های قبل ازموعد کمک‌های انگلیس و امریکا بدولت « آتن » و کمک های کشور های کمونیستی شمال ارتش دیموکراتیک را واداشت تا اشتبا هات بزرگی را مر تکب شود . اولین اشتباه قطع تماس موثربا مردم یونان بود به دلایلی که بخشی از آن مربوط به امنیت سیاسی و قسمتی از آن ملاحظات مالی را در بر داشت - کمونسیت ها در اول جنگ بقریه هائیکه توسطارتش تخلیه شده بود حمله کرده دارائی‌های مردم را گرفته و مردم را مجبور کردند یادر ارتش دیموکراتیک داخل شوند و یا منطقه را ترک گویند .

تعداد کثیر مهاجرین برای دولت « آتن » پارۀ از مشکلات را فراهم کرد لیکن از نگاه حیثیت و پشتیبانی سیاسی در سر تا سر یونان برای کمونیست ها خیلی گران تمام شد . این پالیسی نتائج نظامی هم داشت ، دولت به آسانی حاضر به بمباردمان اهالی وقریه جات نمیباشد - موجودیت افراد غیرنظامی برای دشمن مشکل تشخیص هدف را بوجود می آورد . پیلوتها میان قاطرهای چریکها وکاروان غذائی اهالی که برای فروش ببا زار برده می‌شود فرق کرده نمی تواند-باتخلیۀ افراد ملکی هر جنبندۀ هدف بحساب می آید .

دومین اشتباه بزرگ ارتش دیموکراتیک که دلیل آن هنوز واضح نیست این بود که با وجود تعداد نفرات کم ، سلاح خفیف ومشکلات لوژستیکی تصمیم برآن شد تادر مناطق آزاد شده دفاع صورت بگیرد وبرای این کار ازتکتیک های معمول دفاعی استفاده بعمل آمد . گوریلا ها نیرومند شده بودند - یک نیروی ۱۸ هزار تا ۲۰ هزار نفری بامعیار جنگهای چریکی یک قوت بزرگ بحساب می آید باوجود آن در برابر نیروی ۲۶ هزار نفری دولت که به وسایل زرهی-توپخا نه ونیروی کافی هوائی حمایه میشد - برای یک جنگ دفاعی بکلی نا کافی بود .

ظاهراً دلایل سیاسی بود که موجب شد کمونیست ها شیوه های جنگ چریکی را رهانموده واز تکتیک‌های جنگ عادی استفاده کنند-یعنی ابتدا از نیرو ها به سطح « لوا » و بعدتر بسطح فرقه استفاده شدودرنهایت هم تصمیم گرفته شد تا از سرزمین های آزاد دفاع بعمل آید . یک حکومت کمونیستی تشکیل شده بود واین حکومت به زمین نیازمند بود - بخاطر اینکه بتوان شناسائی جهانی رابرای یونان آزاد بدست آورد باید از همه اولتر چنین یونانی وجود میداشت .

بدون شک ملاحظات دیگردر تصمیم آن نیز دخیل بوده می تواند. کمونیست ها به پایگاه خارجی (در کشور های مجاور) نیازداشتند-برای باز نگهداشتن سرحد در شمال شاید آنها مجبور شدند تا ازجنگ دفاعی کاربگیرند. درست ارتش دیموکراتیک در ابتداء درقسمت تحت تصرف در آوردن منطقه موفق بود. درتابستان ۱۹٤۸ - ۱۲ تا ۱۵ هزار ارتش کمونیست ۵۰ هزار نیروی دولت را در کوه های «گراموس» تادونیم ماه ازپیشروی بازداشت ، وقتیکه فشار زیاد شد کمونیست ها به البانی عقب نشسته وباز درکوه های « وتسی » در

شمال شرق ظاهر شده ودر مقابل نیروی دولت بمقاومت موفقانه پرداختند . درظرف شش ماه چریکها باردیگر مواضع خودرا در کوه های «گراموس» بدست آوردند ، عملیات درشمال موقتاً به ناکامی انجامید این شکست حکومت «آتن» رامجبور ساخت تابه اقدام وسیع تری دست بزنند . جنرال « امکند پپاگوش » لوی درستیز سابق از باز نشستگی خواسته شد و به وی اختیارات تام داده شد تا ارتش را از نو سازماندهی نموده و نیروی آن را تا حدود یک بر چار ملیون نفردر صورت ضرورت افزایش دهد . افسران نالایق از ارتش بر کنار شده و تکتیک تعرضی جدید بکار گرفته شد.(۲۰) هزار نفر اردو در منطقه « پیلوپونس » جائیکه کمونیستها تهاجم را مهار کرده بودند بجنگ گماشته شد تا سال ۱۹۴۹ - ۳۶۰۰ نفراز چریکها در منطقه نابود شده بودند و ارتش علیه چریکها در مرکز یونان پیشرفت های خوبی داشت - تا ماه جون ارتش دیموکراتیک تقریباً در همه جنگها در « گراموس » و کوه های « وینستی » شکست خورده بود و یک تهاجم بزرگ علیه این پایگاه در حال اجرا بود .

کمونیستها بار دیگر از دگرگونی سیاست های بین‌المللی متحمل ضربات کشنده شده بودند - « تیتو » با « استالین » مخالف شده واز شورای اقتصاد ی کشور های سوسیا لستی خارج شد . در جولای « بلگراد » سرحد خود با یونان رابست ، عمل یوگو سلاوی خطوط تدارکاتی کمونیست ها را در « مکدونیه » و « تراس غربی » قطع کرد و ۲۱ هزار چر یک مستقر در یوگوسلاویا را منزوی ساخت و شگافی میان نیرو های عمدهٔ کمونیست در «گراموس- وستی » و نیرو های شرق مقدونیه در بلغاریا که تعداد شان به پنج‌هزار نفر میر سید بو جو د آورد . ارتش دموکراتیک قادربود مقداری ذخایر از البانیه بد ست بیاورد اما از نگاه کمیت و کیفیت بمراتب کمتر از آنچه از طریق یوگوسلاویا بدست می آوردند .

ارتش دموکراتیک که با مشکلات فوق دست‌وپنجه نرم‌میکرد. نتوانست در مقابل ارتش مجهز تر ، منظم تر و ماهر تر که از لحاظ عددی بمراتب تفوق داشت و از آتش همایوی توپخانه و نیرو هوائی بر خوردار بود تادیر زمان مقاومت کند - در ظرف ۳۰ روز ماه اگست پایگاه کوه « ویتی » که با هفت هزار چریک دفاع میشد به تصرف نیرو ها ی دولتی در آمد و پنج‌هزار چریک به البانیا عقب نشینی کردند تهاجم دشمن در « گرامو س » پنج روز دوام کرد - در آخرین تهاجم ۴ هزار چریک دیگر - بقایای ارتش دموکراتیک نیز به البانیا پناهنده شدند - بدین تر تیب جنگ داخلی یونان عملاً به انجام رسید. اگر چه هزاران چریک و چند ین برابر آن همکاران آنها در سر تا سر یونان پراگنده بودند . انقلاب بدون امید اینکه بار دیگر جان بگیرد تخریب شده بود .

غیر عادلانه نخواهد بود اگر بگوئیم که تا حدود زیادی انقلاب توسط خود کمونیستها تخریب گردید . دوری آنها از مردم ملکی در کوه های شمالی - بکارگرفتن اعمال ترور بستی علیه غیر نظامیان اتکای آنها به پایگاه ومنبع اکمالاتی خارج و تصمیم بی موقع آنها در ۱۹۴۸ مبنی برکنترول منطقه ونیرو های خود را علناً در برابر یکقدرت که از لحاظ تشکیلات ،سلاح وتعداد بمراتب کمتر از خود شان قوی تر بود قرار دارند این ضربات چنان بود که هرگز از آن شفا نیافتند . شکست انها دو چندان بود پیروزی ارتش شکست سیاسی را برای شان نیز در بر داشت .

در رابطه باموضوع یونان‌اصول انقلابی خودقابل‌تکرار است که‌هدف‌چریک این‌نیست که‌جنگ‌راببرد بلکه‌ازشکست اجتناب نماید این نیست که جنگ را خاتمه دهدبلکه آنراطولانی سازد

بقیه در صفحهٔ (۹۶)

ترجمه، جلال فرهیخته

ترکستان مستعمره

بدین ترتیب ، قدرت اقتصادی نجبای‌سابق تخریب میشود وهمزمان بااین در قشلاق ، نجبای جدید که میتوان آنهارانجبای چوماز (چرکین) نامید یعنی بای جدید که متکا و پشتیبان قدرت روس است ، بوجود می آید .

این نکته قابل تذکار است که اثر تعویض حاکم قبیلوی به چهره های جدید در مناطق کوچی نشین اثر موقتی بود .

حاکم قبیلوی — ماناپ (قشر اشرافی قرغز ها وقزاقها) که‌قدرت اقتصادی‌خودرا حفظ کرده‌بودبزودی درقریه کوهستانی نیروی سیاسی نیز یافت بسیاست مقامات‌روسی درانهدام قبیله تنها مبارزات شدید قبیلوی را برسر انتخابات هیئت مدیره بار آورد واین امکان را میسر ساخت تاقبایل پیروز وغالب تمام ثقل استثمار خود را باحفظ نفوذ خود درقبیله خود ، بر قبایل مغلوب تحمیل کنند .

دستگاه قدرت بومی

اکنون نگاهی بیفگنیم به چگونگی قدرت‌حاکمان بومی . بخاطر مناصب سخت تقلا میکردند:

«مبارزه احزاب که خواهان پیشنهاد کاندید اهای خود هستند در هنگام انتخابات پدیده عادی است . بویژه‌این تقلا هنگام‌انتخاب‌حاکمان‌قریه (قریه دارها) مشهور است . هریکی ازجوانب بخاطر عزل رقیب خود از هیچ‌چیزی فروگذاشت ودریغ نمیکنند، به شکایات وگزارش های مخفی که اکثرآدروغ می‌باشند-متوسل میشوند ولی بیشتر دست به تطمیع انتخاب کنندگان یعنی رأی دهندگان‌میزنند . درهنگام انتخابات حتی گاهی‌کاربه‌بی نظمی می کشد . »

ودر جای دیگر همان سند (گزارش مشاور خفیه (گیرس) که وظیفه اش بازرسی منطقه ترکستان بود) چنین آمده :

« بیشتر شیوهٔ افزایش تعداد آراء رأی دهندگان باثبت تقلبی کیبیتکا ها (فامیلها) که در واقع‌در منطقه وجود ندارند مورد استفاده قرار میگیرد . »

بدینگونه‌تمام وسایل وامکانات تا سرحد صرف مبالغ بزرگ بخاطر تطمیع رأی دهندگان بجریان‌انداخته میشود .

دریکی از اسناد رسمی پایان قرن ۱۹ می خوانیم که «حق‌الزحمهٔ انتخاب قریه‌دار تا هفت هزار روبل میرسد . »

جاذبه این پست ها و مناصب درچه بود؟ چه‌چیزی باعث پرداخت یک چنین حق الزحمه های بزرگ بخاطر مناصب می شد .

همان بازرسی (گیرس) جواب زیر رابه این پرسش می دهد :

« مساعی ره یابی به پست

ومقام قریه‌دار از جانبی درمعاش قابل ملاحظه این پست توجیه می شود واز جانبی دیگر در اینکه مالیات جمع آوری شده در نزد او تمرکز می یابد؛ علاوه برآن، امکان وضع مالیات جابرانه، تسلیم دهی پس از وقت پول اخذ شده به خزانه دولت ولدرتاً همکتمان آن موجود است.
علاوه بر آن، قریه‌داربنابر صلاحیتی که به اوداده شده، حق وضع جریمه نقدی تا سه روبل را دارد. کنترول او در اینگونه مبالغ بکلی ناممکن است، بخصوص در شرایط زندگی کوچی ها.

امکان کتمان پول، امکان وضع جریمه نقدی به نفع خود، ساحهٔ وسیع صلاحیت برای وضع عوارض جابرانه چنین است انگیزه اصلی مبارزه بخاطر پست های اداری.

مادرینجا جاهای ویژه گزارش (گیرس) رادرین مورد که چگونه قریه داران از طریق همین جمع آوری مالیات با پیتی دسیاتنیک ها *Pitidesratniks* (نام یک سازمان)، و با رأی دهندگان خود پیوند می یافتند، چگونه پیتی دسیاتنیک ها در بدل حمایت شان درانتخابات به معاونین آنان در جمع آوری مالیات مبدل می شوند، چگونه آنان خود «معاش نمی گیرند» ولذا «ازمردم مالیات می گیرند» ویا دربدل کار بی معاش خواهان حق اخذ وجمع آوری مالیات دولتی برای خود می شوند» شواهد او (گیرس) را با برشمردن «شهکاریهای» یکی ازسر شناسترین نمایندگان دستگاه قدرت بومی که قریه‌دار دهکده «خوردان» ولسوالی تاشکند درپایان قرن ۱۹ بود، تکمیل میکنیم. سخن درینجا بر سرملا سلطان کوشف *Koshev* قریه‌داراست.

در انتقاد از اعمال او عرایض زیادی هم ازگروپها وهم ازاشخاص جداگانه به اداره کار والی کل مواصلت کرد که انگیزه تحقیق و پیگردی واقع شد، ازین تحقیق دوسیه یی بجا مانده است که مواد لازم را بدست ما می دهد.

اینک فهرست فشردهٔ اتهاماتی کددرین عرایض براو وارد شده ارائه میگردد:

شخصی بنام ملارزاق محمود بایف اطلاع می دهد که کوشف «مردم را وامیدارد تاآنها برنج وپنبه را بقیمت نازل تر ازقیمت بازار باو بفروشند، زمین های ولسوالی (شهرستان) را بطور رایگان تصاحب میکند، چون مالکین این اراضی به علت مالیات بزرگی که بامر قریه‌دار برین زمین ها گذاشته شده ازتصاحب زمینهای شان امتناع می ورزند؛ اهالی را وادار می سازد تا زمین اورا رایگان تخم بزنند وجویهایش راپاک کاری کنند وآب جویبار هارا درشرایط قلت آب برای اهالی قریه بطور غیر قانونی بخود تخصیص میدهد.»

روسیه تزاری چنین کوشفها را به آسیای میانه به ارمغان آورد. با تخریب حاکمیت ونفوذ اشرافیون سابق، روسیه تزاری درعین زمان قهرمانان «چرکین» ولی «کاری» سرمایه تجمع اولیه را وارد صحنه ساخت.

اکنون برای ما بکلی واضح است که هیئت مدیره بومی قشر طفیلی استثماری بر ارگانزم اقتصادی منطقه است. این قشر در بدل «تحایف» و«ضیافت‌ها» درخدمت منافع استثماری بهره کشان روسی و بومی بود و همزمان به نحو سخت طفیلی عصاره اقتصاد دهاقین ودامداران رامی مکید.

همچنان، علت اینکه چرا بای بومی یک چنین مبارزه شدید پرهزینه رابخاطر وظایف اداری براه می انداخت بما روشن میشود: مسلماً سه سال در قریه ای «فیودال کوچک» بودن آنگونه که سلطان کوشف بود ـ فوق العاده مهم است.

قاضی هانیز وضع مشابهی داشتند.

«قاضی ها در صورتی انتخاب میشوند که اکثریت آراء را از طریق تطمیع رأی دهندگان بدست آورند.»

و در نتیجه: «... قاضی‌ها بااخذ موقف خود طی سه سال نه تنها آنچه راکه رأی دهندگان (انتخاب

کنندگان) پرداخته استرداد خواهند کرد بلکه سه سال بی دغدغه امرار معاش خواهند نمود وحتی ذخیره‌ای که بتواند انتخاب شان را برای سه سال دیگر تضمین کند نیز خواهند کرد . »

در صورتیکه وضع قضا چنین باشد ، حق با کسی است که پول پرداخته می تواند . »

دستگاه نظامی – بورو کراتیک روس .

ساده لوحانه می بود ، هر گاه تصورمیکردیم که‌دستگاه‌بوروکراتیک روسی که شالودهٔ آن را اداره دهکده و قریهٔ کوهستانی تشکیل میداد ، اصلاً با این شالوده تفاوتی داشت .

خود این حقیقت که هرگونه شکایت‌مبنی برنادرست‌بودن انتخابات « بر اساس‌بررسی ، واقعیت ندارد » کلاً بما این حق را میدهد تا حدس بزنیم که بخش قابل ملاحظهٔ‌هزینه ها به تطمیع رؤسای روسی که سازماندهی انتخابات ، امکان ساخت و باخت در امر کسب راءی‌های قلابی وبالآخره تائید انتخابات به آنان تعلق‌داشت، تخصیص می یافت .

حق مقامات‌در بر کناری هر نما ینده ای بنا بر بی کفا یتی اخیر الذکررا قطعاً به هیئت نظمیه و رؤسای شهرستانها وابسته می ساخت .

سرگذشت سلطان کوشف بخوبی خیلی مبرهنی تصویر گر این حقیقت است که وضع مالیات های بی پایان از جانب قریه دار وخود تقرر اودر مقامش بسته به« الطاف » مامورین روسی بود .

قریه‌دار نتایج «زحمات» خود را تقسیم می نمود . درینجا پیوند کامل موجوداست . استثمارقشلاق و ده کوهستانی ـ استثمار مشترک بود .

البته مامورین‌روسی نسبت به « کار های مستعدانه » نیز بی توجه نبودند .

« هنگامیکه پس ازگذشت سی سال واندی بعد از الحاق (البته نویسنده کتاب مانندبسیاری نویسنده گان دیگر واژه « پیوستن » را در اینجابکار برده‌است) منطقه به آنجا رفتم ، بجای مامورین سابق آنجاطبقه یی را که هم از مامورین‌روسی وهم از اهالی محلی و حتی از مامورین تازه وارد که بخاطر اجرای وظایف ویژه‌ای به آنجا می آیند ـ منزوی بود ، یافتم ، قشری مستقل ومنزوی وخود بین که خودرا ـ یگانه مالک واقعی منطقه میدانست ـ مالکی که منطقه می بایست در برابرش لرزان بایستد ، تکریمش نماید وبرایش مزد بپردازد .

ارتشا تا آخرین حد ممکن آن رسیده بود و اخذ رشوه به هر بها نه حق بجانت و غیر حق بجانب چه بشکلی طبیعی و چه بشکل پول بشابه کمکی در پهلوی معاش اصلی وحتی گاهی بیشتر از آن در همه جا تمرین می شد . مالیات ها به بهانه های گونا گون اصلاح وظایف اداری‌وضع میشد .

در پهلوی این‌همه، بیگانگی بی‌نهایت ومستمر با اهالی محلی، ابراز حقارت وبی اعتمادی نسبت‌به‌آنان وباز اهالی بومی را از زمره نژاد های پست‌که استعداد اندیشه واحساس را ندارند ، شمردن ازنشانه‌های‌لحن خوب اداری بشمار می آمد . »

این نظریهٔ شاهد عینی‌ای است که خود مدتی درترکستان ماموریت کرده است . مامور روسی طبقه‌ایست که به همه ما حولش به دیده تحقیر می بیند ، «بلرزو مزد بده» ، ما مو ر روسی راشی ای است که درهرتماس خد ماتی اش با اهالی محلی رشوه‌می گیرد . رشوه کمک قطعی وحتمی ای است درپهلوی معاش‌اش ومسلم است که کمکی است از جمله کمک های نه کوچک .

علاوه برین ، درتفتیش(گیرس) فاکت های بیشماری درمورد برخورد بی تکلفانه همین مامورین باپول‌مردم که به‌نحوی ازانحاء‌بدست‌ایشان افتاده

است ، می‌یابیم . این فاکت‌ها نه‌تنها در بر گیرندهٔ دستگاه سفلی قدرت‌است که الیگار شی (قشرفوقانی) را نیز به همین پیمانه ونه کمتر احتوامی‌نماید، حتی خود وا لی کل ـ کا و فمن را .

شخص دیگری ـ گولواچوف‌والی نظامی سیر دریا (رودسیحون) که به همین کاوفمن مانند‌ه است ومعا و ن حکمران دفتر وا لی کل ساوینکو ف د ر دههٔ (۷۰) ا عضا ی با صطلا ح «شرکت تربیه‌اسپ کانستانتینوفسک» در تاشکند بودند که از وجوددولتی وامی به‌مبلغ ۴۸۵۰۰ روبل بدست آور ده بو د ، ۲۵۰۰۰ هکتار زمین متعلق به اهالی بومی راغصب‌نموده بود ، حق استفاده مجانی‌ازمراتع‌واقع درتمام زمین‌های‌دولتی‌ولسوالی های تاشکند (کورامین‌آنوقت) ، چیمکنت واولی آتا را داشت ، واضافه بران‌به همکاری عضوشرکت،دگروال گویوس حکمران ولسوالی کورامین (تاشکند) حکم نما یندگان ا ها لی بـو می را درولسوالی نامبرده درزمینه تخصیص مبالغ ۳۰۰۰ رو بل از مبالغ اجتماعی بخاطر «حما یه شر کت تر بیه اسپ» بدست آورده بود .

بعداً همین « پر سو ناژ ها» را باستثنای کاوفمن درسال ۱۸۷۵ درقضیه مشهور کورامین درمورد غصب زمینهای دولتی واختلاس ... ۲۰۰ رو بل از وجوه دولتی می‌بینیم . تازمان کاوفمن تحقیقی بنابرامرشخص کاوفمن که حدود آن (تحقیق)را محدودمیساخت صورت نمی گرفت و فرمان داده بود که «بآنچه در شهر ستان کورا مین صورت می گرفت تماس نگیر ند . »

ما میتوانیم همچنان بهمین منوال فاکت‌های زیاد ی که بپایه‌فا کت‌های قبل الذ کر فا حش نیستند از همین منبع (تفتیش گیرس) برشماریم امادرینجا آنچه مرقوم گردید نیز کا فی است .

هر گاه آنچه‌دربالا مذکورگردید تصویر گرخوب‌آن‌وضعیست که‌دستگاه اداری روسی‌درمنطقه نه‌تنها «کمیته» سرمایه تجاری‌ـرباکاری‌روسی‌بودبلکه همچنان دستگا ه استثما ر غیر مستقیم دامداران و دهاقین نیز بود ـ نمی‌بود ، طرف دلچسپی واقع نمیشد. انسانهای زنده سازنده آن (دستگاه اداری‌روسی) خود شخصاً قهرمانان « سرمایه تجمع او لیه » که منطقه‌راباتمام متود های ممکنه تاراج می نمودـبودند .

دستگاه قدرت‌بو می از پا یین وآپارات‌اداری‌روسی‌ازبالادر هماهنگی عالی قرار داشتند ، اینهاحلقه های همگون یک کل‌ـحلقه های آپارات قدرت نیمه فیودالی پارازیتی (طفیلی) «سرمایه‌تجمع اولیه»بود .

ادامه دارد .

علل شکست در جنگهای ....

تاآنکه پیروزی سیا سی که بهتر ازپیروزی‌درمیدان جنگ‌است ، بدست بیاید . با قربانی کردن امتیازات تکتیک های جنگ، چریکی برای‌بدست آوردن یک استرا تیژی نظامی که اساس آن تحت کنترول در آوردن زمین بود . کمونیست های یـونان نیرو مندی را با ضعف جنگا نیدند . با قبول یک برخورد نظامی مستقیم آنها نه تنها نیروی انسانی موجـود خود را در قمار گذاشتندبلکه پرستیژ سیاسی خود را نیز قربانی نمودند . با باخت در این قمار نیروی محرکه خـود را از دست داده و دیگر قادر به تحریک احساسات مردم که اساس هر سازمان انقلابی است نبودند .

انقلاب یک پدیدهٔ مردمی است . مثال های فلپین ،ملایا و یونان‌نشان میدهد که بدون سهمگیری عامه ویا پشتیبانی کردن آنها انقلابی رخ نخواهـد داد . « هوک ها » آنرا از دست داده ، کمونست های « ملایا » آنرا هرگز نداشتند و کمونست های یونان آنرا بدور اندا ختند .

پایان

عبدالقدیر فطرت

از صحرا تا پادگان

در شمارهٔ گذشته مطالعه نمودید که :

گوسفندان از فاقه و گرسنگی بیقرار بودند و علف در همه جا قحط گشته بود، جز زمینهای اطراف سرک که چوپانهای جوان از ترس رفتن به عسکری به آنجا نمیرفتند .

چوپان مظلومیکه در عین زمان معیوب هم هست و از دغدغهٔ رفتن به عسکری فارغ :
عزم آن دیار مینماید ـ تا آنکه خود بدست جلادان روسی اسیر ؛ و گوسفندان سراسر تاراج میشود .

مدتی بعد به کنج سلولی منتقل میشود که داستانیست سراپا فریاد و رنج .

قشونهای از حشرات و دسته های از نیش داران هم صحبتان وتیمار داران وی ، اشعهٔ خورشید و پرتو ماه و ستارگان از دیده های مستور ... و غیره .

او می‌بیند که پیر مردی از فرط گرسنگی و سرما تا آنجا می‌تابد که سر انجام نقش زمین میشود .

و بر علاوه ایکه کس او نمیرسد ، مرهم گذاران زندانی او را هم به پوزه و دهان مـی کوبند . شب های تحقیق فرا می رسد ـ تنها سوالیکه با خود دارد « چه وقت عسکری را رها کردی و چه سلاحی به اشرار تحویل دادی ؟ » میباشد .

آری ! ارمغانهای دگری هم با خود دارد و آن سنجاق بز بر ناخن ،لیدن ، ریش ها را از ریشه کندن ، در بیره ها تیزاب مالیدن . . . و غیره .

درد آور تر از همه اینکه او مستنطق بیرحمی را می بیند که موی سفید لرزان و بیچاره ایرا شدیداً مورد ضرب و جرح قرار میدهد که در اثر آن چندین دندان او بزمین میافتد و از دهانش خون جاری میشود و سپس در همان حالت بیهوشی او را به کشتار گاه می برند .

تازه جراحات بیچارگی و مظلومیت پیر مرد التیام نیافته بود که جوان قهرمان و زیبا اندامی را روانهٔ مقتل گاه مینمایند که هیکلی است از شرافت و وقار و با بیباکی و سر افراختگی ماهیت پوچ و بی ارج کمونیزم را بر ملا میسازد و از تجاوز عریان و توجیه نا پذیر روس بر قلمرو کشورش پرده بر میدارد .

زندانیان حالت عجیبی داشتند، بسیاری ازآنها که باچنین صحنه های ناخوش آیندی روبرو نشده بودند از ترس میلرزیدند وقدرت حرف زدن را نداشتند وچهره هایشان مانند صدبرگ‌بهاری زرد وزغفران‌گشته‌بود. اما من درخیالات دگری فرو رفته بودم. وتصورات رنگارلگی دیوارهای ضخیم قلبم را شکسته وپرده های ذمخت آنرا عبور کرده ودر تنگنای تیره وتار ذهنم به‌گشت پرداخته‌بود. تصویر بازیها وستی‌هاوشاخک کوبی های گوسفندانم، آنگاه که‌دربادیه ها بچرا می رفتند ، ونمای دلریش و فرحت کش اجساد زخم خورده و جراحت برداشته آنها آنگاه ساطور جلادان سینه هایشان درید وبخاک افتیدند ویکایک از مقابل دیده گانم عبور میکرد وبسان فلم مستندیکه همه کارگردانان،قهرمانان واکتوران جز همان گوسفندان خودم نبودند درپرده مشاهداتم نمودار میشد . ومهمتر ازهمه اینکه این نوار مسلسل ولاینقطع که انعکاس از عمده‌ترین حادثات حیاتم بود ـگاهی با نمودهای دلچسپ‌وروح‌پروردمی باتصویرهای زشت و دلشکن مانند خوابهای وحشت ناکی روحم را میآزرد ومحیط تخیلاتم را درسیطره داشت . هنوز آهنگ های دلنشین و موسیقی طربناک گوسفندان که در قالب بغ ترکیب وتمزیج یافته بود ـکانال گوشهایم راتخلیه‌نکرده بود که فردی با آواز خشن بسویم صدا درداد :

«تودرچه خیالی فرو رفته‌ای ؟ بگوچه وقت قطعه را رها کردی ؟ »

من درحالیکه هیچ میل نداشتم صحبت گوسفندان وخاطرات شیرین آنها را رها کنم باخونسردی جواب

دادم : « ازصحرا آمدم وفقط چندروز قبل رمهٔ گوسفندانم را رها نموده ام. باقطعه اشنائی ندارم و در سابق هم به علت غیر محارب بودن ازعسکری معاف شده بودم . »

فرد مزبور خندهٔ خشکی کرد وگفت : « پیش بیا تانشان دهمت که قطعه را رها کردی یارمه را ؟ شما ازدیموکراسی‌سؤاستفاده میکنید. ببین یک چوپان مسخره چه جوابی تند و آتشین میدهد . ماها اسلوب سرکوبی شما خوب‌آشناهستیم وشش‌ماه را فقط برای همین مقصد در تاشکند گذشتاندیم . »

اوقراریکه ازحرفهایش پیدابود شاید یکی از وابستگان ویاکارمندان شعبهٔ جهنمی خاد بود . وبمجردیکه به نزدیک او رسیدم‌اولین قنداق تفنگ به سرم فرود آمد ، زمین در سرم بدور آغاز کرد وسلول درنظرم گور سیاهی جلوه میکرد . اوبه یکی اکتفاء نکرد وتاعرق درجبین ناپاکش سرا زیر نشد مرارها نکرد-تاآنکه باز بیهوش بزمین افتادم .

این تنها حادثهٔ نبود که بر محض بر سر من واقع شده باشد ، بلکه همگان شامل آن بودند وقطرهٔ از زهر آن چشیدند . ساعتی بعد تحقیقات پایان یافت و مستنطقین به اطاقهایشان رفتند ومن‌درآن حال که کمی بخود آمده‌بودم- صدای زمزمهٔ را شنیدم که بادادوستوه فراوان ببارگاه ازلیت‌التجا مینمود که خدایا تنها مظلومین‌زمین باید سلی ولگد بخورند وشکنجه شوند؟ آیاانسانهاراآفریده‌ای که‌زورمندان‌آن‌مستمندان‌آن‌رابلعند؟ اگرچنین بودی‌پس‌کلمهٔ انسان‌باهیکل اینها چه تناسب داشت ؟ اسمیکه مسمی معکوس دارد ومحلی برای استقرار درین وجود ها لمیابد؟

فردی نسبتاً سالخورده تری که اورا ملاابراهیم میخواندند ، ازگوشهٔ دیگری سلول صدا زد : « فرزندم احساساتی نشوید وحرفهایتانرا احساب کرده بگوئید . خداوند(ج) انسانها را نیافریده است که‌بریک دگربتازند وزورمندان آن کمزوران آن را خلع هستی کنند . شما قرآن را مطالعه نمائیدجائی به این آیهٔ برخواهید خورد :

لاتقتلوا النفس التی حرم الله الا باالحق ومن قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل إنه‌کان منصوراً.

«نکشیدنفسیرا که‌خداوند حرام ساخته است قتل اورا مگر بحق و راستی وکسیکه مظلوم کشته شود بیشک برای وارثان و اولیاً آن اختیارات وصلاحیت هائی داده ایم. پس باید اوهم درقتل اسراف نکند . به تحقیق اوست یاری داده شده » ویا جای دیگر میفرماید : **من قتل نفساً بغیر نفس أوفساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً ومن احیاها فکأنما احیاالناس جمیعا.** (مائدة ۳۲)

«کسیکه نفسی را بدون نفس قتل‌نماید ویا در زمین فساد برپانماید درحقیقت تمام اهل زمین را بقتل رسانیده است وشخصی که نفسی را نجات دهد درحقیقت تمام انسانهای روی زمین رانجات داده است . . بلکه خداوند انسانهارا آفریده است تا رشتهٔ تعاون واخوت برقرار نمایند ومونس وغمخوار همدگر گردند ودر تنگدستی وضعف یک دگر را یاری رسانند و ازحقوق محرومان بنی نوع ایشان بدفاع پردازند .

«ومالکم لاتقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من‌الرجال والنساء والولدان الذین یقولون ربنااُخرجنا من‌هذه القریة الظالم أهلها واجعل لنامن‌لدنک ولیاً واجعل‌لنامن لدنک نصیرا . » (النساء ۷۵)

« چه شده است شماراکه نمیجنگیددر راه‌خدا(ج)ودرراه رهائی مستضعفینی‌از مردان ، زنان واطفا- لیکه میگویند : پروردگارا ! بیرون‌کن مارا ازین قریه ایکه اهل‌آن‌ستمگران اند . وبگردان برای‌ما ازنزد خودت ولی‌و سرپرست مهربان‌وبفرست‌از نزد خویش برایمان مددگارنیک . »

تنهاجائیکه اقویاءباید ضعفاً را قرت‌کنند وحیات ایشان‌رابممات‌بندند

همانا جامعهٔ ایدآل کمونیزم است. اصل «تنازع بقا» وبدنبال آن «انتخاب اصلح» که از ابدعات «شارلزدوبرت داروین» است وحالا اصل مسلم وقبول شده جامعه شناسی کمونیستی بشمار میرود، براین نکته دلالت مستقیم دارد.

بلی - این همین مدافعین کارگران ودهقانان اند که تحت نام دکتاتوری پرولتاریا، اولتر ازهمه به قلع وقمع دهقانان وکارگران می‌پردازند.

ملاابراهیم افزود: «اکنون درین سلول سرمایداری وجودندارد. وهمه کپیتالیست هاودشمنان انقلاب کارگری، همین شما دهقانان وچوپانان بی‌دست‌وپاهستید. وشایداگر درمجموع زندان ارزیابی صورت گیرد سرمایداری رانیابید وسرانجام با دست خالی برگردید. وبرعکس - حالا برخی سرمایداران ابن‌الوقت اند که بازوی چپ دولت راتشکیل داده‌اند، وبرای دولت کالاتهیه مینمایند واقتصادازهم پاشیده وقامت شکستهٔ دولت‌را از اضمحلال قطعی نجات میدهند.

ودولت‌هم بنوبهٔ خویش در انتقال امتعه وکالاهای آنها سهولتهای فراوان آورده ومیزان‌ربح‌سالانهٔ آنهارا چند برابرساخته وموقعیت آنهارا در عرصهٔ فعالیتهای اقتصادی نیم بند کشور تقویت می‌بخشد.

اکنون فرزندان همین تجاربه اصطلاح ملی‌اندکه باب دانشگاه ها ومکاتب‌راکه سرا سرمحل اشاعهٔ فساد وترویج مارکیسزم والحاد است را مفتوح نگه داشته وبرای رژیمی که سراپا هیکل وحشت وتروراست چهره مترقی وانسانی می بخشند.

وبالاخره همین‌هااندکه اکثراً در ساحات مختلف کارهای اجتماعی دولت وسازمانهای جهنمی آن سهم فعال داشته ودرد سربزرگی را برای مردم وانقلاب اسلامی ببار میاورند.

اگر فرزند سرمایداری سهواً زندانی شود - کارمندان بزرگ خاد شخصاً به سفارش آن اقدام ینمایند وباموترهای‌شخصی‌خویش آن نازپرورده رابه منزلش‌میرسانند، چه‌افسران‌خاد درمقابل این‌عمل رشوتهای بزرگی دریافت میکنند ومهمانی های چربی صرف مینمایند.

ولی‌هزاران‌اند افرادیکه مانند ما وشما از سر ما وگر سنگی جان میدهند وخسکها وحشرات پوستهای بدن ایشان را خال کوبی میکنند، بیش ازیک لباس ژنده وناپاک باخود ندارند وسالهابدون تحقیق وداد رسی درکنج تاریک سلولها ودرعمق سیاه چالها میمانند وسرانجام ازقلت خون واز فرط پریشانی واندوه‌وعدم انرژی کافی ضعیف و بی بس شده وجان به جان آفرین تسلیم مینمایند.

و بی شمار است عدد دهقا نان وچوپا نها ی مظلو میکه از گوشه ها وپیشه‌های‌مختلف‌اسیرشده‌وسپس روسها جبراً آنها را پیشاپیش خوایشان قرار داده وبه عرصه های جنگ برده‌اند و در جریان جنگ‌ها ازپشت سرآنها را هدف قرارداده اند واکنون لاشهای‌شان کوه ها وصحراها رامتعفن ساخته ونهار چربی برای حیوانات وپرندگان لاشخوار گردیده است. چه آنهانمی خواهندبه هیچ نحوی با برادران مسلمان ومدافعین اصلی حقوق ایشان یعنی مجاهدین درگیرشوند.

وچه بسا دهقانان وکارگران مظلومی که از اطاعت ژریم انکارکرده واکنون در کشتارگاه های جمعی و گودالهای هولناک پهلوبه پهلوی‌هم خفته اند وتانکها وبلدوزرهای دشمن اجساد معصوم ایشان را قیمه قیمه نموده است.

ملاابراهیم که با یادمجاهدین گاهی‌بی خود می‌شد، سرش راحرکت داد وگفت: «برای فعلاً کافیست» ومتعاقباً خاموش‌شد. حرفهای او درمیان زندانیان شور واحساس‌خاصی پدیدآورده بود وکینهٔ‌زندانیان را در برابر روسها وسلاح استعماری ایشان «کمونیزم» بیشترازپیش داغ‌ترساخته‌بود.

همه دهقانان وچوپانان با یک صداگفتندکه اگراین بار رها شویم کسب و پیشهٔ خودرا موقتاً ترک میگوئیم وسلاح بردوش‌میگیریم وعملاً داخل صحنه میشویم و تا وجودیک سربازروسی درافغانستان‌بجهادمسلحانه ادامه میدهیم. وبیشک جهاد یگانه

راه نجات ماست .

روزها یکی‌پی‌دیگر میگذشتند ، وخورشید باستون باریک از نور که بادشواری های فراوان رنگ پریده ودرد رسیده دیوار پنجره‌را می پیمود وبدرون راهمیافت، سهم‌مارامی‌بخشید. وپس‌از توقف کوتاهی درسرزمین درد و تنهائی با سیاهی شب سترده می‌شد . هیهات که این فرشتهٔ زیبائی ومهمان بی‌قرار ، بالوریکه درکف دارد ،ازقلب ظلام‌می‌درخشد وبایک جلای‌آنی‌بجهان‌پرتومی‌افگندوسراسیمه دوباره در آن پردهٔ ضخیم محجوب می‌شود . گوئی که اودرین جهان محرمی‌ندارد .

شبهای بعدنامهٔ ازماه هم‌رسید که باقوس نورواشعهٔ سردی بمسافرت آغازنموده است ، ولی‌هنوز ازپنجال دیوسیاهی رهائی کامل نیافته است‌تا باشمع‌کوچکش راهی‌دیار پروانه گان گردد وبه‌عاشقان‌سیمایش چهره‌نمایاند وبگمگشتگان بادیه هاوطریق پیمایان صحراها تحفهٔ ازنور عرضه کند .

اما ازستارگان خبری نبود ، تصورکنی آنها ازکاروان عقب افتاده اند ؛ قندیل هائیکه‌شبانگا هان‌برشهر آسمان پرتومیافگندند وبنده بتماشای ایشان می‌نشستم‌وازدرخشش‌وچشمک زنی‌هایشان لذت‌می‌بردم وبا ارزیابی حرکتشان‌گوسفندانم‌رابه چرامی‌بردم.

آری : صدفهای آسمانکه با زیور در خشش وجلا درپهنهٔ بیکران فضارحل قیام گزیده بودند. ودرصدها قطار ، اشکال وصورتهای عجیب وغریبی ایجاد نموده‌اند ؛ اشکال سه بعدی - چهاربعدی وغیره گمان بری که علمای هندسه ازمطالعهٔ آن‌هابنیاد هندسه راگذاشتند . ضمناً حلقه های خورد وبزرگ ستارگان مارا بیاد نهاد هاوشبکه های‌السالی‌میاندازددرداخل تشکیلات منظم بکار مصروف اند . چه آنهاهم در بعضی خواص با ما شریک‌اند وتنهائی راتحمل‌ندارد واز اتحادیه های‌خویش‌کوچه های نوری وراه روهای شیری می سازند . ولی اسفاکه با آنهمه جلاو پرتواز ورود بداخل حجرهٔ تنگ وتاریک‌ما عاجز بودند وحتی سلامی هم نفرستادند تاآنکه باز روزی از سربام و دامن صحرا بتماشای ایشان بپردازم .

روزها وشب ها تحقیقات‌ادامه داشت ، و هر کسی سهم خودرا از لت و کوب بر می داشت . حرفی دگری وجود نداشت ، جزآنکه بپرسند چه وقت قطعه را رها کرده بودی ؟ و چه سلاحی به مجاهدین تسلیم دادی ؟ همه حرف‌ها گنده و فرسوده شده بود . مردم از شنیدن حرفهای بی‌روح ، تکراری‌وعوام فریبانه عمال روس سخت خسته شده‌بودند و باهمه وعده های چرب و میان تهی ایشان آشنائی کامل حاصل کرده بودند و عکس آن‌را تصور می کردند . غلامان روس هم در یک خلای فکری ، اضطراب و جهالت سنگینی بسر می بردند . زیرا دگر آنها وعدهٔ نداشتند که بمردم عرضه کنند . و خود هم از اقدام عجولانه و وابستگی ننگین ایشان به رژیم سخت‌دلریش و پشیمان بودند . چون آنها این بردگی را به امید عیش و طرب فردای آن پذیرفته بودند و اکنون کشور بر ایشان زندانی بیش نبود آنها از ترس از محوطهٔ قطعات برآمده نمیتوانند وهمه مستی ها و عیاشی ها ایکه در سر می پرورا ندند اکنون رویائی گشته است غیر قابل تطبیق .

گرگی در لباس چوپان

مستنطقین بد نام که با ادامهٔ اینهمه لت و کوب و زدن و بستن کاری نتوانستند از پیش ببرند و نتیجهٔ جز رنج وکسل بدست بیاورند - به تکتیک دگری روی آوردند که دقیقاً (کا - جی - بی) در دسترس ایشان قرار داده بود :

روزی زندانی ای با سرو روی پندیده و چهره عبوسی به سلول ما آورده شد و حین ورود بدروازهٔ سلول، با دکهٔ سختی بدرون افکنده شد .

ملیشا های محافظ با الفاظ رکیک و پوچ او را ملقب ساخته و میگفتند : « آیا کافی هست یا بیشتر هم توقع داری -بیا تانتیجهٔ اعمالت را بچشی . اینجا محل شما مرتجعین است . هنوز

کجاست باید در انتظار آیندهٔ تیره‌تری باشی . . . و غیره » چهرهٔ او کاملاً سیاه گشته بود ـ در جلد او خالها و داغهای عجیبی بنظرمی‌آید و واقعاً قلب بیننده را برحم و امیداشت و روان او را میآزرد . او شدیداً میلرزید و از پهلوئی به پهلو می تپید و از درد بدن شکایت میکرد و صداهای نحیف و پر سوزی سر میداد که مردم همه فکر می کردند که همین حالا از زیر دنده برقی رها شده و شب ها درلت وکوب بسربرده است. اما این صداها و حرکات و تمام این تپیدن‌ها و بهم خوردن هاتظاهری بیش نبودو ازیک پلان‌مرموزودسیسه‌شوم‌حکایت داشت که برای بدام کشیدن زندانیها بکار میرفت .

او یک زندانی مصنوعی بود و برای فریب دادن زندانیها بدلش را دوا زده بودند ـ تا زندانیها او را نشناسند و از ملاحظه منظر تراژیدی آن بسوز آیند ، با او درد دل کنند و راز های خود را بگویند .

وبیشک عدهٔ از زندانیها شکار این غلط فهمی سنگین‌شدند . هنگامیکه او پهلو میخورد و با تظاهر به الم صدا درمیداد ، همگی زندانیان بدور و بر او جمع می‌شدند وکسانی بحال او آه می کشیدند و عدهٔ هم به‌عاملان این تراژیدی ، نفرین نثار میکردند ووعدهٔ انتقام می دادند . ولی اوهمه این وقایع را ضبط می کرد و همه این حرفها را یکایک‌برمی‌شمردو چهره ها را تشخیص میداد .

درآن سلول جمعی از بیسوادان گردآمده بودند وتنها کسیکه پسانها معلوم شد کمی سواد دارد ، شخصی بنام ملا ابراهیم بود که گاه وبیگاه زندانیان را با حرفهایش تسلی میداد وآنها را از احساسات باز میداشت .

زندانی تازه وارد خود را ملا عارف معرفی کرد که‌گویا سابقاً فرمانده گروپ کوچکی از مجاهدین بودهوبعدها در پی یکی از درگیریها دستگیر وبعد از لت و کوب فراوان بدانجا منتقل شده بود .

اوگاهی به‌نصیحت می پرداخت و زندانیها را تسلیت می‌داد و ورود شان را بزندان افتخارقلمدادمی‌کرد . وگاهی مکارانه می پرسید : « شما یک دگر خویش را خوب می شناسید که اینقدر آزادصحبت‌می‌نمائید ؟ بسیار محتاط بوده باشید که مبادا فردی‌از پولیس مخفی « خاد » درین میان باشد و بعضی اوقات لهجه بدل می کرد و چنین میگفت : « مؤمن از هیچ حادثه نا هنجاری نباید ترس‌داشته باشد ـبیائید آزادانه درد دل کنیم .

حال‌ما بیشتر ازین بدنمیشود . اگر روس‌ها مارا بکشند باکی ندارد زیرا ما حق ایشان را ادا نموده‌ایم . . . » و درینحال نالش میکرد و آه و فغان سر میداد و گاهی بیخود می شد .

ملا عارف مزدور که خود را بعاریت بدین‌نام منسوب ساخته بود ـ جاسوس‌خطرناکی بود که‌درچهره‌مجاهد و قبای ملا پنهان شده بود . اوچند روز در سلول ما باقیماند و هر روز باآه واویلای فراوان قرار ما را برهم می‌زد .همه زندانیها مصروف مداوای او بودند خصوصاً ملاابراهیم مظلوم که سر انجام قربانی دسایس شیطانی او شد و در جال عنکبوتی او اسیر گشت و سر انجام به پنجال خونین مرگ مبتلا شد و حیات بممات سپرد .

بعد ازدو روز توقف در میان‌ما ساعت نه بجه شب دو نفر سپاهی وارد شدند وبا خشونت صدا زدند ! « ملا عارف چی کسی است ؟ » او باحیله جواب داد : « ملاعارف من هستم » آنهاگفتند ! « نازدانه چقدر آرام‌گرفته ای ـ بیاکه درشعبهٔ تحقیق‌تراخواسته اند . » بعداً او را خارج کردند وچند سلی هم بروی او کوبیدند وبا قهر ساختگی او را بردند . گو این همه حرکتهای قلابی وقهر های مصنوعی بخاطر آن بود که اعتمادزندانیان‌را راجع بوی‌کسب نمایند وبعد بتوانند معلومات مفصلی از زندانی ها بدست بیاورند . درحالیکه او یکی‌ازکارداران همان شعبه جهنمی بود . او به شعبهٔ

تحقیق نرفت . بلکه‌به شعبهٔ آمرسیاسی زندان وشعبات مشاوران روسی رفت وتمام آنچه را که گرد آورده بود ـ تحویل آنان داد وساعتی خستگی‌های دو روزه اش را رفع نموده و شب را در همان جاسپری نمود و فردای آن دو باره بسلول آورده شد و عساکر آنرا باسلی و لگد به درون افگندند وبعددر رابستند .

مصیبت تازه آغاز میشود :

اینبار ملا عارف آنقدر داد و فغان و شور و غوغا بر پا کرده بود که گمان بری صد ها زخم برداشته وده ها ضربهٔ شمشیر به بدنش اصابت کرده بود . او به چیغ فغان سبک شغالان را بخوبی اقتباس کرده وحقا که بر آنها هم سبقت جسته بود .همه زندانی هابدور او جمع شدند واو را در آغوش کشیدند . کسی سر اورا می مالیدوکسی پای وبدن اوراوملا ابراهیم که درین وقت سخت .تالم شده‌بود نزدیک آمد وسراورادرآغوش گرفت وپیشانی اورابوسید وبعدبسخن آغاز کرد :«فرزندم باکی ندارد که تو امروز تعذیب می‌شوی والم می کشی خداوند جل‌جلاله ترا پاداش عظیم خواهد داد . تو قهرمان مردی‌که از ناموس اسلام‌وکشوربدفاع‌پرداخته ای واکنون بخاطر آن ستم‌بر تو روا می‌دارند. تو مانند شیری هستی که اگر سر انجام این روباه صفتان بر تو غلبه کنند و بحیات نازنین تو پایان دهند وصوت حزینت را در گلو خفه کنند ولی هرگز نخواند توانست‌اسم شیری وافتخار جاودانی ات‌را بربایند . . . وغیره .» **ای‌صداقت‌بر تو رحمت از توزحمت دیده‌ام .**

ملا ابراهیم مظلوم با قلب مصفا و عشق بی ریا به اسلام و انگیزهٔ عطوفت‌به همنوع وهم‌میهن، به تسلی او پرداخت و با صدق و سادگی این روباه مکار را به کرسی شیر نشاند و این جانی را لقب مجاهد داد ـ تا لحظه درد ساختگی اورا تسکین دهد .

ملا ابراهیم تا آنحد تحت تاثیر احساسات رفته بود که دگر قادر به کنترول حرفهایش نبود و هر آنچه از جنایات رژیم میدانست بی پرده و بی حجاب سرازیر کرد و بعد دل یخ کرده بگوشهٔ نشست . حرفهای او همه زندانیان را مبهوت ساخته بود . همه کس از حزن لب بسته بودند مصیبت عجیبی بر فضای سلول سایه افگنده بود ، حتی که آنروز همگان بی نوا نشستند و از تلخی کام لقمه بدهان نبردند .

هنگامیکه ملا عارف مشاهده کرد که همگی غرق غصه و اندوه اند و هیچ فردی لب بسخن نمیگشاید آهسته آهسته پهلو خورد وسر را بالا کرد . و با نالش و زوزهٔ فراوان صدا نمود : « برادران مجاهد ! چرا تا این حدخاموش اید ؟ مگر حادثهٔ ناهنجاری رخداده است ؟ اگر سکوت و اندوه شما بخاطر درد وسوز من است ، ازین ناحیه باکی نداشته باشید چون رزمندگانیکه با روحیهٔ انقلابی وارد معرکه میشوند ، با راحت و سکون وداع می‌گویند وچنین‌صحنه ها را طبعاً در انتظار دارند . حالا من افتخار دارم که بخاطر اسلام و آزادی میهن اشغالی ام مشت و لگد میخورم و جمجمه ام خرد میشود و این راه را تا چوبهٔ دار ادامه میدهم شما خوب بدانید که من یک اخوانی سابقه دار هستم و با رهبران مجاهدین ساعت ها بصحبت نشسته ام و دستور گرفته ام و حالا بخاطر همین ارتباط با قمچین بیداد و ستم بسته شده ام . و ممکن است بزودی کشته شوم . خوب است که شما بیسواد هستید ومانندمن‌ملا وتحصیل کرده نیستید .شا ید دولت شمارا لت و کوب زیاد نماید اما نکشد . ولی وای بحال من« که جلادان بی رحم با چهره ها ی هولناکشان هر لحظه انتظارم را می کشند . »

یکی از محبوسین با بی صبری گفت :

« آقای ملا ابراهیم مانند شما باسواد و تحصیل کرده اند و اوهم به اخوانی ها ارتباط نزدیک دارد و چند بار به پاکستان رفته است . »

ملا عارف مزدور با شنیدن این

کلمات فوق‌العاده خوشحال شد و دانست که شاید اورا بخوبی بدام بیاورد و سراسر رازها و خصوصیاتش را کشف نماید. ازینرو فورا صدازد!

«مولانا ابراهیم صاحب‌شما هستید؟»

ملا ابراهیم جواب داد! بلی.

ملا عارف با تملق وچاپلوسی شروع بسخن کرد وگفت: «خوشحالم که صاحب دوست خوبی شده‌ام، اوهم مانندمن‌آدم چیز فهمی است، دگر همراز خوبی پیدا کردم. بخداسوگند که‌از نداشتن مصاحب و همراز مناسبی بستوه آمده بودم. تمام آلام ورنجهای من در یک پله بود ودرد تنهائی ام درپلهٔ دگر. مولاناصاحب لطفاً به نزدیک من بنشینند و لمحهٔ باحرفهای لذیذ وذی قیمت خویش روح‌رنجوروغمزده‌ام‌راسرهم‌بگذارید.»

ملا ابراهیم بیچاره‌هم بنزدیک اومی نشیند وبدرد دل آغاز میکند. اوفردی‌راستکار وصادق‌بود وبحرفهای مز ورانه او دل باخته بود خاصه آنگاه که شنید او ملا ومجاهد است و درجریان جنگ اسیر شده است.

او دگر هیچ چیزی نداشت که‌ازآن ملحد بی رحم دریغ نماید حتی جان شیرینش را. ملا ابراهیم صبح وشام او را احوال پرسی مینمود و با او صحبت می کرد. رفاقت آنها تاآنحد ارتقا کرد که بی یکدیگر نان نمیخوردند تا آنکه دوروز بعد بازدو سپاهی بسراغ ملا عارف آمدند و او را با همان شیوهٔ قبلی بردند.

ساعتی نگذشته بود که چهار سرباز خشن وغضب آلود در را گشودند وملا ابراهیم راجویا شدند. ملا ابراهیم لرزهٔ تندی کرد و آه سردی کشید وفوراً پی برد که داستان ازکجا آغاز شده است.

او قبل آنکه مارا ترک بگوید گفت: «برادران مظلوم واسیر! من شکار سادگی وخوش باوری خود شدم و اکنون بخوبی میدانم که بکجا خواهم رفت. مگر شما از سرنوشت من وامثال‌من‌عبرت‌بگیرید. وبعد ازین گول چنین روباه های مکار ودسیسه ساز را نخورید. «به امید دیدار» اما بیقین میدانم که دگر دیداری بوقوع نخواهد پیوست. لذا شماراتا یوم‌لقای آخر بخداوند قدیر میسپارم.»

همگی ایستاد شدیم وبگریه آغاز کردیم وازشانه وبازوهای ملاابراهیم محکم گرفتیم که آنرا نبرند اما عساکر باقنداق تفنگ زندانیان‌را پراگنده کردند وبجاهای خود نشاندند وسپس به ملا ابراهیم گفتند: «بیاآقای‌اخوانی‌ماهم اخوانی بودیم چرامارا یکبار برهبران خود معرفی نکردی؟»

بعداً اورا خارج کردند. حالا تعداد ما به هفت نفر میرسید، زیرا ملا ابراهیم شخص سومی بود که سلول ماراترک گفت وعاقبت باعشق شهادت دیر شقاوت راپدرود گفت.

بلی او به رفیق اعلی پیوست وروح‌گرامی‌اش‌آسمانهاراپیمود وبدون مانع وارد عرش معلی شد وپیام کار زار رزم آوران وستم دیدگان را به مراجع تقلید ورزم سالاران قافله‌توحید تحویل‌داد. پیامی که‌بوی‌عشق‌وصدای استمرار و اسوهٔ استبصار بهم داشت وباسازش واستحقارونکبت‌واستحمار سر ستیزه برافراشته بود: **من المؤمنین رجال صدقوا ماعاهدوا الله**

یک قاصد وچند پیام

بیشک ملا ابراهیم بهریکی‌پیام جدا گانهٔ داشت: پیامی به یونس(ع) پیامی به ابراهیم وموسی(ع)وپیامی‌به حضرت‌سرور کاینات(ص)وپیامی‌هم به حسین(رض)وحمزه(رض)وتمام‌رهروان طریق شهادت.

اوبه یونس‌میرودوندادرمیدهد!

ای یونس! ای پیغمبر عزیز! توکه ماه ها در بطن ماهی بسربردی ورنج تنهائی وقید اسارت کشیدی: بدان که هزاران را همیان تو درقاب سلول ها وقعر سیاه چالها که تیره تر از بطن ماهی وسیاهی اعماق ابحار است بسرمی برند وآه مظلومیت‌وطنین بی نوائی ایشان را جزآفریدگار یکتا کس نمیشنود. ای‌ابراهیم عزیز(ع)! ای مشعل فروزان توحید! که شمع افر وخته ات تا ابد هادی پویندگان

صراط توحید است وکنون جای‌وجود ندارد که صوت گرامی‌ات‌طنین نه‌افکند وقلبی سراغ ندارد که اسم نازنین‌ات درآن نقش نبسته‌باشد ، وتواین‌افتخار رااز آن‌جهت نصیب‌شدی که‌بارشادت ودلیری وشجاعت به دستهٔ بتان یورش بردی‌وباتبر تیزقامت سروقامت ایشان را درهم ریختی وبا متانت واستواری لهیب آتش را لبیک گفتی-بدا ن که فرزندان تو اکنون درآتش هولناکتر از آتش نمرود میسوزند و توپهای بی‌ایم -۱۳، بی- ایم - ۲۱ وبی- ایم ١٤ وبمب‌های‌ناپالم‌وجود های‌نحیف ایشان را به عمق زمین فرو می‌نشاند وذره ذره میساید وبگرد با د فضا میسپارد تادرپهنه‌پیکران کیهان‌متلاشی شوند .

ای‌موسی(ع)! ای‌فرماندارسینا! وای خالدار من وسلوی !

شنیدم که فرعون‌و ملاء‌نگون لسارش قوم ترا با سنگدلی وقسا وت تعذیب میدهند و اطفا ل ذکورایشان‌را بمرگ‌محکوم می‌کنند؛ اینک آیا میدانی که تاریخ قبطوبنی اسرائیل رو به عقب نهاده و اینبار بالجام‌گسیختگی ودهان پاره‌گی از مرز های قفقاز و آسیای‌میانه سر بر آورده وبمأوای فرزندان تو راه‌گشوده است. ولی بایک فرق که فرعونیان‌بلندقامت وسفیدچهره وسیاه چشمان مصردرقیافه عبوس وچهره قرمز گونه و چشمان آسمانی و موهای زرد رنگ و هیکل ناپسامان‌ودیوگونه روسی‌های وحشی حلول کرده وبا آئین خشونت ودریدن ورسم زیانکاری وجفا کالبد می‌تراشند وجمجمه خرد می‌کنند. اگر آنجا برای جلوگیری از ورود تو تنها هفتادهزار طفل ذکور بی جان شد اینجا تاکنون بیش از یک ملیون نفر شهد شهادت سرکشیده‌اند . و آخرین‌رمق هستی از گوشت پاره های ابدانشان افسرده و خاطر شکسته رخ بفلک نهاده است .

ای محمد بن عبدالله ﷺ ! وای برگزیدهٔ خدا ! ای تاج افتخار انبیاء که وجودت‌مباهات‌قاب‌قوسین اوادنی است ! تو که بخاطر دعوت بسوی خدا راه صعب هجرت پیمودی ؛حالا بدان که امتان ولشکریان تو بالغ بر چهار ملیون نفر آواره از میهن دارند .اگر انروز تنها اطراف مدینه خندق بود. امروز ٦٥٠ هزارکلومتر مربع سرزمین پیروان افغانستانی توبه خنادق قتال علیه کفرمبدل شده‌است. اگرآنروز جنگ‌احزاب بااشتراک‌بیش از دوازده قبیلهٔ عرب‌علیه نهضت نو پای تو براه انداخته شده بود ،امروز پیمیان‌وارساتمام نیروی خود رابرای جلوگیری ازتداوم راه توعلیه‌فرزندان تو سازمان داده اند .امروز بی‌شک پیروان‌راستین تو فوغ آتش‌بکف‌گرفته اند ؛ واقعیتی که ذات مبارک تو چهارده قرن قبل‌بازگو کرده بودی . شتاب بسوی سنگرها اینک داستان سادهٔ نیست که هرکس از آن سخن براند . آری ،تنها و باز هم تنها همین طلایه داران‌دین ومناضلین بی باک ووقیان ناموس مکتب تواندکه بکف زورق فولاد پوشیده اند و این شرارهٔ فروزان واین قبس را در قبضه نگاه داشته اند .

ای حمزه سیدالشهداء ! ای تاجدار نبرد احد که جگرت را غلام مشرک ، پاره پاره‌کرد وهند دختر عتبه بقصد انتقام و از فرط کد ورت‌آنرابگردن‌آویخت . ای‌حسین (رض) ! ای‌نواسهٔ نازنین پیامبرکه از تائیداستکبار و حکومت بیداد وستم سرباز زدی وبا یزید وهم آخورانش شعارمبارزه سردادی وتاصحرای‌سوزان کربلابه استقبال‌شهادت شتافتی وسرت را یزیدیان بدنام ازتن جداکردند ؛ شماوملیونها شهید همگام شما بدانید که امروز درسرزمین بلا زدهٔ خراسان زمین تان هرروز سانحهٔ بمراتب درد آور تر ازسانحهٔ کربلا واحد آفریده میشود وکس‌قادر نیست که اجسام پاره پاره شهداء راتشخیص وشناسائی کند . ولی فرخنده تراز همه اینکه طوریکه شهادت تان میراث‌گرانبهای نسل های‌مسلمان‌دنیا ازآنروز تاامروز واز امروز تاپایان تاریخ‌است ، پیام تان نیز زنده و جاوید است و امروز

بعداز سیزده قرن ، هنوزشمع افروخته تان خاموش نشده است وهنوزشعارتان تازه‌گی دارد ودرحنجره ملیونها جوان بپاخاسته زمزمه میشود .

فقدان ملاابراهیم ومصیبت تنهائی

حالا ملا ابراهیم در میان ماوجود ندارد شخصیکه بابهترین نصائح قلوب ماراتسلی می‌دادودرحالات سخت مارابه صبروتحمل دعوت میداد . مدت یک هفته را درفراق ملاابراهیم سپری نمودیم . درخلال این مدت مستنطقی وبازجویی بهسلول ما قدم رنجه نفرمود گوآنچه راکه مطلب داشتند بدست آوردند و به بقیه نیازی ندارند .

قفس‌ها بازمیشود :

یکی از روزها حوالی ساعت یازده بجه روز ناگهان دروازه سلول گشوده شدوتعداد افسروسربازباچند جلد کتاب ضخیم واردشدند واسم ولد وعنوان تفصیلی هریکی‌را درج کتاب مزبور نمودند بعداً بمافرمان خروج دادند . دلهای‌مان‌ازفرط هیجان‌به پرش‌درآمده بود ومانند مرغیکه دراشتیاق‌رهائی خودرا بدرو دیوارقفس میکوبد ، بجدارهای‌سینه منقار می‌خارید وبدن پرس می‌کرد وبی‌صبرانه شگاف فرار می‌پوئید تاازتعب قرار رهائی یابد .

تعدادسرباز پیشاپیش ماحرکت می‌کردند وتعداد دردوجناح وعده‌هم درپشت سر مراقب احوال ما بودند تامبادا کله شقی ازین میان پابفرار بگذارد ویاسرباختهٔ بی‌باکی بجان افسری درافتد و انتقام ستاند . سر انجام به دروازهٔ خروجی محبس رسیدیم که آنجا تعداد نفربرهای نظامی وتانک درحال حرکت بنظرمی‌رسید که بیشتررانندگان وسرنشینان آنهارا عساکر روسی تشکیل میدادند . دربن‌حال یک افسر افغانی‌که از چاقی بدنش مانندمشک پندنده بودوچشم وبینی‌ودهن اوازهم فرق‌نمیشد وسر وروی‌اومانند توپ باسکتبال‌سطح‌یک‌نواخت‌داشت‌بمافرمان داد که:بداخل‌یکی‌ازنفر برهابنشینیم .

در آن نفر بر عدهٔ دیگری هم نشسته‌بودندکه بسان ما اسیر ومحکوم بنظر میرسیدند. هیچکس نمیدانست‌که سمت حرکت ما کجا است . زیرا بلا فاصله پس از سوار شدن ، ترپال ضخیمی را بروی مان کشیدند که‌از مشاهده مناظر بیرون هم‌محروم‌شدیم. حتی این ناجوان ها سوراخی راهم نگذاشتندکه مجرای برای ورود هوا بداخل موتر باشد . در موتر کرسی وجود نداشت . سیر حرکت موتر ها راه غیر معبد وپر مشقتی بود وهرگاه که موتر کنج وکپوری را عبور می کرد ـ مانند الاغ مستی خیز وجستی بهمراه داشت . حالا این ما اسیران بودیم که در هر « جتکهٔ » آن کله به کلهٔ هم میزدیم و حتی گاهی ازیک گوشهٔ موتر بگوشهٔ دگرآن پرتاب میشدیم . اگر ژورنالستی در آن‌صحنه وجود میداشت۔ حالا دگر در روزنامه جای برای مطالب دگر نمیبود و ستونهای آنرا مشمول شرح حال خود می ساخت . ولی افسوس‌که ما چونها طوریکه‌از نعمت‌سوادمحرومیم. زبان تکلم هم نداریم وحتی ازگزارش اصل واقعه هم عاجزیم۔ چه رسد به اینکه آنرا بزرگ جلوه دهیم . قافله در سیر خود به حرکت‌ادامه می‌داد تا آنکه شب‌فرا رسید وما هم‌به‌نزدیکی یکی از بزرگترین مراکز نظامی روس رسیدیم . جائیکه در دسترس آتش دفاعی پایگاه قرار داشت افسران‌روسی به قافله امر توقف دادند وتانکها را درچهار جهت موضع دادند . عساکر اکثراً از تانکهاونفر برها پائین آمدند ومصروف‌کندن مواضع دفاعی شدند عدهٔ از عساکر مشترک روسی وافغانی هم‌به پهره‌ومحافظت از ماما‌مور شدند

در فاصله‌های بیست کیلومتری ما شهرکی بچشم میخورد که قسمت های محدود آن برق داشت واز بقیه نقاط آن چراغ های خیره‌نفتی مانند اریکین ، شیطان چراغ و غیره بچشم میرسید . این شهرک تا حوالی ساعات ۸ بجه شب ساکت و آرام بود۔ اما رفته رفته با تاریک شدن بیشتر شب امنیت وسکوت خود را از دست داد . تبادلهٔ آتش کم کم

آغاز شد وهر آن شدت اختیار می کرد تا سرحدیکه پایگاه نزدیک ماهم مجبور بمداخله گشت وبا آتش افگن های سنگین ودور بردخود منطقه را تحت بمبارد گرفت و پیوسته نقاطیرا که مجاهدین آتش می‌گشودند هدف قرار میداد . منازل مسکونی مردم محل ومزارع ومواشی آنها همه وهمه هدف جنگی روس ها بود . آنشب شاهد چندین آتش سوزی بودیم که بلا فاصله پس از آتش‌گشائی روس ها بمحل صورت گرفت . سربازان روسی ایکه در اطراف ما به پهره مصروف بودند همه از خوف مجاهدین بخود میلرزیدندو پیوسته«باسمچ» ، «باسمچ» می‌گفتند وممکن در میان خود راجع بمجاهدین تبصره ها داشتند . ساعتها مبادله آتش دوام کرد ـ گاهی فیرها آنقدر شدت اختیار می کرد که گوئی « ز غر بریان میشود » و گاهی روبکاهش میگذاشت‌تاآنکه صبح صادق طلوع کردو به زدو خورد پایان‌داد گوئی که صبح صادق میانجی آنها بود و هر روز با طلوع خود نوعی آتش بس بر قرار می کر د . نتیجه این همه زد و خورد و کشمکش بر ما مجهول و پنهان بود ـ و ندانستیم که بر سر مجاهدین داخل پیکار و مردم بی دفاع منطقه چه آمد . ما هم با روشن شدن هوا ؛ به حرکت آغاز کردیم و جانب منزل مقصود که برما نا مکشوف و نا مقصود بود روانه گردیدیم. ساعتها بعد احساس نمودیم که قطار مان گولائی ها ی پرخم و پیچ را در دامان کوه سرتنعی می پیماید ـ سرعت و حرکت آن رفته رفته بطی تر شده میشو د ـ هر قدر که قطار ارتفاعات بیشتراپیمود بهمان اندازه سردی هوا محسوس تر شده میرفت ـ زندانیان دمبدم یکدگر را میپرسیدند ـ که این محل کجا و چه نام دارد و در کجا واقع است . چون هیچکدام جغرافیه‌نمیدانستیم از دادن جوابی و لو کوچک‌هم عاجز بودیم ـ دقایق بعد موترها متوقف شدند ، میشندیم دم قطار با مانع برف روبرو شده است ـ و با گذشت بیشتر از نصف ساعت راه دوباره گشوده شد و از سوراخ ها ی کوچک چشمان مان به چند ماشین برف پاک خورد و آنگاه دانستیم که محله ایکه قرار داریم کوتل سالنگ است ، زیرا از مردمان « کابل رو » شنیده بودیم که در ماه های زمستان کوتل سالنگ اکثراً پوشیده از برف است و بسیاری روزها در اثر بار ندگی و برف کوچ بروی ترافیک بند میشود . میغ همه جا را پوشانیده بود و توته های برف مانند پیله بزمین فرود میآمد ـ درین وقت آرزو می کردیم کاش مجاهدین در نزدیکی‌ها می بودند با استفاده از میغ و غبار بر قطار دشمن یورش می بردند و دوداز دماوشان بر میآوردند، اگر چه ما هم درین میا ن از بین میرفتیم . لحظاتی بعد قطار به دهانه تونل رسید و از آن بخیریت گذشت و اینک سراشیبی ها ی سا لنگ را میپیمودیم‌واز اینکه اتفاقی روی نداد خیلی د لتنگ و مایوس بودیم و تصور می کردیم که شاید دگر روی ده و قریه را نه بینم . ا ی کا ش مجاهد ین برا ی آزاد ی ما اسیرا ن دست بعملیات می بردند .

اتفاق جالب

تاکنون بیشتر ازنیمی سراشیبی پایان نیافته بودکه ناگهان درنزدیکی دم قطار صدای فیر های مهیب و وحشت ناکی شنیده شد وصفیرآن رعد گونه فضارا درید وحتی بر پردهٔ‌گوش های ما نیز اثر گذاشت . دره های تنگ‌سالنگ‌وصخره‌های‌سربفلک‌کشیدهٔ آن براین سرو صداها میافزود ویک صدارا چند صدا انعکاس میداد ـ فیرها آنقد ر زیاد شد که شنوائی هرصوت دیگر را مشکل و ناممکن ساخته بود همه عساکر از موتر ها و بیردیم ها وتانکها پائین شدند وسراسیمه عقب هرسنگ و تپه موضع گرفتند . بعضی از عساکر افغانی درمیان خود گوش بگوش می شدند و آهسته بیکد یگر می‌گفتندکه حتماً باید این عملیات را «پناه» ویا «گل حیدر» انجام‌داده‌باشد.

زیرا این ها بی باک ترین اشرار!! هستند . وهر بار که آنها به سالنگ بیایند راه را به خطر میاندازند . و بر تانکها و قطار های قوای دوست! یورش می برند . آنها تاکنون چندین مرتبه درین شاه هراه به قطارها حمله کرده اند و بر دولت خسارات زیادی رسانیده اند .

این درگیری اگرچه مدت بیش از پانزده دقیقه دوام نکرد اما نتائیج خوبی دربرداشت ـ هنگامیکه درگیری پایان یافت وقطاردوباره بحرکت درآمد، ما شاهد لاش چندین تانک و موتر بودیم که در میان شعله های آتش می سوختند ـ در دور وبرسرک هم خون زیادی بچشم میخورد که از اجساد عساکر روسی و افغانی بزمین ریخته بود . سربازان مزدور ازمشاهدهٔ این وضع آنقدر ترسیده بودند ـ که خون در رگهای ایشان خشک وروحیات ایشان بکلی ضرب صفرشده بود و اگرعملیات مشابه صورت می گرفت ، قطعاً یا رای مقاومت در وجود آنها سراغ نداشت .

قطارآهسته آهسته حرکت میکرد تا آنکه بدشت های هموار شمالی رسید . حدود ساعات دوبجهٔ ظهر به محلی که می گفتند « پل عبد الله برج» نام داردرسیدیم . زمین های این محل تماماً ذریعهٔ تانکهای روسی شخم زده شده بود ـ تاکستانها بکلی نابود شده بود ـ بسیاری از منازل نزدیک سرک شکسته و ریخته و بی سرنشین بنظرمی رسید . درتمام تپه هاونقاط حاکم این محل تانکهای روسی مستقر بودند و میل های ایشان از دور بچشم می خورد . آثاری از باشندگان اصلی محل هویدا نبود .

به نظرمیرسیدا اکثر آنها پس از استقرار نیرو های وحشی وجنایت پیشه روس خانه و کاشانه ایشان را ترک کرده و به پاکستان هجرت نموده بودند.

این نکته نباید از ذهن به دور انداخته شود که هنگا میکه از شمالی عبور می کردیم در نزدیکی های سرک پخته بته سبزی و جود نداشت . خانه های نزدیک سرک از اساس ویران شده بودندوتمام درختان الی فاصله ۵۰۰ متر و یا بیشتر از ریشه قطع شده بودند وباغستانها و اراضی زراعتی به جزیره تبدیل شده بود . در دو طرف شاهرائیکه شمالی را عبور می کرد لاش های بی شمار عراده جات ، تانگ و بیرديم جلوه می کرد که در طی نبرد های چند ساله تخریب شوه و از کار افتیده بودند . گویا روس هااین همه اقدامات را برای نجات قطارهای خود اتخاذ نموده بودند ـ زیر این باغستا نها و درختان غلو پناگاه خوبی برای عملیات مجاهدین علیه روس ها بود وراکت چی ها ی مجا هد با استفاده از پناه درختان تعداد کثیری از تانکها و عراده جات دشمن را شکار نمو ده بودند . روس هابدون توجه با آنکه صد ها و هزار ها خانواده در آمد اقتصادی خودرا از دست خواهند داد دست به ویرانی و تباهی این باغستا ـ نهای سر سبز و انبوه یازیدند . ونا گفته پیداست که زمین های شمالی زر خیز ترین و پر حاصل ترین اراضی کشور ما را تشکیل میدهد .

حوالی ساعات چهارونیم عصر قطار مابه خیر خانه مواصلت نمود . قسمتی از تانگها و موتر ها به قرار گاه بزرگ روس ها در خیر خانه رفتند و بقیه موتر ها ی حامل اسراء و اختطاف شدگان روانه ریشخوروقرغه شدند .

بمجرد رسیدن بدروازه فرقه ریشخور ـ به تانگها و موتر ها فرمان « ایست » داده شد مدت بیش از بیست دقیقه قطار در پیشروی «نظام قراول » به انتظار وادار شد تا آنکه اجازه ورود بداخل فرقه موصول شد.

عساکر در هر سو با تفنگ های خود کار کلاشنکوف کشیک میدادند ـ بام و دیوار و بالا و پائین و درون و بیرون همه جا بموضع بود درتمام تپه های اطراف وجوارتانگهای غول پیکر دفن شده بودند که فقط میل و « کلاه گک » آنهاجلوه گر ا نظار بود . هنگام ورود بداخل محوط فرقه ما را پیشروی در یکی

از پارک ها و پائین نمودند و بلا درنگ بسوی زندان قرغه بردند ـ شرایط این زندان کمتراز زندان قبلی نبود مختصراً باید یاد آور شد که ده روز طول کشید تالیست‌های ما تکمیل شد و میعاد توقف مان‌درین زندان بپایان رسید و روزی موترهای زیادی در مقابل زندان آمده و توقف نمودند و همزمان با توقف آنها دروازه زندان بروی مان گشوده شد عساکر و ملیشه ها ما را بدرون آنها رهنمائی کردند .

قطار موتر ها راه میدان هوائی بین المللی کابل (خواجه رواش) را در پیش گرفت . درین فاصله راه پس از پانزده بیست دقیقه پیمود ودر قسمت غربی میدان جائیکه بیشتر هلیکوپتر های نظامی قرار دارد توقف اختیار کرد . اسیران را از موتر ها پائین کردند و به شکل صفهای منظم استاد کردندوبعداً مارادرداخل ده گروپ تقسیم کردند اسم ولد هر یکی را میخوانند و بعد وی را به گروپ متعلقه اش فرا میخوانند ـ بدبختانه در گروپیکه حالا قرار دارم هیچ یک از رفقای زندان و هم صحبت های سابقه ام وجود ندارد. افرادیکه با آنها خوی گرفته بودم و از صحبت های ایشان لذت میبردم و در معاشسرت با آنها تنگی احساس نمیکردم و در اثر صحبت های گرم و دوستانه آنها همه رنجها و مصائب تنهائی در سلول و قید و اسارت را بفراموشی می سپردم .

هلیکوپتر ها بغرش در آمدند و چرخها یشان مانند « فرفرک » دور میرد ـ هر یک از گروپها بسوی هلیکوپتر مربوطه حرکت کردند ـ و پس از لحظاتی در فضا اوج گرفتند .

مسافرت فضائی برای من که تاکنون در سفیدار بالا نشده بودم و فن درخت برآئی را چندان بلد نبودم پدیده بود تازه و تعجب آور . آنهم مسافرت دراوجنای آسمان و درجوف هلیکوپتر جائیکه مانند کبوتر در فضا ملاق میخورند و « نخره » می کنند و سر از راه غرور پائین می نهند و دم از فرط نخوت بالا میگیرند وگاهی به جناح خم میشوند و گهی در شوق ملاق پرسلف می زنند ضربان قلب بحد قابل توجهی بالا رفته بود و هر بار با هبوط و صعود طیاره دل‌گم می کردم حدود تقریباً نصف ساعت را در فضا سپری کردیم ـ جائیکه سالیان سال در آرزوی عروج به آن سودای پریدن و پرنده شدن را در سر می پروراندیم . هنگامیکه هلیکوپتر مان بزمین فرودآمد نشانه ازمیدان هوائی به مشاهده نمیرسید ـ جز از چند پارچه زمین زراعتی که بمیدان فرود اضطراری طیارات هلیکوپتر اختصاص داده شده بود .



فرماندهان آگاه جهاد تعلیم و تربیت نسل انقلاب را فراموش نکرده در مناطق آزاد کشور دست به تأسیس مدارس زده اند

****

افسرانیکه در هلیکوپتر با ما سوار بودند و مراقب کارهای مربوطه ما بودند ـ لیست مارا فوراً به افسران محل تحویل دادند ـ و بعد از مکث کوتاهی خود با هلیکوپتر های مزبور بر گشتند . افسران و سربازان مقیم آنجا ما را فوراً به پارکی هدایت کردند و از آنجا برای مان یونیفارم نظامی توزیع کردند و فوراً بما امر کردند که لباس مان را عوض کنیم و ریش ها و سبیل‌ها و موی سرهای مان‌را بتراشیم. دقایق‌بعد فوراً مارابه پوسته های اطراف قرار گاه مزبور گسیل داشتند و همان روز به پیره و گزمه آغاز نمودیم .

باقی دارد

درمیان کاریز

دو کتور محمد طاهر صدیق

این واقعه‌درجوزای سال ۱۳٦٤ دریکی ازقریه های شمال کابل اتفاق افتاده وبیان حادثهٔ است که‌نه‌نفر مجاهد با راکت به دوتانک روس حمله کردند. درنتیجهٔ برخورد رویاروی دونفر مجاهد شهید شدند ، دونفر دیگر شان‌که یکی از آنها در بازوی چپ زخمی برداشته بود با پالین‌شدن در چاه خود را نجات دادند . پنج نفر دیگر محاصره را شکسته از قریه برآمدند .

شریفـ وحید برادرچه شدند برادران دیگر ما ؟ خوب ببین که معلوم میشوند یا نه ؟

وحیدـ هیچکس معلوم‌نمیشود فقط دودی رامی‌بینم که‌ازتانک‌سوختهٔ‌روس بالاست‌ازگرد وخاک بمهای روس‌قریه معلوم نمیشود ـ صدای مهیب‌چندلحظه پیش از انفجار بم ناپالم روسها بود قلعهٔ ما در اثر بمباری چپه شده واز چوب‌های سوخته دودوآتش بالاست.

شریف ـ خدا سر هفت نفر دیگر ما خیر کند آنها دوفیر راکت داشتند که یکی آن به تانک روس خورد و آنرا شعله ور ساخت .

وحید ـ مرمی دومی راهم‌فیر کردند معلوم شد که به هدف نخورد تانک روس فرار کرد ومی شنوی که هر طرف فیر میکند . همین تانک چند لحظه پیش قلعهٔ پائین را به‌توپ زد.

شریف ـ نفس (زنان وباآواز پریشان) باز خوب ببین اگر از میان دود وخاک برادران دیگر مامعلوم شوند.

وحید ـ نه برادر ، هیچ درک شان نیست خدا کند خیریت باشد،از بالا طیاره ها واز پائین تانکها وقوای پیادهٔ روس وحشیانه عملیات دارند اگر آنها نیایند ، خوب است که خود را گوشه کنیم سخت است که آنها میتوانند ازین آتش بگذرندوپیش ما بیایند . باز چه میفهمند که ما کجا هستیم .

شریفـ خدا مهربان است چند لحظهٔ دیگر هم صبر می کنیم ـ خدا کند که برسند .

وحید ـ بفکر من ممکن نیست که آنها بتوانند این جا بیایند ـ چرا که ما از دوطرف راه بالای روسها حمله کردیم تانکی که طرف ما می آمد آنرا برادر ما احمد زد ـ تانک دیگر خطا خورد ـ همین تانک خطا خورده غرش کنان بطرف آنها رفت ـ شاید آنها خود را عقب کشیده باشند .

شریف ـ بم دستی هم نداشتند ـ فقط چهار نفر شان کلشنکوف داشت .

وحید ـ ببین تانک دومی طرف ما دور خورد . به تیزی می آید مشکل است که از مرمی های آن بچ‌شویم.

شریف ـ خدا نگهدار است دیگر سیل نمی کنیم که دشمن مارا نبیند ـ این دیوار هم بلند نیست .

وحید ـ خیر چطور کنیم ؟

شریف ـ ما که ازین باغ هم حالا برآمده‌نمی‌توانیم‌چراکه ازچارطرف در محاصرهٔ دشمن هستیم نمی شنوی که از بیرون باغ صدای (دوی دوی) می آید روسها هستند زود خود را پنهان کنیم .

وحید ـ بگذار که پیاده های روس بیایند ما هنوز دو شاجور مرمی داریم می توانیم چند تا دشمن را مردار کنیم .

شریف ـ اگر پیاده روس ها از تانک زود تربرسند خوب لیکن تو میدانی که‌تااول‌تانک نیاید ، پیاده نمیآید .

وحید ـ راستی اگر تانک بیاید ما زاراست . می شنوی برادر تانک به‌سرعت میاید اگر راکت میداشتیم پروای ما نبود، لیکن با کلاشینکوف مارا زنده میگیرند .

شریف ـ خیر، برادرزود بگوچه‌کنیم؟

وحید ـ برادر چارهٔ نداریم اگر در تاک‌باغ می بردیم شاید می‌توانستیم در زیر تاک ها خود راپنهان کنیم ، امادرین باغ نمی‌شود که پنهان‌شویم؟

شریف ـ فقط یک راه داریم که در چاه‌پائین شویم چاه‌در چندقدمی‌ماست

وحید ـ خوب‌گفتی برادرچاه‌کجاست؟

شریف ـ در چند قدمی ما در کرد پائین ، طرف راست .

وحید ـ بدو برادر که تانک معلوم می شو د خدا کند که وقت پائین شدن در چاه ازتانک ما را نبیند .

شریف ـ هوش کو برادر که جلایش سلاح ما به چشم شان نخورد .

وحید ـ سر چاه رسیدیم اول من پائین می‌شوم‌وبه‌دنبال‌من‌توپائین‌شو. لیکن به بسیار احتیاط پای بمان که چاه بسیار چقر است .

شریف ـ در تاقچه ها پای بمان اینه اینه رسیدیم . خوب است که در روشنی آفتاب می توانستیم دوطرف چاه را ببینیم .

وحید ـ روسها حتماً مارا می پالند احتیاط کن که از بالا مارا نبینند اینطرفتر بیا آب کاریز طرف قریه جریان دارد . از همین جا تا قریه تقریباً دوصد متراست وتا آنجا چار چاه کنده شده که یکی آن از کنار راست قریه پائین می گذرد .

شریف ـ خداکند که مجرای‌آب باز باشد و ما بتوانیم خم خم در میان آب خودرا تا چاه دوم وسوم برسانیم.

وحید ـ توکل بخدا .

شریف ـ وحید برادر احتیاط کن که ازبالا دشمن نبیند .

وحید ـ روسها که این جا را بلد نیستند لیکن افسوس که از قریهٔ ما ملیشه هم با آنهاست .

شریف ـ از بالا صدای گپ می آید فضای چاه روشن وتاریک می شود حرف می زنند مبادا پائین شوند خصوصاً ملیشه پائین نه شوند .

وحید ـ نشان پای ما بالای چاه نمانده باشد ؟

شریف ـ نه‌به چاه‌پائین شده نمیتوانند آنها خود را بخطر نمی اندازند زیرا میدانند که مرگ شان در چاه حتمی است . اما در چاه گاز یا دینامیت استعمال کنند ، چطور خوا شد ؟ زود شو طرف پائین چاه برویم .

وحید ـ خوب زودشو. من پیش‌میروم تو از عقب‌بیا که مجرای آب بسیار تنگ‌است.

شریف ـ باز حرف می زنند (صدای فیر سوی داخل چاه) .

وحید ـ زود شو که پیش رویم در نزدیک چاه خطر حتمی است .

شریف ـ (صدای مهیب دینامیت در داخل چاه)اوبه‌بغل‌چپم‌چره‌خورد. هنوز از بازوی چپم‌خون میرود چاره زخم‌اول نشده بود که زخم دیگر خوردم . اوه از بغلم خون جاری شد . ازپایم خون جاری شد . اوخدایا چه حال است :

وحید ـ اوه شریف زخمی شدی این لعنتی ها باز ترا زخمی ساختند باش لنگوتهٔ خود را به بغلت بسته کنم تا از زخم خون نرود باش که‌پایت را هم بسته کنم زخمی اولت در بالا بسیار کاری نبود مرمی ازروی جلد تیر شده بود ، اما خدا خیر کند . در بین چاه زخمی شدی . هیچ رای نزن برادر راه ما همین است . ما نخواستیم که زنده بدست

این وحشی ها بیفتیم اما حتی به چاه به دنبال ما آمدند .
شریف ـ پیش ازینکه خونریزی زیاد شود ومرا ازپا می اندازد ، بیا تیز پیش بریم تا دود وگاز دینامیت مرا نـکـشـد .
وحید ـ بیا برادر جان زود شو تا به چاه دومی خود را برسانیم .
شریف ـ پایم خوب حرکت نمیکند دست چپم هم سوزش دارد اوه چگونه قوت کنم سلاح خود را گرفته نمی توانم
وحید ـ خیر است ، سلاح خود را بمن بده زود شو برادر که دود و گاز مرا خفه نکند .
شریف ـ اوه دود وگاز نفسم را بند می کند چه بوی‌زنند وتندی دارد درین مجرای کوچک آب درین تنگی کاریز این دود نفتی نفسم را بند می‌کند در همین‌جا نمانیم ؟
وحید ـ خیر شریف جان خدا با ماست ، ما که برای جهاد برآمدیم از زندگی وجان خود گذشته ایم .
شریف ـ اوه سرم دور می خورد پاهایم‌سستی میکند نفسم... نفسم ...
وحید ـ شریف خودرا استوار بگیر یکی دو زخم چره باید آدم را از کار نـیـنـدازد .
شریف ـ اوه‌سرم دور میخورد ...اوه ... نفسم نفسم بند بند می شود اوه چطور کنیم محکم کن که لیفتیم اوه افتادم .
وحید ـ شریف خود را استوار بگیر که سرت زیر آب نشود. سرت رابالا کن باش‌که برویت‌کمی آب بزنم تا خفه‌نشوی.نزدیک‌دهن‌چاه‌دومی‌رسیدیم روشنی معلوم می شود (شریف را روی آب کش می کند وبه روشنی میرساند .)
اوه خدایا عوض آب درکاریز خون جاری شده لعنت به این ملحدان‌خدا ناشناس ، برخیزشریف‌جان سرجایت بنشین ، لحظهٔ آرام شو .
این جا ازدهنهٔ چاه دود وگاز میبراید اگر دشمن دیگر دینامیت نیندازد ما نجات میابیم .
شریف ـ کمی استوار شدم در آب افتادم سر ورویم‌ـکمی سردشد ، اما زخمهایم خیلی سوزش می‌کند ـگوش کن که بالای چاه صدا است یانه ؟ اگر صدا نیست بالا شو .
وحید ـ هنوز دشمن در ساحه است صبر می کنیم درتاریکی‌شام می‌برآئیم
شریف ـ تا آن وقت از خونریزی‌من هلاک نشوم . این چاه در بیرون باغ است شاید مارا نبینند .
وحید ـ نه حتماً دشمنان هستند آنها این قدر زود نمی روند تاکه تمام جاها را نبینند کی میروند .
شریف ـ کمی استوارشدم این جا روی گل می نشینم تا که دشمنان از سر چاه بروند .
وحید ـ دو سه ساعتی‌صبر می کنیم بازازچاه بالامی‌شویم راستی‌شریف‌جان توان بالا شدن را داری ؟
شریف ـ فکر نمی کنم نه دستم خوب کار میدهد نه پایم درجانم احساس ناتوانی می کنم .
وحید ـ اگرترا کشیده نتوانستم‌میروم خانه ریسمان می آورم .
شریف ـ انتظار درچاه، زیرخطردشمن وباوجود خون چکان چقدرسخت‌است.
وحید ـ حوصله می کنیم اینه شام نزدیک شده .
شریف ـ راستی فضای چاه تاریک شده رفت .
وحید ـ شکر خدا که این چاه ها طاق پایه دارد این است من بالا می شوم . باید سلاح خود را بگیرم خطرزیاد است .... درنیمه چاه‌رسیدم شریف بالای چاه رسیدم .
شریف بالای چاه چه گپ است ؟
وحید ـ (به آهستگی پائین می آید وقتی به نیمهٔ چاه میرسد) دشمن در کنار دیوار باغ اتراق کرده وبا هم گپ میزنندشایدشب‌رابمانند ماازین‌جا بالا شده نمیتوانیم .
شریف ـ خیرچطور کنیم اززخمهایم خون میرود جانم از آب سست و پست است . زخمهایم خراب نشود.

یک شب دیگر چطور درآب بمانیم.
وحید ـ حیف که‌راکت نداریم سرمی ما هم بسیار کم است ورنه بیک‌چلی بالا می شدیم تو به این قسم با لا شده نمی توانی از برادر های دیگر هم خبری نیست ورنه دشمن را کجا اجازه میداد که درین جا اتراق کنند
شریف ـ خیر چطور کنیم تاکی اینجا بمانیم اگر چاره نکنی که ازین چاه برآئیم‌من درهمین چاه جان خواهم داد .
وحید ـ ناامیدنباش خدا مهربان‌است. یک چاره دارد که من‌فاصلهٔ‌یک چاه دیگررا نیز طی کنم واگر کسی‌نبود ازچاه سوم بالا شوم .
شریف ـ ازمرگ حتمی‌من کرده همین خوب است ـ امازود بروکه هوابکلی تاریک شده.
وحید ـ تواینجا انتظار بمان من‌رفتم.
شریف ـ خدایامدد ..... (بعدازانتظار زیاد) وحید ... آمدی بسیار دیر کردی .
وحید ـ شریف برادر نگو که اول خود را به بسیار مشکل آنجا رساندم وقتی‌به‌چاه‌سوم‌رسیدم تاق پایه نداشت بالا شده نتوانستم . ناچار پس آمدم
شریف ـ خیر برادر چطور کنیم ؟ یعنی باید بمانیم ؟
وحید ـ دیگر چاره نیست که شب‌را روی گل کنار آب می نشینیم .
شریف ـ خدا توان بدهد .

وحید ـ هوای چاه روشن شده مثلی که روز شد .
شریف ـ خدا کند دشمن رفته باشد.
وحید ـ خدا کند آب خون آلود را در دهن کاریز دشمن ندیده باشد.
شریف ـ نه انشاءالله چشمهایشان کور شده خون شب جریان کرده ودر شب مردم به‌دهن کاریزنمی‌روند دشمن‌هم‌شب‌ازپوستهٔ خود شورخورده نمیتواند .
وحید ـ فکر می کنم که دشمن تا دیگر ازین جا نمی رود توکل بخدا تا عصر در چاه می باشیم .
شریف ـ اما خونریزی مرا سخت ضعیف ساخته .
وحیدـبه جان من هم جان نمانده اما چاره چیست ؟
شریف ـ فکر می کنم عصر نزدیک است . یکبار‌بر سر چاه برآی .
وحید ـ من هم از گرسنگی زیاد ضعیف شدیم‌ـلیکن خدا کمک میکند تو بیچاره هم زخمی وهم اشکم‌خالی.
شریف ـ سرچاه رسیدی دشمن هست یانه ؟
وحید ـ دشمن رفته من میروم ازقلعه ریسمان میارم تو کی بالا شده می توانی . (وحید خودرا بسرعت به قلعه می رساند در دروازه قلعه با مادرکلان خود روبرو می شود .)
مادر جان سلام .
مادر ـ (مادر را گریه مجال نمیدهد)

(هق هق ، هق گریه .)
خدایا شکر که تو زنده هستی دوبرادر دیگر تان دیروز شهیدشدند امروز صبح جسد های خونین شانرا به قریه پیش مسجد آوردیم سنگ و چوب قریه گریه می کرد . خوب هرچه که رضای خداست .
وحید ـ مادرجان زودشو که شریف در چاه مانده او زخمی است ریسمان بیاور
مادر ـ بچیم تو زود سر چاه برو من ریسمان میاورم .
وحید ـ (به‌تندی‌خودراسرچاه‌میرساند)
شریف ، شریف من ـ آمدم .
شریف ، شریف، چرا جواب نمیدهی او خدایا شریف‌ضعف نکرده باشد . . .
باید فوراً پائین شوم این بیچاره نهار ضعیف شده بود .
مادرـبچیم این است ریسمان، وحید ریسمان را بگیر .
وحید ـ خوب مادر جان ـ باش که شریف ضعف کرده ـ ریسمان رادر زیر تولهایش بسته میکنم . شریف چرا گپ نمی زنی خودرا تکان‌بده‌ـ خودرا استوار بگیر ـ بالا میروم تا تراکش کنم درقریه دیگر کسی نبود ـ فقط مادرکلانم بود وبس .
شریف ـ وحید ... در... درجانم کی توان مانده‌من‌بی‌بخودشدم‌بسیارضعیف ،

بقیه در صفحهٔ (۱۴۵)

سرگذشت یک مجاهد

ترجمه : ناصرالدین جمال

مقدمه :

« سر گذشت یک مجاهد » حقیقتی است که بگونهٔ داستان آغاز می‌گردد، درسال ۱۹۳۸ میلادی وقتی تاریخ اسلام را به قصد جستجوی داستانی به عنوان (مجاهد) ورق می زدم هر صفحهٔ از واقعات گذشته داستان مرغوب ودلکش جلوه می‌نمود تا آنجا که جاذبیت این داستان رنگین عزم افسانه نگاری ام را به شوق مطالعهٔ عمیق تاریخ اسلام مبدل ساخت .

تایکمدتی فیصله نمی توانستم که کدام یک از واقعات تاریخ اسلام را زینت ده این داستان سازم . وازینکه درجستجوی یک‌گل به چنان دامنهٔ سرسبز وشادابی‌رسیده بودم که هزاران گونه گل های رنگارنگ آغوش فضا را معطر ساخته بودند . تا دیر زمانی دیده گانم محو تماشای این وادی زیبا ماند و دستانم از یک شاخ به شاخ دیگری می رسید تا آنکه دامنم را ازشگوفه های زیبای آن لبریز ساختم و اینک امروز من آنها را به شکل‌یک‌گلدستهٔ به همگان تقدیم می دارم که تا اگر جوانان ما از تماشای این گلد سته مشتاق سیاحت آن دامنهٔ سر سبز گردیده واحساس آبادی چمن خزان رسیدهٔ شان به‌گونه همان‌وادی، بقلب شان ایجاد شد ، آنگاه یقین می دانم که محنت و تکالیف من ثمر داده است .

اهل ادب شاید ازین نگارش من بشورند ومرا و نبشتهٔ مرا بباد انتقادبکشند ، امامن هرگز معتقدبراین نیستم که‌ادب ونویسندگی‌محض وسیلهٔ برای‌ضیاع وقت و تلاش افکار باشد ، زیرا توازن نظام کائینات اجازه نمی دهد که حتی کوچک ترین عملی در زند گی ما بی‌نتیجه ماند .

بخاطر پیشرفت هر ملتی تاریخ آنملت‌رول مهمی را به عهده دارد ، تاریخ آئینه ایست که ملتها با ملاحظه بر آن حالات‌گذشته وفعلی خود را موازنه مینمایند وهمین موازنه حال و ماضی راه مستقبل آنها را تشخیص و تعیین می کند . یاد آوری واقعات گذشته بالاخره مبدل به آرزو هائی میگردد که درراه اعتلا وترقی یک‌ملت‌حیثیت زینه را دارد و بر عکس اگر ملتی بر گذشته‌های تاریک اسلافش نقاب‌جهل و غفلت را چهره بپسازد راه مستقبل آن ملت نیز تاریک و ظمانی خواهد بود .

تاریخ و داستان عهد گذشتهٔ مسلمانان‌نسبت‌به‌تاریخ هرملت‌دیگری روشنتر است ، و اگر جوانان ماپردهٔ غفلت و نادانی را بدور انداخته یک

لحظهٔ به آن عصر تابناک اسلاف خود نظر اندازند چنان شاهراه عملی ئی‌را بخاطر آیندهٔ شان کشوده خواهند یافت که از کهکشان ها درخشانتر باشد.

گر چه مطالعهٔ لطیفه‌ها و داستانهای بی محتوای امروزی کاملاً صلاحیت جوانان ما را سلب نموده است ، اما به نظر من میتوانیم با استفاده از فن داستان نویسی و افسانه نگاری مسایل مهم و ارزشمند زندگی را با دلچسپی بیشتری تقدیم خوانندگان نمائیم .

« سر گذشت یک مجاهد » یک داستان است ولی من گفته نمیتوانم که این اولین داستان من از لحاظ فنی تا چه حد کامیاب خواهد بود اما تا آنجا که تعلق به دلچسپی دارد من بیشتر از صلاحیت های ادبی خود رنگینی و جاذبیت تاریخ اسلام را ضامن آن میدانم .

کوئته ۱۰ دسمبر - ۱۹۴۳

نسیم حجازی

صابره

خورشید بارها از مشرق طلوع وبه مغرب فرو نشست ، مهتاب بارها سفر یکماهه‌اش راطی نمود ، ستارگان صد ها سال در تاریکی شب ها درخشیدند و در سپیده صبح نابود شدند . بهار و خزان بارها در چهره باغ انسانها رونما گردیدند . اما در پهلوی اینهمه یکنواختی ها سرزمین تازه انسانهای رانده شده از جنت چنان رزمگاهی بود که همیشه در آنجا عناصر مختلف با هم سر پیکار داشتند انقلاب های گوناگون بوجود می آمد و هر آن شرایط تغییر می یافت . . . ملتها و اقوام بیشماری از گودال مذلت برخاستند و همانند گرد باد طوفانی بر همهٔ دنیا سایه افگندند . اما قانون کمال و زوال فطرت آنچنان همیشگی وپایدار است که‌هیچ کسی‌را ثباتی‌نیست . ملتهای که در سایهٔ شمشیرها با نواختن طبل فتح‌وپیروزی قیام نموده بودند اکنون ازنغمه جانبخش چنگ‌و رباب بخواب رفتند . باری ازین آسمان نیلگون که درسینهٔ فراخش هزاران داستان زمانه های گذشته نقش بسته ، پرسید که او شاهد آبادی و تباهی ملتها بوده است ، او پادشاهان بزرگ و جابر زمانه را که از تخت و تاج محروم گردیده لباس گدائی به تن کرده‌اند و گدایانی را که تاج شاهی به سر نهاده اند دیده است . و اتفاقاً اگر از کثرت آمدوشد چنین وقایع وحوادث چیزی بخاطر نداشته‌باشد بایقین کامل میتوانم بگویم که‌داستان طویل‌ترقی و تنزل صحرا نشینان عرب را که با داستان ربع ساکنین زمین متمایز و مختلف است ، حتماً بخاطر دارد واگرچه هیچ‌بخشی ازاین‌داستان‌خالی از دلچسپی نیست اما فعلاً پیشروی ما آن باب رنگینی قرار گرفته که آنگاه ، کوه دشت و صحرای شرق و غرب زیر سم سمند اقبال مسلمانان بخود میلرزید . و کشور های ایران و روم در برابر شمشیر های صخره شکن شان عاجز آمده بود ، آن یک زمانی بود که سرزمین های ترکستان ، هندوستان و اندلس نیروی مسلمانان را به امتحان و آزمون فرا میخواند .

در فاصله بیست میلی (بصره) در میان یکی از نخلستان های سرسبز و شاداب ، دهکدهٔ قرار داشت که (صابره) یک‌زن سالخورده درصحن یکی از منازل آن سرگرم ادای نماز عصر بود ، سه طفل کم سن(یک دختر و دو پسر) نیز آن طرف مصروف بازی بودند . پسر بچه ها هر دو چوبدستی ها بدست گرفته بودند و دختر خورد سال با تعمق حرکات آنها را معاینه می‌کرد . پسر بزرگتر چوبدستی اش را بلند نموده بطرف پسر کوچکتر دید و گفت :

نعیم ! نگاه کن شمشیر مرا (!)

پسر کوچکتر نیز چوبدستی اش را بلند نموده گفت :

من‌هم‌شمشیردارم بیا بجنگیم .

بزرگتر : تو گریه می کنی !

کوچکتر: لی .. تو گریه می کنی !

بزرگتر با لهجهٔ قهر آمیز : پس بیا !

هر دو طفل خورد سال باهم مقابله می کردند و دختر خردسال با اندکی پریشانی به تماشای آندو ایستاده بود ، نام این دختر (عذرا) و نام پسر کوچک (نعیم) و اسم پسر بزرگ (عبد الله) بود عبد الله سه سال از (نعیم) بزرگ بود او با تبسم ایستاده بود اما از چهره نعیم نمایان میشد که او واقعاً در میدان جنگ بوده باشد . نعیم وار می کرد و عبد الله با متانت ضربهٔ او را رد می نمود تا آنکه یکبار ضرب نعیم به بازوی عبدالله وارد شد وعبدالله به قهر شده ضربه زد که کلاه سر نعیم به زمین افتاد و چوبدستی اش از دستش برون رفت .

عبد الله : ببی نی گریه نکنی !

نعیم در حالیکه ازفرط قهرسرخ وزرد میشدگفت : مه‌نی‌توگریه‌می کنی :این گفت وسنگی‌از زمین برداشت و بربازوی عبدالله کوفت سپس چوبدستی‌اش را گرفته‌طرف‌خانه‌فرار کرد عبدالله نیزسرش راجنباندوازعقبش دوید.امانعیم‌تارسیدن عبدالله به آغوش صابره پناه برد و می گفت : مادر ! بیادرم مره‌میزند

عبدالله که ازفرط‌قهر لبانش‌رامی گزیدبادیدن مادرش خاموش‌شد .

مادرش پرسید : عبدالله چه کار شده ؟

عبدالله : او مره با سنگ زد .

صابره « دست محبت بر سر نعیم کشیده » : چرا فرزندم ؟

نعیم : ما هر دو شمشیر جنگی میکردیم که او دست مرا شکستاند و مه هم انتقام خوده گرفتم .

صابره با تعجب : شمشیر ؟ شمشیره ازکجا کردی ؟

«نعیم چوبدستی اش‌رابلند کرده »:ببین مادر شمشیر چوبی است آهنی ندارم چه میشه که تو شمشیر آهنی بمن بدهی و مه بجهاد بروم ؟ !

« شنیدن نام جهاد از دهان طفل خورد سال به مادرانی فرحت بخش است که آنها جگر پاره های خود رابا این کلمات للومی گفتند که :

ای رب کعبه ! دلبند مرا مجاهد کن که تا درختی را که حبیبت غرس کرده باخون جوانی اش سیراب کند و . . .

با شنیدن نام شمشیر و جهاد از زبان نعیم فرحت وخوشی درچهرهٔ صابره جوشید و خون مسرت در رگ رگ جانش بجریان آمد و از فرط خرسندی دیدگانش را برهم بست ودر حالیکه همه واقعات گذشته و حال را فراموش کرده بود در عالم خیال چنین تصور می کرد که ، فرزندانش در قطار مجاهدین جوان سوار بر اسپها ودر میدان جنگ‌اند . . . می دید که دلبند اوصف دشمن را رخنه نموده به پیش تاخت ـ و سواران دشمن تاب حملهٔ او را نیاورده هر طرف فرار می کردند وفرزند مجاهد او به تعقیب دشمن کوه های بلند و دریا های خروشان را طی کرد . تا آنکه در محاصره قرار گرفته از فرط زخمهای جانکاه به زمین افتاد و با تکرار کلمهٔ **اشهد ان لا اله الا الله** خاموش شد . .

او میدید که حوران بهشتی با جامهای شراب طهور در انتظار او ایستاده اند ، صابره بی اختیار **انا لله وانا الیه راجعون** بر زبان آورد و سر به سجده نهاده چنین لب بر دعا کشود :

ای مالک زمین و آسمان !

آنگاه که مادران مجاهدین بدرگاه تو حاضر میشوند مرا از آنهاعقب مگذار و فرزند مرا توانی بخش که تاآئین اسلاف خود را زنده سازد . .

سپس سر از سجده بر داشت ، چشمانش را کشود و در حالیکه اشک مسرت وغم ازدیدگانش می ریخت عریزانش را به آغوش کشید . . .

هزاران واقعات در زندگی انسانی‌طوریست که از محدودهٔ عقل پافراتر گذاشته با جهان لامحدودقلب رابطه دارد واگردردنیا هرواقعه‌را به چشم عقل مشاهده کنیم بعضی او قات کار های معمولی هم طلسم گونه به نظر میرسد و ما احساسات و جذبات دیگران را بمیزان‌جذبات واحساسات

خود می سنجیم از همینجاست که اگر کدام حرکت وکردار سایرین بالاتر از درک وفهم مابوده باشد از نظرما حیثیت معمارابخودمیگیرد . چنانچه که خواهشات و آرزوی های مادران قرون اولیه از نظر مادران امروزی چقدرعجیب وحیرت آوراست برای اینها آرزوی اینکه فرزندان و جگر گوشه‌های شان در میان آتش خصمان دست وپاچه باشند چقدروحشت زاست و این مادرانی که فرزندان شان را باترسانیدن ازآمدگربه خواب میدهند کجا میتوانند تحمل کنند که حتی درخواب عزیزان‌شان رادربرابر شیر ایستاده ببینند .

علم وعقل نوجوانان ما که در دانشگاه‌ها و قهوه‌خانه ها تربیت‌یافته اند کجا میتوانند از رازدل آن‌مجاهدینی که پروای بلندی کوهها و عمق دریا ها راندارند پرده بردارند.

داستان راد مردانی که در برابر تیرها و شمشیر ها پاپایمردی می ایستند برای انسانها نازک‌مزاجی که با لرزش تار رباب به لرزه می آیند چه قدر حیرت زا و باور نکردنی خواهد بود ، پرندهٔ که از محدودهٔ آشیانه اش‌برون نمیتواند پرزند چگونه میتواند از حد پرواز عقاب آگاه باشد ؟

«۲»

طفولیت وجوانی صابره‌ناهموارترین راه های زندگی را طی نموده بود و در رگ رگ او خون همان شهسواران عربی در جریان‌بودکه‌در جنگ های ابتدائی کفرو اسلام جوهر شمشیر های خودرا نشان داده بودند ؛ پدر او از جنگ یرموک غازی بر گشته و در جنگ قادسیه شهید شده بود . او از همان‌طفولیت به الفاظ « غازی »و« شهید »آشنائی داشت ، بلکه بایدگفت که اوهمان لحظاتی که سعی داشت‌حروف‌ابتدائی را با زبان گرفته اش اداکند اولین فقرهٔ درسی را که مادرش به او آموخته‌بود«باباغازی » ودرس چندروز بعدش « باباشهید » بوده است . بعد از پرورش و تربیت اش در چنین محیطی از جوانی و پیری او همان توقع را میتوانیم داشته باشیم که از یک‌زن مسلمان ووظیفه شناس‌میداریم او ازکودکی افسانه های شجاعتمندی زنان عرب را گوش میداد ، در سن بیست سالگی باعبدالرحمن ازدواج نمود ، شوهر جوان او باهمه کردار نیک یک مجاهد راستین آراسته بود ومحبت خانم‌وفاشعارش اورابجای‌آنکه در داخل چار دیواری خانه محبوس سازد همیشه بجهاد برونش می‌برد.

عبدالرحمن وقتی برای آخرین بار روانه جهاد گردید آنگاه از عمر عبدالله سه سال و ازعمر نعیم کمتر از سه ماه گذشته بود ، عبدالرحمن فرزندش عبدالله رابه‌آغوش کشید و از جبین نعیم که در آغوش مادرش بود بوسید ، اثر پریشانی اندکی در چهره اش نمایان گردید ولی فوراً کوشید خودرا شاد و خرسند جلوه دهد ؛ صابره چون رفیق زندگی اش را بطرف جنگ روانه دید تایکمدتی در قلبش طوفانی بپاشد اما نگذاشت قطرات اشکی که‌در چشمان اش حلقه زده بود برون ریزد عبدالرحمن گفت: « صابره ! بامن وعده بده که اگرمن از جبهه جنگ زنده برنگشتم فرزندم نمیگذارد شمشیرمزنگ آلود شود .

صابره : مطمئن باش ، عزیز من از کسی‌عقیب نمی ماند »

عبدالرحمن خداحافظ گویان پایش را برکاب گذاشت وصابره بعد از رخصت کردن شوهرش سربه سجده نهاده دعا نمود که :

« ای خداوند زمین و آسمان ، او را ثابت قدم دار ! »

چون زن و شوهر از لحاظ صورت و سیرت یکی بر دیگر قابل رشک‌باشند آنگاه بحد کمال رسیدن عواطف و دوستی مسئلهٔ تازه نیست ، بلا شک روابط صابره و عبدالرحمن یک پیوند جسمی و روحی بود و در هنگام رخصت‌چنین احساسات لطیف وعواطف عمیق را در پرده داشتن چقدر تعجب آور است ، اما آن کدام

هدف بزرگ و عظیمی بود که آنها همه خواهشات و آرزوهای دنیوی را فدای آن ساخته بودند ؟ آن کدام مرامی بود که سه صدو سیزده را در برابر یکهزار بمقابله واداشته بود ؟ آن کدام احساسی بود که به مجاهدین نیروی عبور از دریاهای بزرگ و صحراهای وسیع وکوه های سر بفلک را عطا نموده بود ؟

هرمجاهدمی تواند به این سوالات پاسخ دهد .

مدت هفت ماه ازسفرعبدالرحمن

سپری شده بود ، چهارتن دیگر نیز از همین دهکده با او همراه رفته بودند ، روزی یک تن از همرا هان عبدالرحمن واپس بر گشت و بمجرد پائین شدن از اشتر بطرف خانهٔ صابره رو کرد ، با آمدن او افراد زیادی به اطرافش جمع شدند که از جمله کسی در مورد عبدالرحمن پرسید اما او بدون جواب و خاموشانه بمنزل صابره داخل شد .

صابره که مصروف وضو بود با دیدن او از جا بر خاست ، مجاهد پیش آمد و در فاصلهٔ چند قدمی صابره ایستاد .

صابره با سختی قلب مضطرب اش را آرام داشته پرسید .

« او نیامد ؟ »

« او شهید شد »

«شیهد!»باوجود خود داری زیاد چند قطره‌اشک ازدیده‌گان صابره فروریخت مجاهدگفت : اودرلحظات اخیرزندگی اش چون سخت از زخمهای بدلش ناراحت‌بود .این نامه راباخون نوشت وبمن‌داد .

صابره آخرین نامهٔ شوهرش را کشود . « ونوشته بود »

صابره ! آرزوی‌من بانجام‌رسید، درهمین اثناء که من‌نفس آخرین خود رامی کشم آوازعجیبی بگوشم طنین‌انداز است ، روح‌من ازقیدجسم آزادگردیده وبه خاطر فرو روی در عمق این‌آواز دست وپاچه می‌زند ، من باوجود آنکه بدنم پراز زخم‌است احساس خوشی‌وفرحت‌می کنم،روح‌من دریک بحربی‌پایان ابدی عنقریب غوطه ورشدنی است واین دهکده را ترک گفته به چنان دنیائی روانه هستم که آنجاهرذره اش‌ازهمه خوبیها وزیبائی های دنیابالاتراست .

بمرگ من‌اشک مریز ! من به مقصود خود رسیده‌ام هرگزتصورمکن که من از تودورشده باشم ما وتو یکروزی بمقامی یکجا خواهیم شدکه مرکز سرورهمیشگی وجاودانه است آنجا باصبح‌وشام وبهاروخزان‌آشنائی ندارد آنجاگرچه‌بمراتب‌ازماه‌وستارگان بالاتر است امامردمجاهد فقط به یک جست‌به آنجامی‌رسد رهنمائی عبدالله ونعیم‌برای رسیدن‌به این‌مقام فریضهٔ تو‌ست !

من مطالب زیادی رامیخواستم برایت بنویسم اما روح من بخاطر رهائی ازقیدجسم بی‌تاب وبیقراراست وخودم بخاطر پابوسی سرور کائینات ناآرام‌ام من شمشیر خود را برایت فرستادم عزیزانم را ازقدر وقیمت‌آن آگاه‌کن همان‌گونه که برای من یک زن‌واقعی بودی‌به فرزندانم یک‌مادر بامسؤلیت باش ، مگذار تا محبت مادری ات حایل عملی ساختن‌اراده ات‌گردد. به آنها بفهمان‌که زندگانی دنیا دربرابرمرگ مجاهد هیچ وبی ارزش است .

شوهرت « عبدالرحمان »



گارنزیون کلفگان

طی یک نبرد ۴۵ دقیقه‌ای به تصرف مجاهدین درآمد



انجنیر شهاب مخابره‌چی عقب تپه سر آسیاب کلفگان.

مجاهدین درین عملیات که شام چهارشنبه هفدهم سرطان آغاز یافت یک شهید و سه تن زخمی داشتند و بالمقابل ۱۳۷ تن از عساکر و ملیشیای رژیم مزدور کابل را بشمول علاقدار، قوماندان و معاون سیاسی آن گارنیزیون اسیر نموده و پنج تن دیگر شانرا بهلاکت رسانیدند و فقط "اسمعیل" آمرخاد آنجا موفق بفرار شد.

درین عملیات مجاهدین بیش از صد قبضه سلاح مختلف النوع خفیفه، یک میل توپ ۷۶ صحرائی دو میل هاوان، دو میل دهشکه به غنیمت گرفتند. همچنان مقادیر زیادی مهمات و ده‌ها تن مواد خوراکه، البسه، سامان و لوازم بدست مجاهدین افتاد.

علاقداری کلفگان در پانزده کیلومتری ولسوالی کشم موقعیت دارد و جاده بدخشان ـ تالقان از میان آن می گذرد. طبق اسناد بدست آمده این گارنیزیون از حمایه آتش توپچی قوای روسی مستقر در کشم نیز برخوردار بود، که طبق پلان قبلی حین عملیات توسط مجاهدین کشم مصروف ساخته شد.

دشمن درین گارنیزیون در هشت پوسته مستحکم، که هر کدام دارای سنگرهای زیرزمینی و اطراف شان ماین کاری شده بود استقرار داشت.

درین عملیات که قوماندهٔ جنگ را احمدشاه مسعود آمر عمومی شورای نظار بعهده داشت، مجاهدین بعد ازینکه در مواضع از قبل تعیین شدهٔ شان جابجا گردیده بودند، جنگ بعد از تلاوت آیاتی چند از قرآن کریم بساعت ۶/۲۵ دقیقهٔ شام آغاز یافت.

چند دقیقه قبل از آغاز عملیات از فرمانده "مسلم" پرسیده شد اگر در جریان عملیات روسها و نیروهای داخلی بکمک این گارنیزیون مبادرت ورزند در ان صورت چه خواهد شد؟ وی در پاسخ اظهار داشت، "از یکسو قوائیکه درین گارنیزیون جانجا اند، مربوط "څارندوی" (متعلق به وزارت داخله) بوده، میان "څارندوی" و "قوای مسلح" همکاری چندانی موجود نیست، و اگر اینها طلب کمک هم نمایند، برایشان بزودی

کمک نخواهدشد . ازجانب دیگر تا
وقتیکه عرض ایشها با طی سلسله
دوات به نزد مشاورین روسی برسد
ساعتها طول میکشد .وانشاءالله تا
آنوقت کارکلفگان یکطرفه خواهد
شد ."

گارنیزیون مذکورکه در یک
ساحه هموار بطول دوکیلو متر و
عرض یک کیلومترموقعیت داشت
درهمان لحظات اول جنگ توسط
آتش موءثرقوای توپچی مجاهدین
بشدت درهم کوبیده شدوسپس با
حمله سریع آسای جانبرکفان،
مجاهدپوسته های دشمن یکی بعد
دیگری به تصرف مجاهدین درآمد .

هژده دقیقه بعدازآغاز حمله
اولین پوسته دشمن توسط قطعه
متحرک پنجشیرفتح گردید . و در
دقیقه بیست وپنجم مجاهدین
مستحکمترین پوسته دشمن(بالای
تپه) ومرکزقوماندانی آن گار-
نیزیون را متصرف شدندودقایقی
بعدکلیه گارنیزیون بدست مجا-
هدین افتاد .

دراین عملیات واقعا فعالیت
قوای توپچی مجاهدین در راس
همه قرارداشت ، واین گفته راکه
"توپچی حاکم میدان است" به
ثبوت رساند .

"بابه خان" علاقدار اسیر شده
کلفگان درموردآن عملیات چنین
اظهارنمود ،" شدت آتش مجاهدین
آنقدرشدیدبود ، که من حتی نتوا-
نستم ازجایم برخیزم . همینکه
جنگ شروع شدبزمین بروت کرده
بودم تااینکه بدست مجاهدین
گرفتارشدم ." همچنان " سید
حمیدالدین" معاون سیاسی آن
گارنیزیون که فارغ التحصیل
فاکولته ساینس میباشد دربنمورد
گفت ،" آتش مجاهدین به حدی
شدیدبود ، فقط همینقدرکه تا من



برادر مجاهد ، فرمانده مسلم حین بالا شدن برتپه مشرف بر گارنیزیون کلفگان
۱۶ سرطان ۱۳۶۶ .

ازجایم بلندشدم وخودرا بدروازه
اطاق رساندم ، پنج ، شش توپ در
قرارگاه ما اصابت نمود .وعملیات
به شکلی بودکه همه کس خودرا گم
کرده بود . "طبق اسنادبدست آمده
مقامات نظامی دولت کابل بعد
ازفتح فرخار بیش ازنود بار به
مسئولین این گارنیزیون هشدار
صادرکرده بودند ، که این بار حتما
عنقریب موردحمله افراد "مسعود"
قرارخواهندگرفت ، ولی در اثر
تکرار اطلاع به چنین راپوری عادت
کرده بودندتا اینکه غافلگیرانه
با هجوم شدیدمجاهدین مواجه
گردیدند .

کمیسیون نظامی شورای نظار
مدتها قبل برای اجرای این
عملیات آمادگی گرفته بود ، و
قوماندان "مسعود" دربن باره



تجمع قطعات متعدد جهت آمادگی برای عملیات کلفگان (ورسج)



توپها و صلاحهای ثقیل قبل از حرکت توسط فرمانده محبوب انجنیر احمد شاه « مسعود » معاینه می شود .

چنین میگفت ، ما تاکنون بالای دشمن دوتا حمله قرض داریم ، یکی فتح فرخار و دیگری فتح نهرین . اگر فرصت حمله بالای کلفگان را بیابیم ، آنگاه به قرض دشمن افزوده میگردد و در آنصورت جرأت حمله بالای پایگاههای مارا نخواهند کرد ."

بتاریخ دهم سرطان قطعاتی از جبهات مختلف بدستور آمر شورای نظار بخاطر اجرای عملیاتی گردهم آمدند که استاد غلام محمد آرین پور در مورد آن چنین گفت " اگر در مورد این جنگها خوشبینانه نه بلکه واقعبینانه اظهار شود در نوع خود شاید بی نظیر باشد ، بدین شکل که از چندین ولایات گردونواحی و جبهات مختلف گروپها بیایند و تحت قوماندهٔ واحد گارنیزیون دولت را ظرف چند دقیقه فتح نمایند ."

مجاهدین علاقه دارند ، تا در این نوع جنگها شرکت داشته باشند زیرا در فتح فرخار و نهرین تجربه کرده اند ، ضمن اینکه ایشان می توانند مقدار زیادی اسلحه و مهمات بدست آرند ، ساحه ایرا از چنگ قوای دولت کمونیست کابل آزاد سازند . اوراق و مدارکی نیز به غنیمت می گیرند که بوسیلهٔ آن به آسانی قادرند مناطق تحت کنترول خود را از وجود جواسیس خاد پاکسازی نمایند . و به اصطلاح مجاهدین می توانند در این گونه حملات بیک تیر دو فاخته بزنند .

بتاریخ پانزدهم سرطان بعد از اینکه تازه ترین اطلاعات بدست آمده در مورد هدف از جانب (مسعود) قوماندان محبوب افغانستان برای مجاهدین تشریح شد ، فرمان حرکت صادر گردید . مجاهدین مجبور بودند در حدود ۸۰ کیلومتر راه را پیاده و بوسیلهٔ موتر تا آنجا طی نمایند ، و مجاهدین بوسیله یک قطار از راه دهجات که تماشائی بود بصوب کلفگان درحرکت شدند و به مجردیکه گارنیزیون مذکور فتح گردید ، نیروهای مجاهدین به سرعت هرچه تمام به پایگاههای خود برگشته و متفرق گردیدند .

عبدالکریم " هاشمی " مسئول فرهنگی شورای نظار بعد از بررسی اسناد بدست آمده از آن پایگاه مورال سربازان رژیم مزدور را کاملاً "ضعیف" توصیف کرد . موصوف به قوماندان مسعود پیشنهاد نمود "که در پلانهای بعدی عملیاتی مان باید روحیهٔ سربازان حکومت مزدور کابل را صفر حساب کنیم ."

بنا بر اقوال مسافرینی که از تالقان به فرخار برگشته بودند ،



قوماندان پناه یکتن از مشترکین در فتح گارنیزیون .

سربازان وافسران دولتی در تالقان وکندزخبرفتح کلفگان بدست مجاهدین راا ینطوربه یک دیگراطلاع میدادند :
"کلفگان راسیلاب برد"

درین عملیات قهرمانانه قوماندان "پناه" مشهور به جنرال پناه درسمت چپ عملیات ، بابهجان درجناح راست و سید یحیی درطرف مقابل عملیات مسئولیت عمومی رابعهده داشتند. قوماندان عبدالرب درقسمت عقبی گارنیزیون ماموریت مدافعه را داشت وانجنیرسید احمد "روئین" مسئول امور مالی مجاهدین بود .

قطعاتیکه درین عملیات اشتراک ورزیده بودند ، عبارتند از :
دوقطعهٔ مرکزی (پیاده)
دوقطعهٔ مرکزی (توپچی)
یک قطعهٔ متحرک پنجشیر



غلام‌الدین مشهور به صوفی دهشکه که در عملیات فتح گارنیزیون کلفگان نقش برازنده داشت .



توپ ۷۶ که ازگارنیزیون کلفگان به غنیمت گرفته شده است (بازارفرخار)

یک قطعه متحرک خوست
یک قطعه متحرک فرخاروورسج
یک قطعهازکلفگان

وقتی ازاحمدشاه مسعوددرباره این عملیات معلومات خواسته شد وی این عملیات رایک " قدم به پیش " توصیف کرد ، وافزود از لحاظ تکتیک جنگی این عملیات را میتوان یک "جنگ نیمه متحرک" خواندوعلاوه داشت ، اینکه مجاهدین درچنین مرحله‌ای رسیده اندکه جنگهای نیمه متحرک را میتوانندبرادانندخودموفقیت بزرگیست .

قوماندان مسعوددرپاسخ به این سوال کدروی چه‌دلایلی مجاهدین حمله‌بالای گارنیزیون کلفگان راانتخاب نمودند .اظهار داشت ، درجنگهای چریکی یک اصل عمده‌وجودداردرد ، که حمله بایدبالای ضعیف ترین نقطهٔ دشمن صورت‌گیرد . بنابران در مربوطات شورای نظار نقطه ضعیف دشمن کلفگان بود که انتخاب گردید . وی علاوه نمود ، مجاهدین نبایدهدفی راانتخاب کنندکه‌عکس العمل دشمن درمقابل مجاهدین بسیارقوی باشد و از "دردش‌کرده ، پندیدگی اش اضافه‌شود ".

آمرعمومی شورای نظار در ادامهٔ سخنانش‌گفت ،جنگ جزئی استازسیاست ووسیله‌ایست برای پیشبردامورسیاسی، وآنگاه به جنگ نیازمی افتدکه‌راه دیگری برای ادامه‌فعالیتهای سیاسی وجودنداشته‌باشد . وی افزود ، درطول تاریخ جنگی رابدون‌هدف سیاسی سراغ نداریم ،اما سیاست بدون جنک به‌کثرت دیده‌میشود . بناءً مامجبوربودیم‌بخاطراستفاده ازهزاران مجاهدذخیره‌ای خود ،

داشتند. ایشان یا مهمانانی بودندکه از خارج به آنجا رفته بودند یا مجاهدانی که از ولایات مختلف چون پکتیا، ننگرهار، پروان، بدخشان، بلخ ... برای اخذ مشوره با قوماندان مسعود رفته بودند.

این عده حین عملیات در بالای تپه قرار داشتند که از گارنیزون دشمن یک کیلومتر مسافه داشت و از بلندی تپه حرکات مجاهدین و تلاشهای نا چیز سربازان دولت را زیر نظر گرفته بودند.



دو تن از اعضای گروپ مخابره حین جنگ در کلفگان.

وبرای توسعه نظم و انکشاف پایگاه ها در آن ساحات، دادن یک امید واری تازه به مردم و مجاهدین، بکار گرفتن فنون جدید حربی که مجاهدین تازه آموزش آنرا دیده اند، و همچنان خنثی سازی مصالحه ملی نام نهاد رژیم کابل چنین عملیاتی را براه انداز یم.

احمدشاه مسعود همچنین اظهار داشت، شورای نظار درسال جاری تصمیم دارد تا گارنیزون های دشمن را که در مناطق پایگاهی ما قرار دارند، از بین ببرد و این است دلیل دیگر حمله ما به کلفگان

در اخیر ذکر این مطلب شاید بهمه جالب وحیرت آور باشد که:

در فتح گارنیزون کلفگان مجاهدین در پهلوی سایر گروپهای عملیاتی یک "گروپ تماشاجی" که در حدود ۴۰ تا ۵۰ نفر بودند نیز

مجاهدین مقادیر زیادی سگرت را از گارنیزون کلفگان بدست آورده اند، میسوزانند زیرا اکثریت مجاهدین آنجا از استعمال دخانیات ابا دارند.

قیمت مجموعی بسته های سگرت بدست آمده از کلفگان به ۴۰ هزار افغانی تخمین زده میشد، که در ملاء عام در بازار «خانقا» علاقداری ورسج آتش زده شد.

«جان محمد» یکتن از مجاهدین آنجا در مورد گفت: اگر کلیهٔ مجاهدین افغانستان مصرف یکروزه سگرت خود را یکجا نمایند، برای سوختاندن «قوای قلعه سرخ» (جبل السراج) کافیست.

اگر انصافاً ازین عمل مجاهدین نتیجه گیری شود، همه دستاورد های جهاد برای ملت افغانستان یکسو و تاثیرات اخلاقی آن یکطرف خواهد بود که بلاشک جهاد اثر بس بزرگی در اخلاق و رفتار مجاهدین طی چند سال از خود گذاشته است.



نگاهی به

گردهم آیی تاریخی فرماندهان و نماینده گان سنگر های جهادی افغانستان

درین گردهم آیی که حیثیت یک جرگه قانونی علم برداران جهاد میهن ما را داشت قطعنامه جهت خنثی ساختن توطئه های دشمن و تحکیم وحدت بین صفوف مجاهدین صادر گردید

ولسوالی ساغر ولایت غورات، ۳۰ سرطان:

اجتماع باشکوهیکه در طول ده سال جهاد درکشور سابقه نداشته، بنابردعوت جکتورن محمداسمعیل خان امیر عمومی جبهات حوزه جنوب غرب کشور در ولسوالی ساغر ولایت غورات دایر گردید. درین اجتماع وگردهم آئی که ازتاریخ ۲۰ سرطان ۱۳۶۶ آغازشده وتاریخ ۳۰ سرطان ۶۶ دوام داشت جم غفیری ازقوماندانان، امیران ونمایندگان سنگرهای جهادی کشور، بدون درنظرداشت مسائل گروهی وتنظیمی وغیره حضوربهم رسانیده بودند.

درابن اجتماع که مدت ده روز دوام داشت قوماندانها وامیران جهاد، بخاطرهماهنگ ساختن جهاد واتحادسنگرهای جهادی طی نشست های متعددی بعدازارزیابی و بررسی پرابلمها ومشکلات موجود، پیشنهادهائی بخاطررفع این مشکلات ارائه دادند و در این پیشنهادها تأکیدشدکه همه باهم بدون درنظرداشت تعصبات گروهی وتنظیمی بخاطررضای خداوند و بمنظوربیرون راندن قوای اشغالگر ومتجاوزروس ازکشورعزیزمان در یک صف واحدوفشرده به جهاد ادامه دهند.

بتاریخ ۳۰ سرطان که آخرین روزاین گردهمآئی بودهمه امیران وقوماندانها همراه با مجاهدین خویش بصوب دره ای که غرض اجتماع نهائی مجاهدین تعیین گردیده بودبحرکت آمده وچون موجی عظیم وخروشانی ازبحربیکران وطوفانی انسانهای شوریده وانقلابی درامتدادراه با توفندگی مدوجذری بخودمی گرفتندکه بالاخره درحالیکه شعارهای فلک شگاف شان:

اتحاد، اتحاد ایجادباید کنیم
ملت غمدیده را دلشادباید کنیم
وحدت تان مبارک
همت تان مبارک
ما عاشق سنگریم
ما که قوی پیکریم
وحدت سرتاسری
اخوت وبرادری
این است شعارملت

با نعره های پرشورتکبیر در فضا طنین افگنده وبردشت و دره پیچیده بود، به محل اجتماع رسیدند. پس ازتلاوت آیات متبرکه قرآنی توسط قاری صلاح الدین

ولوای توحیدووحدت توسط امیر عمومی حوزه‌جنوب غرب ، برادر جکتورن محمداسمعیل وهمزمان با شلیک گلوله‌ها برافراشته شد . بعدازبرافراشتن بیرق وحدت ، امیرعمومی جهاد درولایت لوگر برادرداکترفضل الله‌به‌سخنرانی پرداخته‌دربخشی ازسخنان خود چنین گفت :

" ... امروزدرسرتاسرافغانستان مجاهداست ، پشت هرسنگی، زیر هردرختی، درقلهٔ هرکوهی مجاهد دیگرما فعلاًپسیح شده‌ایم .ازارتش شش ملیونی روس حدکه‌ازتمام ارتشهای دنیا نمی ترسیم ، جهاد ما یک جهادمقدس وکمک خداوندبر ما وشما است واز نظرتاکتیکی هم یک جنگ گوریلائی است که هیچ قدرت جهان نمی تواندما راشکست بدهدویزانودرآورد . امروز ده ملیون شهیدداده‌ایم و پنج ملیون مهاجرداریم وکاروان شهداء مان هنوزهم ادامه‌دارد ، میشود که‌ملت تمامش به‌سنگرتبدیل شود دیگرما میتوانیم با تمام زرادخانهٔ جهان چلنج بدهیم به این اساس هیچ تشویش نیست .اگر از نظرمادی نقصان کردیم ، از نظر معنویت به‌کمال رشدرسیدیم . ما چیزی راکه‌سالیان سال از دست داده‌بودیم ، چیزیکه‌نزد اسلام ارزش داشت عبارت از معنویت بودوقوت معنوی رااًمروز بازیافتیم وماآنرا به‌هیچ قیمتی ازدست نمیدهیم ، هرجاکه‌ملک خدای ماست ، ملک ماست وازهمینجا بخاطرآزادی تمام سرزمین های دنیا لوای توحیدرا باشما در حرکت خواهیم درآوردبشرط اینکه متحدویکپارچه‌بوده‌باشیم ... "

بعدازبیانیه‌داکترفضل الله برادرمعلم عبدالکریم امیر عمومی جبهات ولایت بادغیس رشته‌سخن را بدست گرفتند .

درپایان محفل قطعنامه‌ای حاوی بیست ماده‌توسط غلام‌قادر خان مسئول نظامی امارت عمومی قرائت شدکه‌متن کامل آنرا ذیلاً تقدیم میداریم :

ملت بخون خفته‌ما که‌همه‌روز شاهدبمباردمانهای وحشیانه‌و کشتاربی رحمانهٔ روسهای جنایتکارا ندوروزتاروزمظالم ،وحشت و دهشت روسهای تابکاربرحریم مقدس اسلامی مان افزایش می یابد ، مردم موءمن وخداپرست مان باروحیه‌عالی رزمی وسرشار از عشق خداوندی بجهاد مقدس شان علیه‌متجاوزین ادامه‌میدهند اما سنگرداران موءمن وسلحشورما از عدم موجودیت وحدت وهماهنگی در سطح جهادومبارزدشان نهایت متأثر ورنجورند . بنابرین با درک این رسالت عظیم اسلامی و تاریخی برادرداًنشمندوعالیقدر

امیرصاحب عمومی حوزه‌جنوبغرب جکتورن محمداسمعیل اقدام به دعوت تمام مجاهدین وسنگرداران موءمن جبهات نورعلیه‌ظلمت به منظوربرآوردن آرمان شهداوسنگرداران موءمن مادرسطح افغانستان نرمودند . وازتمام ولایات ولسوالیها به‌تعداد (١٢٠٠) نفر فرماندهان جهادی اشتراک و در ظرف مدت یازده روزتصامیم‌آتی به‌کمک ومعاونت ایزدمتعال(ج) نظربه‌نیازمبرمیکه‌درصفوف جهاد



جکتورن محمد اسمعیل در حال ایراد بیانیه ، و برادر مجاهد داکتر فضل‌الله امیر جهاد در ولایت لوگر نیز در فوتو دیده میشود .



نمایی از گرد همآیی فرماندهان و نمایندگان سنگر های جهاد در ولسوالی ساغر غورات .

بود ، بدون درنظرداشت مسائل منطقوی، تنظیمی وگروهی گرفته شد. که درطی ده سال مقاومت سلحشورانه ملت مقاوم ما ،اولین گام مثبت وارزنده درراه ایجاد یکپارچگی واتحاد مسلمین مطابق به خواست ونیاز جامعه برداشته شد. طوریکه همه میدانند روسهای جنایتکار با شهید نمودن دوملیون مسلمان وخراب کردن اماکن مقدسه و به یغما بردن سرمایه ملی ، امروز با اعلان آتش بس ، صلح وآشتی ملی میخواهند ملت رزمنده ما را بفریبند واز ینطریق سرپوشی بالای اینهمه جنایات خویش بگذارند ، ولی ملت ما با اینهمه ترفندهای شیطانی ونقشه های ددمنشانه ٔ روسها آگاه بوده وما هم به اخذ تصمیم از قلب سنگرهای خونین مجبوریم تا متوجه به سرنوشت ملت مظلوم خویش گردیده وقاطعانه تصمیم بگیریم. بنا برین شورای عمومی فرماندهان سنگرهای جهادی داخل افغانستان که از تاریخ ۲۰ـ سرطان ۶۶ الی ۱ اسد ۶۶ ۱۳ در ولسوالی ساغر ولایت غورات دایر گردید چنین فیصله بعمل آوردند:

۱ـ حق تعیین سرنوشت آینده افغانستان مربوط به وارثان شهدا وسنگرداران مؤمن که درجبهات گرم مبارزه مشغول پیکار وآماده شهادت اند میباشد وبه هیچکس اجازه نمی دهند در تعیین سرنوشت آینده ملت تصمیم بگیرند .

۲ـ عملیات همآهنگ وسراسری علیه اشغالگران روس درسرتا سر کشور تشدید گردد .

۳ـ چنین فیصله به عمل آمد تا وحدت صفوف جهادی درداخل افغانستان حتمی وضروری تأمین گردد .

۴ـ ارتباطات مخابروی درتمام نقاط افغانستان برقرار و اگر کدام مانعی دربین راه باشد ، اقدامات جدی برای رفع آن صورت گیرد .

۵ـ مبادله تجارب جهادی ، افشا نمودن دسایس وتاکتیک روس ها ، آموزش تاکتیکهای رزمی واتخاذ تجاویز لازمه درزمینه .

۶ـ برای رفع مشکلات اقتصادی و اجتماعی مردم تصامیم لازم اتخاذ گردد .

۷ـ ایجاد چندپایگاه مستحکم و مشترک تنظیمهای اسلامی درنقاط مهم وحساس استراتیژیکی افغانستان، تا منحیث مرکز تعلیمی وسنگر مستحکم علیه روسها بوده باشد .

۸ـ برای مشکلات حقوقی وقضائی تمام مردم افغانستان و حل منازعات دات البینی مردم تصمیم گرفته شده وهم تا سیس محاکم عدلی قضائی مشترک تنظیم های اسلامی درسطح ولایات و ولسوالیها .

۹ ـ هیأت منتخب قضائی باصلاحیت درمنطقه میتوانند به حل منازعات سریعا بپردازد .

۱۰ـ روی حل مشکلات صحی وتداوی مریضان، مجروحین ومردم محروم افغانستان تصامیم لازم اتخاذ گردیده ونیز از تمام دکتوران مهاجر افغانستان درخواست به

عمل خواهد آمد تا در زمینه همکاری نمایند.

۱۱ـ بمنظور تعین شورای عالی انقلابی جهاد، تعین سرنوشت ملت مظلوم افغانستان، چگونگی سوق و اداره و هماهنگی رزمی در داخل افغانستان، کنفرانس دومی درظرف شش ماه آینده دایر خواهد شد.

۱۲ـ درجلسه آینده آمرین ولایتی تمام تنظیمهای اسلامی افغانستان یا نماینده با صلاحیت عام و تام شان حضور بهم رسانند.

۱۳ـ به تمام قوماندانهای تنظیم های اسلامی داخل افغانستان موقع داده میشود تا با پیشنهاد و ارائه نظرو ابتکار عمل درین آرمان مقدس همکاری لازمه فرمایند.

۱۴ـ شورای عالی جهاد فشار بیاورد تا اتحاد واقعی احزاب اسلامی درخارج از مرزها تحقق پذیرد. تا تصامیم قاطع نظامی درداخل و فعالیتهای سیاسی جهادی درخارج منتج به خروج کامل روسها از افغانستان گردد.

۱۵ـ شوراها و کنفرانسها در تمام ولایات و ولسوالیها وجبهات دایر گردد تا برای جلسه دومی نمایندگان با صلاحیت شانرا اعزام بدارند.

۱۶ـ روسها بدون قیدوشرط افغانستان را ترک گویند و بیش از ین به خون مظلومین ما بازی نکنند.

۱۷ـ روسها بدون پرداخت غرامت جنگی نمیتوانند به مصئونیت تمام از افغانستان برآیند.

۱۸ـ فیصله به عمل آمد که تا حاکمیت قرآن وحکومت عدل الهی و بر افراشتن لوای توحید برفراز کوه پایه غرور آفرین افغانستان دست از ماشه تفنگ وجهاد مسلحانه بر نخواهیم داشت.

۱۹ـ ما با قاطعیت تمام مسئله صلح وآتش بس وحکومت ائتلافی دروغین روسها وغلامانش که همه خدعه ونیرنگ است محکوم و ردمی نمائیم.

۲۰ـ این قطعنامه قابل تنفیذ و نشر بوده ودرتمام روزنامه های جهادی افغانستان بچاپ خواهد رسید.



همه به تصاویب و فیصله ها به دقت گوش فرا میدهند

محمد طارق « بريالی »

آزادي ترڅو ده



د گران افغانستان د مؤمن او په خدای (ج) مين ولس تقريباً لس کلن مقدس جهاد چه د عقيدی پاک ايمان او د مهربان خدای (ج) په ملتيا تر اوسه پوری په پوره ميړانه مخ په وړاندی ځی ، روسی غلامانو او سرويرغلگر و قواؤ ته ئی په هر سنگر کی پوره ماته ورکړی ده ، چه گزارئی د روسی استعمار لپاره د عبرت لوی درس دی ، اوس اوس چی روسی نړی خور ښکيلاک او کمونستی نړی ورانونکی ځواک د پوره شکست او رسوايی سره د مخا مخ کيدو په حال کښی دی ، د کرملين جلاد ، واکمنان د خپل بايللی سياسی موقف د اعادی په خاطر د سيلاب اخستی په څير د اوبو ځگ ته لاس اچوی تر څو وکولای شی د بل کوم چل او فريب د لاری څو ورځی نور هم خپل بيشرمانه غير انسانی تسلط د يو ائتلافی حکومت په څيره کی خوندی وساتی او زمونږ د مظلوم او کړيدلی اولس وينی څو موده نوری هم وزښی دوی ددی شوم مقصد لپاره د هيڅ جنايت نه دريغ او ډډه نده کړی ولی د ظلم او استبداد د مخکښان او د افغانستان د مظلوم ولس په وينو مست روسی واکمنان تر اوسه هم نه پوهيږی چه د قربانی په دی ستر تاتوبی کی دوينو د انتقام سيلاب لا ورځ په ورځ مخ په توندېدو دی روسی انسان وژونکی واکداران داسی فکر کوی چه د افغانستان په مؤمن ولس به نور هم د تيری او تجاوز پر بنياد ولاړی کرغيړنی څيری لکه تره‌کی ، امين ، کارمل او نجيب او يا د دوی تر څنگ نور جلا د صفته او مزدور انسانان تحميل شی ولی د کور ، کالی دوړ ی په لغارو مست پردی نوکران حرفوی انسان وژونکی او د مغوی ظالم بادارا ن له ځا ن څخه سوال نکوی چه آيا د قربانی په هيواد کی هلته چه هر څه د عزيز اسلام څخه د دفاع په لار کی وقف شوی وی ، هلته چه د وينی په بدل کی د عقيدی ساتنه کيږی ، هلته چه مرگ تر ټولو لوړ افتخار شميرل کيږی او هلته چه د يو نيم ميليون څخه زيات انسانان په شهادت رسيدلی، هلته چه څلور ميليو نو تنو د خدای

په خاطر د هجرت ټولو سختو تنګو ته په پراخه تنده هر کلی ویلی ، هلته چه یوازی دری لکه انسانان ئې د اسلام په خاطر بې لاسه ، بې پښو او بې سترګو شوی دی ! څنګه کولای شی زور او جبر حکومت وکړی ؟ په رښتیا هم په داسی یو قوم او ملک د اسارت او غلامی تحمیل ول هسی لیونتوب او د اور سره لوبې کول دی .

هو ! نړیوال کمونیزم په تیره بیا د کرملین جانی واکداران لکه څنګه چه پوهیږی باید وپوهیږی چه د کربلا په ملک کی د باطل تسلط او واک د تل لپاره مخکی له‌دوی د تاریخ په اوږدو کی د حق د لاری سر ښندونکو هغوی چه تل له ضعیف سنګر څخه را پورته شوی ، بلکه په وار وار ئې د طاغوت ځوا کونه ابدی کندی ته غورځولی دی مونږ د کریملین وینی خوړونکو واکمنالو ته یو ځل بیا په ډاګه وایو چه د خپل باطل قدرت سرو لښکرو او ټول موجود قدرت څخه کار واخله ، زمونږ کلی او کورونه رنګ کړه ، وینی توی کړه . خو ترهغه خواچه زمونږ د هر فرد تر ټولو لوی افتخار او ستر بریالیتوب دی بل څه نه شی کولای او پدی باور وساتی چی‌انشاالله بری د حق د لاری د سر تیر په برخه دی او د زرهاو لیتره وینو حساب‌او التقام به حتمی اخستل کیږی مونږ

مطمئن یو چه انشاالله دروسی‌یرغل‌او ناځوانمردانه‌تیری به‌بالاخره‌د کمونیزم په ورکیدو ، او د اسلامی شهید پال افغانستان او محکومی بخارا په خلاصیدو ختمیږی ، کریملین باید پدی پوره وپوهیږی چه ددی نظامی تیری نتیجه به د روسی واکمنالو د خوب تفسیر نه وی بلکه د همدی یرغل او روان کړکیچ په نتیجه کی به د کمونیزم تفر د محکومو اسلامی ریاستونو څخه هم ټولیږی‌او د بربریت دی فاسد نظام ته به‌انشاالله د تل لپاره خاتمه ورکول کیږی .
ځکه همدا نن نن د افغانستان د باتور او مؤمن ولس ترڅنګ د ازبکستان ، تاجکستان او نورو محکومو سیمو اسیر مسلمانان بیدار او په قیام او مقاومت لاس پوری کوی اوس چه زمونږ د مؤمن ولس په ژوند کی هر اړخیز اسلامی بدلون راغلی پوره اطمئنان‌لرو چه د مهری غوره او غوڅی لاری په تعقیب به د ازادی او سر لوړی وروستی پړاو ته ورسیږو که نن زمونږ په پاکه اسلامی خاوره کی د کربلا سنت را ژوندی شوی . که نن ټول ژوند د قدیر او پاک خدای (ج) په لارکی قربانی او صدقه کیږی او که نن د مظلوم شهید په یوازی پاتی کور کی غوغا او د بمونو باران دی او بالاخره که نن د شریف او سرلوړی انسان د خلاصون په خاطر د زندان

د بی رحمه پنجرو د سړو سړو اوښکو او وړو وړو سلګیو ځوک د اسمان په لور جګیږی دا ټول زمونږ په حقه لارکی د بری سباوون ته د رسیدو په لارکی د آزادی ډیوی اوښالونه دی او دا ټولی قربانی مونږ ته کوم غم او سوګ ندی بلکه دا سو د تاریخ د افتخار او د ازادی د برمه ډک څلی دی چه راتلونکو نسلونو ته د ایثار او قربانی درس ورکوی زمونږ مؤمن ولس د دی لاری په انتخاب کی پوره مصمم او قاطع دی او په دی پوره عقیده لری چه د اسارت نه د خلاصون لار د شهیدانو ورونو د تش قدم تعقیب او د قربانی په وینو سره سنګر ته ځان غورځول دی ، زمونږ قهرمان ولس به د پاکی اسلامی خاوری د خلاصون او ازادی لپاره تل ټوپک په غاړه د عزت او جلال په وینو رنګ سنګر خالی نکړی او مونږ په دی پوره یقین لرو چه د وسله وال جهاد نه پرته بله یوه لار ، طرحه ، سازش د بل ځل لپاره د غلامی ځنځیر په غاړه کی اچول دی . مونږ د جهاد په وینو رنګ سنګرونه حفظ کوو او د هغه نه هغه خوا بله‌هره لار د خپل مجاهد او شهید روزونکی ولس او اسلام سره ظلم او خیانت بولوله‌دی کبله ده چه د تل لپاره په پوره انقلابی قاطعیت دد ی

پاتی په (۱۴۴) مخ کی

« اعلامیه »

من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و مابدلوا تبدیلا . (قرآن مجید)

هنوز خورشید نورانی برپهنهٔ زمین پرتو افشانی میکرد و میرفت تا در امتداد خط پایانی روز با غروب خویش پرده سیاه شب را برصحنه گیتی بگستراند که ناگاه حادثهٔ المناک و تکان‌دهندهٔ هزاران انسان مؤمن و آزاده را بسوگ نشاند ، شیپور غم بصدا درآمد و سایهٔ سیاه حزن انگیز مصیبتی دردناک ، لحظات آخرین روز را به شبی سیاه مبدل کرد .

در شامگاه سیاه روز شنبه ۱۶ / ٤ / ٦٦ مصیبتی جانکاه برای ملت نامی و دلاور افغان و امت بزرگ اسلام بوقوع پیوست ، قافله سالار بزرگ جهاد سردار قهرمان اسلام ، برادر مجاهد (شهید صفی‌الله جان افضلی) آن الگوی تمام عیار تقوی و ایثار و تجسم بارز رشادت و پاکبازی بدست ناپاک عمال (*K-G-B*) در یک توطئه وسیع و همه جانبه که بهمیاری طراحان جنایت پیشه سازمان امنیت مرکزی روسیه طرح ریزی شده بود ناجوانمردانه ترور شد .

هر چند شهادت جانگداز این سرخیل عزیز مجاهدان برای جامعهٔ انقلابی ما ضایعهٔ بس بزرگی است اما بدون شک این حادثه نشانه ضعف زبونی و درماندگی دشمن خونخوار محسوب میشود و دلیل محکم و سند زنده ایست بر پیروزمندی خط سرخ انقلاب اسلامی .

تاریخ قیام و انقلاب های بحق رهروان راه توحید ، این ادعای ما را بوضوح ثابت میکند زیرا هر زمانیکه جناح ضد انقلاب و یا طبقات حاکمه بیدادگر در مقابله باسیل خروشان انقلاب در ابعاد فکری ، سیاسی و نظامی آن درمانده میشوند دست به ترور و قتل عام های وحشیانه میزنند و این دست و پا زدنهای دم آخرحیات ستمگران بخاطر آنست که با دلی پر حسرت و درد به سرپنجهٔ توانای انقلابیون بگورستان تاریخ مدفون نشوند .

ترور قائد فداکار و دلیر ما پدر مجاهدان و یاور همیشه دلسوز مظلومان و

محرومان شهید (صفی الله (افضلی) نیز از همان شیو ه هائیست که دشمنان بشریت در آخرین دقایق زندگی سراپا نکبت خویش ، آنگاه بسوی مرگ حتمی کشانده میشوند ، برمیگزینند .

اگر صفی الله افضلی شهید شد یقینا که خداوند بزرگ پاکبازان دیگری را انتخاب میکند تا ادامه دهندگان راه مقدس او باشند ، تاریخ پیکار حق و باطل شاهد گویای این مطلب است ، چه بسا نام آورانیکه در مسیر مبارزه حق علیه باطل جام شهادت نوشیده با خون خویش مشعل توحید را هر چه فروزنده‌تر کردند از انبیاء تا اولیاء خدا و همهٔ منادیان راه حق وحقیقت واقعیت و تاریخ انقلاب اسلامی افغانستان نیز میرساند که پیکان انقلاب همچون عقابی تیز پرواز به پیش میتازد ، هر چند پاسبانان بیداد و الحاد نخواهند و ستارگان پر فروغ جنبش اسلامی را بشهادت برسانند .

شهادت این رادمرد بزرگ را به عموم ملت مسلمان و مجاهد افغانستان ، خانواده گرامی اش و امت اسلام در سراسر جهان تبریک وتسلیت گفته به دشمنان سوگند خورده اسلام اعلام میکنیم که شهادت این قیامگر سترگ در ارادهٔ پولادین ملت مسلمان افغانستان کوچکترین خللی وارد ننموده بلکه صفوف منظم جهادگران بیدار هرچه فشرده‌تر ، مستحکمتر و شکست ناپذیرتر میگردد و موج انتقام ملت ما استکبار جهانی را بزیر خواهد کشید .

والسلام

روحش شاد و راهش پررهرو باد .

آمریت عمومی جبهات شهید حفیظ الله افضلي

« از سخنان قائد شهید صفی الله افضلی »

من دوست ندارم که قوماندان (فرمانده) بگویند ومن از بالای قالینچه (تشك) وزیرسایه قوماندہ (فرمان) بدهم . من دوست دارم که در جنگ از همه همسنگران جلو تر بروم .

****

هرسخنی که از آن بوی اختلاف بیاید از هر زبان و مقامی که باشد ، گفته وخواستهٔ روسها است .

****

روسها در گذشته هم در افغانستان خیانت کردند و فعلاً هم خیانت می کنند وآینده خیانتباری هم درپیش روی دارند .

در گلزمین شعر و ادب

بسم الله الرحمن الرحیم

اشکی بیاد فرماندان مکتبی و متعهد و سپه سالار ایثارگر اسلام و سرباز جوان و قهرمان جهاد برادر شهید صفی الله «افضلی»

یار جانباز و فدا کار ذبیح الله

باز در محفل دل سوختگان شور بپاست
که یکی سوخته دل باز بخون گرم شناست
یک جهان دل، ززمین فرش رهش تا به سماست
موکب نور روانست و سفر سوی خداست
عشق بر دوش کشد جسم صفی‌الله را
یار جانباز و فدا کار ذبیح الله را

بیقرارند شهیدان ز پی دیدارش
تا بگیرند در آغوش تن خونبارش
گل بریزند ز بوسه به گل رخسارش
عطر گیرند ز گلزار دل افگارش
کاین چمن تازه شکوفان شده ازبارش خون
گشته این لاله نواز باغ شهادت بیرون

بزم گلگون کفنان طرفه تماشا دارد
همه جا نور خدا جلوه گریها دارد
هر شهید همچو گل افروخته سیما دارد
دل هر قطرهٔ خون جوشش دریا دارد
که بدیدار خدا تاخته دلباخته یی
با تن غرقه بخون ، قامت افراخته یی

خواهد ایمان که برد هدیه بدربار خدا
این گلی را که شد از شاخهٔ توحید جدا
عشق خواهد که به دلدار نماید اهدا
این جگر سوخته عاشق دلها خسته را
گویداخلاص که او پیکر اخلاص ووفاست
پس به درگاه خدا تحفه پرقیمت ماست

عبدالاحد «تارشی»

در گلزمین شعر و ادب

ممدود در رگ خورشید شهادت خونش
تا فرو غیست باین سهر ، بود سرهولش
رنگ جان ریخته گویا به تن گلگونش
نخل بر با ر جهـا دست قد موزونش

گرچه‌این نخل بخون‌خفته‌زتاراج خزان
لیک‌بستان شهادت شده زوعطرفشان

آسمانها ! در خود را به رخش بکشائید
رهش از صد چمن سرخ شفق آرائید
به چرا غا لی ایوان فلک افزائید
با ل پرواز وی از نور سحر بنمائید

کو خریدار خدا گشته به نقد جانش
می رود سوی خداتاکه شودمهمانش

بنهادند چه داغی به دل مام وطن
که فلک سوز شده آتش آلام وطن
تیره تر گشته ز هر وقت دگر شام وطن
گر چه زخم است همه پیکر نارام وطن

لیک‌این زخم‌جگر سوز بود چیز دگر
این خدنگ شرر افروز بود چیز دگر

شیر مردی که به درد وطنش مرهم بود
جاری از حربهٔ وی خون عدو چون‌یم بود
بهرهٔ دشمن ازو مرگ وغم پیهم بود
روز کفار شب و روزی شان ماتم بود

آخ کاین‌خنجر عریان وطن خفت بخون
مرهم سینهٔ بریان وطن خفت بخون

دگر از دشنهٔ او معرکه گلگون نشود
سنگر از خون عدو موجهٔ جیحون نشود
ز هجو مش سیه روسیه مجنون نشو د
روشن از آتش وی دره و هامون نشود

در گلزمین شعر وادب

سنگ سنگ است سیه پوش ز داغ غم او
کوه کوه است شرر درجگر از ماتم او
از چه ای نغمهٔ توحید خموش افتادی
از چه ای رود خروشان ز خروش افتادی
از چه ای چشمهٔ ایثار ز جوش افتادی
د شمنت زلده ، تو خونین بر دوش افتادی

اژدها مانده ز پا، لیک نمرده‌ست هنوز
خرس خونخوار غبی جان نسپرده‌ست هنوز
وقت آن بود که از خشم تو لرزدتن روس
تیر دلدوز تو تفسیر کند ردن روس
در بگیرد ز شرار غضبت خرمن روس
دور هرگز نشود تیغ تو از گردن روس
از تو پر نور شود مشعل امید جهاد
از تو دشمن بچشد ضربهٔ جاوید جهاد
وقت آن بود که این شام رسانی بسحر
ز عدو تا به سر صبح بر اندازی سر
تا که این جنبش خونبار نیاورده ثمر
ارتش سرخ ز ضرب تو خورد خون جگر
قهرمانا ز چه اینگونه شتا بست ترا
یا پی دیدن حق سینه کبابست ترا
صخره ها آئینهٔ جلوه شمشیر تواند
رود ها نعره زن از نعرهٔ تکبیر تواند
د شتها شاهد صد حملهٔ پیگیر تواند
زین سبب دشت و در معرکه دلگیر تواند
سنگر از دوری تو ناله واشک ودرد است
سینه ها داغ و به لبها همه آه سرد است
اشک از فرقت تو بر سر مژگان سوزد
دل که توفان‌زده اش ، در دل طوفان سوزد
قلب صد مادر غمدیدهٔ گریان سوزد
سینهٔ زخمی و پر درد یتیمان سوزد

در گلزمین شعر و ادب

که تو فرمانده دشمن کش میهن بودی
که تو در ملک عدو زلزله افگن بودی

خاک خونبار هری خطهٔ مردان خدا
شهر ایمان و وفا ، سنگر ایثار و فدا
باغ توحید و چمنزار بزرگ شهدا
قهرمان پرور و مرد آور والحاد زدا

سوگوار است زغم بام و در خونینش
که بخون غرقه شده بال وپر شاهینش
ای جگر تشنهٔ دل سوخته تبریک وصال
ای نظر سوی خدا دوخته تبریک وصال
آتش عشق حق افروخته تبریک وصال
عشق جانبازیت آموخته تبریک و صال
جای تو نزد خدا جنت رضوان بادا
سنگر نور ز خون تو چرا غان بادا

مولوی سید محمد عمر شهید

صفی خدا قهرمان دلیر

صفی خــدا قهـرمـان دلیـر
قومابدان فعـال و روشن ضمیر
سپه دار و سـر لشکر نامـــدار
ازو رزم و پیکـار رونق پذیـر
بتدبیـر او خیـره چشم خــرد
بجرئـت تواناتر از شرزه شیر
به پیکـار چـون حمزه و بوعبید
به ایثار خود در جهان بی‌نظیر
درآندم که بود عمر او سی وچار
فروزان دلـش همچو بدر منیر
بروز سه شنبه به وقـت غـروب
که بود شانزده ازبرج سرطان وتیر
نمودند درباره اش سـوء قصـد
تنی چند لینن پرست و شـریر
بهنگام رفتـار در راه عـــام
بفرقش فرو ریخت باران تیـر
درآندم بجان آفرین داد جان
بمرگش حزین گشت برنا و پیـر
چو پرسید از رحلت او "شهید"
قمـر اندرین باره شـد ناگـزیر
بتـزیید با گفـت تاریـــخ او
شـود آشکارا ز " جمـع غفیر"

ق ۱۴۰۷

در گلزمین شعر و ادب

در رثای

شهید و شاهد و مشهود

صفی الله (افضلی)

سمندر غوریانی

وای ازین غصه جانکاه و ازین روز بدا
که فغان از همه مخلوق بگردون رودا
کودکان بینم حیرت زده و زار و پریش
پیرهن چاک و بسر خاک هر سو دودا
مادران بینم پوشیده لباس ماتم
مشت کوبان به سر ولطمه برخسار وخدا
پسران بینم با دست دعا گریه کنان
پیش یکتای ستادند به دو تای قدا
شهر تربت نه همانست که من دیدم پار
مشهد مردم افغان شده الیوم و غدا
دین بادا بشما رسم صفی اللهی
زنده پیلش ز تو گور ندا در دهدا
کیست تا دیده انصار بدی روشن ازو
کیست تا باز رساندی به مهاجر مددا
که دهد راه برون رفت ازین تیر نشان
ارض نو عود چه تاریخ فرا میرسدا
کیست کو حمله همی برد به میدانی خویش
بگروه های مسلح و فزون از عددا
آنکه میکرد عدو را همه جا خلع سلاح
دشمن امد به سراغ وی داد خلع یدا
مرد هر معرکه بودی چه خفافاً چه ثقال
پیش بودی نو به هرچیز که پیش او فتدا
مینمودند ز بانگ تو عفاریت فرار
به قدوم تو نگون لشکری دیو و ددا
پیشه دارید ازان مرد شجاع « مؤمن »
موزه شهر هرات است گواه و سندا
عاشق راه سعادت ز اصول و ز فروع
کشته راه خدائید ز ابا و جدا
در خراسان و به آلین جوانمردی من
بخداوند ندیدم چو تو کفوا احداً
هم شهیدی تو وهم شاهد و هم مشهودی
این سخن را تو و امثال تو باور کندا
ما ازین خاک خدا سوی تو نظاره گریم
تو به ما شاهد و ناظر ز مقام صمدا
که پس از تو چه کسی راهرو کاکری است
بدل سنگر ازینجا ز کنار لحدا
دیدن روی ترا دیدهٔ جان بین باید
وین کجا مرتبهٔ چشم جهان بین بودا
ما نداریم چنین تجربهٔ دید و نگاه
هیچ اموات به احیاء نظر میکندا ؟
ای امیر همه سنگر شکن و سنگر داران
وی تو گرد همه صف شکنان تا ابداً

در گلزمین شعر و ادب

هر چه بودی به غم وحدت سنگر بودی
پشت سنگر تو نبودی به غم نیک و بدا
بگذشتی ز جفا های همه کس و گذشت
آنچه کردند بحق تو خطاء یا عمدا

تو شهید ره او یی و کنون نزد وی یی
ربنا الهادی اهداک سبیلا رشدا
وه که کفاره اولاده افغان شده ای
این مقام توکسی را نرسد یارمدا
جنگ ما سخت بنام گره میخورده است
در غیاب تو ندانم بکجا ره بردا

به قیام تو هری کرد قیام خونین
و ز قعود تو همه ملت افغان قعدا
و طنما وای جهادا و صفی اللاها
مردما آی بحال من و هذالبلدا
ای خدا امت مظلوم و اینهم قربانیش
تا چه آید به نظر تا قبول اوفتدا
من برسم ادب این شعر نثارت کردم
من کی و این چی و قدر تو بعیداً امداً

خجسته سرور و سالار ما صفی الله

چنان نمود بما رو مصیبت جانکاه — که روز روشن ما گشت همچو شام سیاه
دریغ و درد که اینقدر ندانستیم — براه شیر کمین کرد حیله گر روباه
جوان با هنر و قهرمان و گرد و دلیر — خجسته سرور و سالار ما صفی الله
یگانه گوهر رادی و مظهر مردی — که چتر رفعت او رفت تا به مهر و ماه
میان راست روان راست قامتی چون او — فلک ندید و ندیده است بعد ازین هرگاه
گروه سفله و اوباش و از خدا بیزار — بخوی بد کنشی خود زدندش اندر راه
تو ای شریر ستمگسترجفا پیشه — که دست برده ای زی آفتاب والا جاه
رقم نمود بخون این صفحه را تاریخ — که آسمان و ملایک فرشته اند گواه
تو قدر مرد ندانی اسیرشیطانی — چرا که دیو نهاده است بر سرتو کلاه
تو خون مهتر مظلوم ریختی بزمین — خدای پاک ترا رانده از در و درگاه
تو شبح تیره و تاری تو ظلمت ظلمی — تو آفتی تو فریبی تو حیله ای و گناه
توئی که پیکر و اندام تو همی لرزد — ز ترس و واهمه‌ی لا اله الا الله
توئی که کشور اسلام از تو بیزار است — توئی که در رهی ملت همی کنی بس چاه
خدای روح شهیدان برد به خلد برین — در آن مقام فزونش دهد فضیلت و جاه
خدای اجر فریدی دهد به همچو شهید — که جان و تن بنمودش فدا بدین الله
خدای تا به ابد رو سیاه نگهدارد — کسی که بوده درین جرم و معصیت آگاه
خدای دشمن اسلام را شکست دهد — مهاجمین زبون را براند از درگاه
خدای پاک کند قاتل شهیدان را — نحیف تر ز ملخ یا ضعیف تر از کاه

"فریدون فر"

در گلزمین شعر و ادب

پیام تسلیت سنگر

من کیم؟ یک قاصدی افسرده از خاک هرات
ترجمان دیده‌ای خونبار و غمناک هرات

سر زمین انقلاب و شیرمردان دلیر
مهد عرفان و نیاکان سلحشور کبیر

با پیام تسلیت از سنگر دشمن شکار
در عزای جان گدازی آمدم در این دیار

سوکواری قهرمانی چون ذبیح الله هنوز
ماجرای ماتمی این قهرمان کرده بروز

داغدارانی هری زین ماتم جانگاه بسی
شون و فریاد سر دادند، هر جا، هر کسی

کای صفی الله تو سالار شهیدانی بحق
گوی سبقت برده‌ای در کارزار از ما سبق

ای تو بودی شمع بزم حریت خواهان ما
ای تو بودی روح اندر پیکر بیجان ما

ای نوای بینوایان فقیر و دردمند
ای شفیق چاره جویان اسیر و مستمند

ای ابرمرد بزرگ فاتح میدان جنگ
ای سلحشور سترگ حافظ ناموس و ننگ

زنده کردی خاطرات افتخارات قدیم
افتخار غازیان رزم میوند عظیم

الاسف کز مکر شیطان بزرگ حیله گر
پیکر زیبای چون سروت به خون گردید، تر

نیست فکر دشمنان ما به جز خواب وخیال
کز غیاب و قهرمانی می‌شود قحط الرجال

گرفتد از دست پرچمدار، پرچم فی المثل
غازی‌ای دیگر همی گیرد و را اندر بغل

ای‌شهید! ای‌زنده‌ای جاوید! ای‌قدس‌آشیان
ثبت تاریخ است، نام نامیت اندر جهان

در عزایت ای مبارز اشک چون جیحون رود
جای اشک از دیده‌ای سنگرنشینان خون رود

لحظه‌ای از پای ننشینیم ای سردار ما
یاور و فرمانده ما، مشفق و غمخوار ما

ای به روح پر فتوح تو درود بیکران
ای صفی الله ملقب افضلی ای شیر ژیان

(فایق) بیدل دهد از سر زمین انقلاب
در افولت این پیام تعزیت ای آفتاب

عبدالهادی فایق شاعر سنگرنشین

در گلزمین شعر و ادب

به یاد فرمانده دلیر شهید صفی الله افضلی

راه بردن سوی او از راه دانی می‌سزد　　جان بجانان باختن از پاک جانی می‌سزد
آشیان بوم ، در ویرانه گر باشد سزاست　　بر عقاب از چرخ برتر آشیانی می‌سزد
کی برد ، ره در حریم عشق هرتاریک جان　　این هنر از عاشق روشن روانی می‌سزد
محرم راز محبت نیست هر نا محرمی　　راز الفت در ضمیر راز دانی می‌سزد
پای بر فرق جهان از فرط استغناء زدن　　از ابر مرد فراتر از جهانی می‌سزد
کشور آزادگان را در هرات قهرمان　　چون صفی الله یکتا قهرمانی می‌سزد

وای دردا از میان ما صفی الله رفت
نامور مرد مبارز از جهان ناگاه رفت

افضلی گرشد شهید ازدست مزدوران روس　　زین جنایت به نگردد ، درد بیدرمان روس
ملت ما با خدای خویش پیمان بسته است　　تا نماید دشمنی با روس و هم پیمان روس
آنکه یزدان را بود از جان و دل فرمان‌پذیر　　کی پذیرد ننگ بر خود تا رد فرمان روس
قهرمان مرد مجاهد را کجا باشد هراس　　ز ارتش و توپ و تفنگ و موشک وهاوان روس
افضلی از حیلهٔ دشمن گر از میدان برفت　　افضلی ها هر کجا هستند در میدان روس
میرسد روزی که بر باداش خون افضلی　　جوی ها گردد روان از خون جلادان روس

داغ باشد سنگرش از همت هم سنگران
راه او روشن بود ، در پرتو روشنگران

شاد بادای افضلی روحت چه زیبا زیستی　　با ثبات و قاطع و راد و توانا زیستی
همچو خودخواهان‌نبودت عشق‌باخودزیستن　　ترک جان گفتی و فارغ از من و ما زیستی
یاور پاکیزه دینان بوده ای تا بوده ای　　در صف سنگر گزینان زیستی تا زیستی
در زبانت بود ، هرحرفی که دردل داشتی　　از ریاء و از ریا کاران مبرا زیستی
بی تکلف با وفا ، درویش خو آزاد مرد　　زیستی اما دریغ و درد کوتا زیستی
در دلت جز خدمت مردم تمنائی نبود　　با تمنای چنین پر ارج و والا زیستی

از تو باید راه و رسم زندگی آموختن
جان سپردن ، غرق‌خون‌کشتن سراپاسوختن

ای مجاهد لطف ایزد باد یار و یاورت　　از گزند دشمنان محفوظ بادا سنگرت
رشک می‌آید مرا بر قدرت و ایمان تو　　کاین چه ایمان قوی کرده کرامت داورت
تا قیامت مادر میهن بود مرهون تو　　چون اداء کردی دلیرانه حقوق مادرت
درس عبرت آنچنان دادی به خصم نابکار　　تا بخوابش هم نیاید آرزوی کشورت
ارتش سرخ از تو شد سرکوب وخوارومضمحل　　کس نمی‌پنداشت هرگز این چنین جنگاورت
از نبرد تست اگر گردید گورستان روس　　از فراز تاکری تا تنگهای خیبرت

تو بخاک و خون کشیدی ارتش خونخوار را
تو در آوردی به زانو غول استعمار را

اثر: عبدالکریم تمناهروی

در گلزمین شعر و ادب

در رثاء

فرمانده شهیر شهید صفی‌الله افضلی

ستیزنده‌ای از مصاف زمان رفت

ستیزنده ای از مصاف زمان رفت
دلیری ز جمع ستیزنده گان رفت

یکی رزمجو مرد ایثار پیشه
ز ناور د گاهان افغانستان رفت

دلاوریل مرصد حق و باطل
که سنگر بدش جای تا پای‌جان رفت

ز خونین هری شهر خون و شهادت
تنی دیگر از رزمجو دودمان رفت

ملون بخون د گر شد زمینش
بخونی که از پیکر یک جوان رفت

سزین بدو بود میدان پیکار
د ریغا که آذین میدان مان‌ر فت

صفا کیش رزمنده مردی که بودش
شهاد ت براه خدا آرما ن رفت

وحیدی به جان بر کفی و شهامت
و دید شهادت ، مجاهد جوان رفت

یل بی بدیلی شد از رزمگاهان
خصیم عظیم ستمگسترا ن رفت

نبیلی که سنگر ندیدش ندیده
نزیل خدا گشت و بر آسمان رفت

حر است بجان کرد از سنگر خویش
به رز مگه چون که عنفوان رفت

ر ضای خدا بد بلند آ ر ز و یش
فدای همین راه شد جاودان ، رفت

نیاید چو او کر بلای زمان را
یکی جان برکف چو او از میان‌رفت

هری دوش پوشید تیره سرا ها
چو از سنگرش باز یکقهر مان رفت

یگانه خدا جاش فردوس داراد
سعیدی که‌نزد خدا مهمان‌رفت

جلال فرهیخته

در گلزمین شعر و ادب

فریاد سنگردار اسلام از حالات کنونی

گاهی زدور جلوه کند کوکب امید
گاهی بگوش میرسدم مژده ونوید

که ساحل مراد نماید زموج خون
که زآهنین حصار شود روزنی پدید

باصدسرورسر کشم ازصخره های داغ
تاگه خدنگ یأس زند ضربهٔ شدید

فریاد صلح ونغمهٔ صیاد آدمی
آزادگان بی‌گنه در فتنه افگنید

باطرح صلح دشمن مکاره درژنیو
ازبهرصید پاک دلان دام ودانه چید

آن‌جام خوش نماو فریبای آشتی
چون شهد می نمایدو امابود صدید

دیگرمجو توکام ازان کینه دل عدو
عهدو وفاکجاست ز اهریمن مرید

یادی نماز غیرت اسلاف نامدار
بطن عدو چوشیر،چه‌سر دانه می‌درید

غافل شدی زقدرت والای مسلمی
خصمت چون‌اژدها ، به‌گنج وطن‌خزید

ازغفلتت ببین که مفعول من‌یراد
گردید در بلادتو فعال ما یرید

پامال ظلم مردم اوباش گشته اند
اشراف با وقار و همه نخبه و فرید

رفت ازوثاق سیدوهم عالم ونجیب
شد متکی شقی ، بمنزلگهٔ سعید

شدگلشن صفای وطن طعمهٔ حریق
کوه‌ودمن که آهو و کبکان در وچمید

شد کاخ آشیان همه بلبلان خراب
بوم خبیث وشوم بهرپاره جا گزید

در گلستان زگلبن وگلها اثرنماند
گلبرگ بوستان‌شده است آتشین حدید

خونخواره‌دشمنیکه‌خوردخون شیخ‌وشاب
در مهد نازسینهٔ صد طفلکان درید

کوه‌و کمر بخون‌بودودشت‌ودربخون
سیلاب‌خون‌در زمین اینگونه کس ندید

یکسو بساط ظلم جفاپیشهٔ زمان
یکسو فراش‌سرخ بخون غرقهٔ شهید

یکسونشاط ومستی وذوق‌وسرورها
یکسو فغان وآه جهانسوز می‌جهید

یکتن زفقروقحطی وازگشنگی‌بمرد
یکتن‌زفرط چاقی و از سیری می کفید

بازورق شکستهٔ درکام لجه ایم
پروانه دوست دارد ولی دشمن پلید

بمباردمان‌و وحشت‌سنگرندیده ای
نی‌نعش نوجوان که درخون می‌تپید

دشمن پی‌مراد بصدگونه حیله ها
توبا فریب نفس به تن گشتهٔ مرید

توبا فروش اسلحه نیرودهی عدو
من بی سلاح مقابل صد دشمن عنید

ناموس‌دوست‌در کف دشمن‌سپرده ای
ظلمی‌چنین که کرده‌وظالم چوتو که دید؟

گرنا صح امین خطایت‌برو کشد
میرنجی از حقیقت و میلرزی از شنید

(قرآن کتاب‌ما)بزبانت شعارشد
آگاه نگشت قلب تو از وعدو از وعید

اعمال نباشدگهی‌بی کیفر وپاداش
افعال همه ثبت کنند راقب عتید

دربیهنی که خصم جفاجو کند قیام
بس‌جرم برملاست که قائد بود تعید

ابوموسی

در گلزمین شعر و ادب

باور مکن که سنگر گرمم رها کنم — گرصد هزار ارتش دیگر شود مزید
از دشمن زبون لیم‌خسته ولزار — شیر ژیان ز (گربهٔ مکاره) چون رمید ؟
ننگ است بر عقاب که صید مگس شود — شرم است که آقا شود ، چاکر عبید

کاری نکرد راکت وخمپارهٔ عدو — گرز نفاق قامت و بالای من خمید
در محفلی که دم زدم از حسن اتحاد — ابنای اختلاف چیان بررخم دوید
شد قصر اتفاق خراب از غرور ها — سیلاب اختلاف کنون تا گلو رسید
ظاهر نگشت معنی مفهوم اتحاد — لی در «غیاث» و «منتخب» و «منجد» و «عمید»
بدین اتحاد وهوا خواه اختلاف — اقبال داده از کف و ادبار می خرید
دردفع ومحو دشمن مکارهٔ حرون — جز اتحاد چارهٔ بهتر کسی ندید
صدق و وفابعهد ، بدستور اتحاد — ابواب بخت وعزت وجاه را بود کلید
شد آستان صدق و وفا مصدر جلال — مکـرانگر که یافت شرفمندی از وعید
یارب ! زسوز سینهٔ مردان رزمجو — احوال چه گویم که توئی اقرب از ورید
یارب ! بجاه وعظمت سرحلقهٔ جهاد — یارب ! بپاس خدمت یاران آن مجید
یارب ! بکام تشنهٔ سردار کربلا — یارب ! طفیل خونی که ازحلق او چکید
یارب ! بداغ مادری کز تیر ناگهان — مرغ حیات طفلکش از آشیان پرید
بااینهمه تباهی وبااینهمه قصور — یارب ! ترحمی ، که توئی مرجع امید
گرچه نه ایم قابل بخشایشت ولی — عفو قصور از کرمت کی بود بعید

ای ذوالمنن ! کتلهٔ پاشان مسلمین
بخشا نظام ووحدت وهمبستگی شدید

****

هیبت

جمیل نسیم

دا څه شور او څه هیبت او زلزله ده
څه دغم او غمجنلو آوازه ده ؛
څوک وېده دي لا تراوسه خبر ندي
د مظلوم په غوښو هر طرف جگړه ده



بمناسبت سالگرد شهادت

فیض الرحمن ((رحیمی))

فرمانده جبهه فرقانیه

بیاد یکی از رهبران جوان درسنگر ولایت کندز فیض الرحمن رحیمی که بتاریخ ٤ سنبله ١٣٦٥ خلعت شهادت پوشیده و پدر سالمند و خواهر جوانش سالی پیش ازوی بدین پایهٔ برین پانها ده بودند. رحیمی قوماندانی شجاع، سر باز فدا کار بود که در چندین معر که جهاد فیروزی ها برکابش بوسه زده .

باز بر شهپر جبریل نوشتند بنور :

بگشائید در خلد که مهمان آمد

تشنه لب، سوخته جان، بال گشای رهٔ عشق

جامه گلگون بدر کعبهٔ جانان آمد

اختران ناله کنان آمده از چرخ فرود

تا نثار قدمش هدیهٔ انوار برند

عاشقان بافته از رگ رگ دل حلهٔ شوق

تا بدوش و بروی خلعت گلنار برند

بیست این زمزمهٔ سوز بلال آمده شب

که درین معبدعشاق صف آرا گردد

از رهٔ بلخ علی شیر خدا آمده است

تا نسلی ده این عاشق شیدا گردد

کشتهٔ سنگر عشقند شهیدان وفا

خامه از موقف شان سجده نماید برخاک

نثر از مدحت شان فخر کند بر اختر

نظم از پایهٔ شان ناز کند بر افلاک

بهر تابوت وی از گلشن یثرب آرید

آن گلابی که ز دلدار نشانی دارد

بویش از خون شهیدان سر افراز احد

سوی این نخل جوان حرف نهانی دارد

ــــــــــ خلیلی ــــــــــ

فرخ آن خانه کزانجا پدری خنده کنان
جامه گلگون برهٔ خدمت مولی رفته
علم سرخ بخون مانده بدوش از غیرت
خواهری در حرم حرمت زهرا رفته

با ز ازین مهد شهیدان شده فریاد بلند
که سرو سرور و سالار بخون غلتیده
از سواران جوانمرد وسلحشور افسوس
پیش آهنگ و علمدار بخون غلتیده

آنکه اسب وشب وشمشیر وسنان بودش رام
همت مردم و توفیق خدا بودش یار
آنکه از نعرهٔ تکبیر قیامت خیزش
دشمن ملک ستان پای نهادي بفرار

ز هی آزاده جوانی که در ایام جهاد
سنگرش بستر وسنگ سیه اش بالین است
یکدم انگشت وی ازماشه نبا شد فارغ
داندازدل که سرانگشت شهادت این است

مرگ را راه نباشد بحریم شهداء
کاین جگر سوختگان زندهٔ جاویدانند
هر نفس بادل روشن بسرا پرده عشق
زندهٔ «فیض» تجلیکدهٔ «رحمان»ند

ملت گرسنه نی پای برهنه شب و روز
با اهر فتنهٔ خونخوارهٔ دنیا جنگید
دور از یا ور ایام به ایمان قوی
پیش انظار جهان صف زد و تنها جنگید

هشت سالست که شیران مجاهد تنها
پافشردند و درین معرکه معجز کردند
خصم را در بن هر سنگ بتایید خدا
باهمه فتنهٔ وی خسته و عاجز کردند

دشمن نسل بشر، دشمن ناموس وشرف
بی خدائی که سر دهر خدائی بودش
هشت سالست که این قوم شجاع مؤمن
پوز برخاک بتائید الهی سودش

ای دریغا که درین دور جهانسوز امم
صلح جویان بشر لاف زدند و خفتند
قدحی چند بیاد غم ما پیمودند
سخنی چند بالفاظ مطنطن گفتند

در حرم خواب حرام است بسلطان حرم
چون بداند هدف کفر حرم می باشد
ملت ترک نگر دید صف آرای جهاد
گرچه وی وارث شمشیر و علم می باشد

کس درین معرکه باما نشد از دل همدست
جز دو همسایه که دل دادو درآغوش گرفت
بارجمعیت آوارهٔ ما را بخوشی
قد علم کرد و علم وار سردوش گرفت

یار ما باد خدا ، یا ور ما وحدت قوم
چه شود گرنرسد غیر بهمراهی ما
هیچ دستی نکند رخنه به بنیاد جهاد
رخنهٔ مابود از غفلت و خود خواهی ما

آزادی نژدی . . .

قهرمان سنگر پاسداری کوو دهیواد قهرما ن او سر تیر ی مجا هد زا من وظیفه‌لری څود روان اسلامی انقلاب اصالت خوندی وساتی او پری نږدی چه څوک زمونږ د گلگو ن کفنو شهیدانو دا ستر اما نت وهلور ی ، نړیوال ښکیلاک او په تبره بیا روسی استعمار دی په دی وپوهیږی چه دا نهضت هغه اصیل اسلامی نهضت دی چه نه به واخستل شی او نه به خرڅ کرای شی او مونږ به هیڅ‌ا‌ته اجازه ورلکړو چه افغانستا ن د ی د تسلیحا تی مسا بقو میدا ن او بـا زار وگرځی ، د وروستی ځلی لپاره د سره استعمار واکمنان او دهغه تپل شوی مزدوران باید خپل تجاوز او یرغل د یو نه ستر ی کید ونکی مسلحا نه پاڅون سره مخاسخ مطالعه اوو څیری او په د ی پو ره مطمئن و اوسی تر څو چه‌دشهادت پدی ستر تاتوبی ک یو انسان هم ژوندی وی د جندالله د سنگر څخه به د کمونیز م په لور د انتقام‌او ازادی تودی مرمی ویشتل کیږی .

روسی جنایتکاران اوس په خپل شوم سرنوشت پوه شوی او په خپله صبا باندی ښه پوهیږی ، اوس ددی سرو ځناورو څخه د وتلو لا ر ورکه ده ځکه د څیر و په بد لولو اقدا م کوی ، او کله هم د اور بند،ملی روغی جوړ ی او ائتلا فی حکومت پیشکش کوی چه دا ټول پخپله ددی وحشی انسانانو د رسوا شکست ثبوت دی . د افغانستان ټول مجاهد ملت ټینگ عزم او اراده لر ی چه جها د کو ی . جنگیږ ی ، مقاومت کو ی مخ په وړاندی ځی تر څو بیوزلا ن د خپل طبیعی حق څښتنا ن او د ظالمانو دتیرو مخه دتل لپاره ونیول شی ، او یو ځل بیا په نړ ی کی د حقیقی اسلامی خلافت جنده په رپیدو شی انسا ن د انسا ن د بندگی او غلامی څخه خلاص او خپل حقیقی خالق ته په سجده شی .

والسلام

الحاد و . . .

واحدی به منظور تأمین صلح وسلام گیتی پیروی نمائیم ، اینها نـه تنها از دین واحدی پشتیبانی می نمودند بلکه ، توحید لغات و مساوات بین زن و مرد را تائید می نمودندو می‌گفتند ، عبادت عبارت از کار و قبول زحمت در راه وحدت دین است . و باین‌ترتیب میخواستند دین اسلام را که‌دین‌توحیدوجامع ادیان‌آسمانی‌است وبرای عالم بشریت وحی‌گردیده است از میان بردارند و فریضهٔ جهاد را ساقط گردانند که اهداف بهائیت را میتوان ذیلاً خلاصه کرد :

۱ ـ تأویل آیات قرآنی ازمفهوم ومدلول لغوی وشرعی آ ن .

۲ ـ تطور شریعت وتبدیل آن به این مفهوم که هر زمان دارای اقتضاء آنی است که دین نمیتواند برای هرزمان و مکان صالح باشد ، لذا ایجاب می کند تا از قوانین وضعی غـرب پیروی بعمل آیـد و دین را از اجتماع باید جـدا گردانید .

۳ ـ الغای حکم جهاد .

٤ ـ ا ز میان برداشتن لغت عربی و تبدیل لغت قـرآن به لغت « نورا ء » تا بین مسلمانان و قرآن خط فاصل بوجود آید .

۵ ـ ادعای نبوت جدید که ناسخ همه ادیان باشد .

٦ ـ دعوت به صلح وسلام سر تا سری جهان ، تا یهودیان بتوانند تحت این مفهوم در سرزمین اسلام مستقر گردنـد و بـر جهان تسلط یا بنـد .

۷ ـ ابطا ل شریعت اسلا م و اختلاط بین زنان و مردان و تعمیم فلسفه لذت جوئی و آزادی جنسی .

۸ ـ انکار ا ز بعث ، جنت و

دوزخ .

۹ - دعوی نبوت برای بعضی از زعمای مذهب .

۱۰ - انکار از اعجاز قرآن و معجزات أنبیاء علیهم السلام .

این بود خلاصهٔ از مذاهب تخریبی که آشنائی با اهداف آنها از وظایف مهم مسلمانان بوده تا بتوانند با بصیرت کامل با پیروان آنها برخورد نمایند .

امریکا از . . .

در میدان تکنولوژی و نو آوری در این ساحه است که مافوق تصور ما است ، و سید شهید در این رابطه میگوید :

امریکا نقش فعال و اساسی را درجهان درساحه علم تطبیقی وبررسی‌ها و پژوهش‌های علمی و درمجال نظم آوری ، تولید و اداره بازی میکند و درهرآنچه به ذهن و عضلات رابطه می گیرد ، توانائی امریکا در آن بوضوح مشاهده می شود ، اما بازهم بشریت مرتکب بزرگترین وزشت‌ترین اشتباه می شود و سرمایه ارزشهای انسانی خود را در معرض نابودی قرار میدهد که امریکا را در ساحه شعور ، احساس و اخلاق هم الگو و نمونه قرار میدهد . .

معنی حرفهای من این نیست که امریکائی ها ملتی اندکه درآنها خوبی سراغ نشود نخیر چنین نیست، اگرخوبی نمیداشتند ، زنده بودنشان محال بود ، ولی معنی حرفهای من این است که خوبی هایش در ساحه تولید و تشکیلات است ، نه خوبی های رهبری بشری واجتماعی . خوبی های امریکا درساحه‌ذهن و نیرومندی جسمی خلاصه می شود،نه‌در ساحه های‌ذوق وشعور . . . » ادامه دارد

درمیان . . .

شدیم . زود شو ، مرا کش کن .

وحید - خو- خود را استوار بگیرکه نیفتی . این است سرچاه رسیدی .

مادر - جان مادر - تو زخمی شدی خدا جزای این دشمنان مارا بدهد .

وحید - باش مادر که اورا پشت کنم اوکی استاده‌شده می‌تواند میبینی رنگش‌چقدرزرداست،چشمهایش‌میرود .

مادر - خیر ببینی شریف جان - بالای همین دوشک اورا بخوابان دردالان برایش کمی شربت بدهیم تا بخورد زخمهای اورا به لتهٔ خشک بسته‌کن واین لباس اورا بدل کنیم .

وحیدشریف . شریف گپ بزن - گپ بزن چرا گپ نمی زنی ؟

در خانه آمدیم - میروم برایت دوا میارم - بخیر جورمی‌شی دل - نیانداز. چرا شریف(خدایا چشمایش رفت اوه خدایا سرش افتاد .)

شریف‌مارا تنها نمان جنگ‌مابا‌روسها پایان نیافته - جهاد نو شروع شده (همان‌روز در زیر شعاع زرین آفتاب جسد خونین او در جوار برادران شهید همرزمش دفن شد) .

مختصری از ریشه . . .

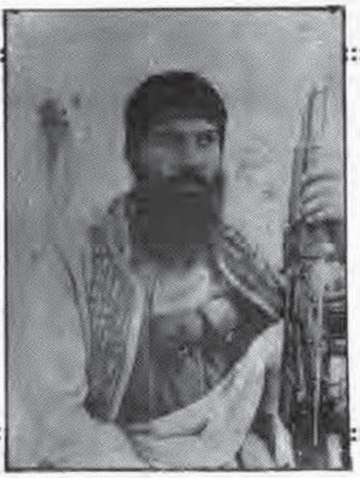
کمونیست بود .

هماطوریکه بقدرت رسانیدن داود به اساس لزوم دید روس ها صورت گرفت ، کودتای خونین تره‌کی بمنظور سوسیالست خواندن افغانستان و زمینه عملی سازی نمودن دکترین برژنف و امضای قرارداد (۵) عقرب ۱۳۵۸ و با استناد به آن تهاجم روس به افغانستان، صورت گرفت ، تهاجم روس‌به افغانستان هم زمینه خوبی برای‌شدت مبارزات‌مردم‌افغانستان و جلب توجه مجامع بین المللی به وضع اسف بار این‌مردم گردید. در واقع‌تراژیدی‌امروزی‌افغانستان آتشی بود که از زیر خاکستر برخاست و حضور علنی نیروهای نظامی روس به این آتش دامن زد . فاجعه امروزی افغانستان با اعزام قشون سرخ به اینکشورآغاز نگردیده است . روس‌ها از قبل‌در افغانستان‌بودند و افغانها هم‌بگونه های مختلف با آنها در نبرد .

ومانقموا منهم الا ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید . (قرآنکریم)

قطعنامهٔ مجاهدین و مهاجرین مسلمان افغانستان بمناسبت شهادت مظلومانهٔ سردار رشید سپاه اسلام قائد شهید

«صفی الله افضلی»



خون تو به رگهای تن ما جاریست
هر قطره که از خون (صفی‌الله) ریخت

تا محو ستم زروی دنیا جاریست
در بحر شرف بسان دریا جاریست

در سراسر تاریخ ودوره های شکوهمندی که دین اسلام به عنوان کامل‌ترین دین و تمام‌نعمت وبا ابهتی تمام وقامتی استوار به امت اسلامی ارمغان گردیده وبا الهام از تزکیه تعلیم وحکمت رسول اولوالعزم الهی رجال وانسانهای در تربیت‌گاه نظام تربیتی اسلام رشدو تکوین‌شخصیت یافته اندکه هر کدام شان ستارهٔ درخشان آسمان هدایت ومشعل دار پرتوان انقلابها ، تحولات وفتوحات بی‌نظیری در زوایای مختلف جهان گردیده ودر مقابل سران و پیشوایان کفر وشرک و الحاد مؤمنانه عصیان کرده اند .

نظام اسلامی وهمه انقلابهای توحیدی در سرآغاز و استمرار وجود خود با موضع گیری های خصمانهٔ باطل پرستان ، طاغوتیان وگردنکشان قرار گرفته ، بعد از شکست وضعف آنها در برابر عنصر ایمان در جبههٔ دیگرخونین ترین نبردها را در ادوار ومقاطع گوناگون علیه امت اسلامی ایجاد و براه انداخته اند .

شعله ورگردانیدن جنگهای صلیبی ، جنگهای تاتارها وچنگیزها وده ها یورش دیگر در گذشته وهجوم استعمار غربی ولشکرکشی ویورش الحاد و استعمار سرخ بسردمداری روسیهٔ متجاوز بخاطر جلوگیری از موج قیام‌آفرین وفراگیر اسلام در سرزمینهای اسلامی افغانستان قهرمان درتاریخ معاصرما ازکارنامه های سیاه وننگین جاهلیت قرن بیستم که حجاب کاذبانه مدعیان صلح را از چهره منافقانهٔ آنها برداشته وبرای همهٔ جهانیان برملا نموده است .

ملت مسلمان افغان در گذرگاههای مختلف تاریخ با دشمنان اسلام و آزادی وطن خود قهرمانانه نبرد کرده اند وامروز نیز بابزرگترین طاقت نظامی جهان، روسیهٔ متجاوز بواسطهٔ دفاع وپایداری از نظام و وطن اسلامی بمقابله پرداخته و منافع کوتاه مدت و دراز مدت کینه توزان اسلام را به یأس و شکست محتوم مواجه ساخته است ، *«قائد شهید صفی‌الله افضلی»* یك تن از سرداران بزرگ و رشید انقلاب اسلامی ما بود که در موکب احدی‌الحسنین ، ودرمسیر حرکت تکاملی انقلاب اسلامی ، مرگبار ترین ضربات را برپیکر دشمن تا به دندان مسلح روسی‌واردساخته و فتوحات عظیمی را نصیب سنگرداران

انقلاب خونین ما نموده است او قافله سالار قهرمانی بود که پرچم جهاد علیه استکبار شرق را باکوله بار سنگین رسالت اسلامی از وهلهٔ نخست یورش ارتش سرخ و تا لحظات شهادتش عاشقانه حمل و بدوش کشید و متعهدانه و پیروزمندانه با ادعای تکلیف اسلامی شجرهٔ طیبهٔ انقلاب اسلامی ما را با خون گرمش رنگین ساخت وباکسوتی از پارسائی وتقوی ، جهاد وحماسه درشامگاه سیاه (۱۶ سرطان ۱۳۶۶) باعروج ملکوتی خود به رفیق اعلی پیوست ، ما درحالیکه شهادت مظلومانهٔ سردار رشید سپاه انقلاب اسلامی افغانستان را به ملت مسلمان وعزادار افغان وامت بزرك جهانی اسلام تبریك و تسلیت عرض میکنیم‌مواضع انقلابی خود را در قبال شهادت حرکت آفرین این عزیز اسلام چنین اعلام میداریم .

۱- ملت مسلمان افغانستان شهادت مظلومانهٔ سردار قهرمان خود قائد شهید (صفی‌الله‌افضلی) را توسط (کا ، ژ ، ب) و شبکه های فرعی د بعنوان برهان واضح شکست نظامی و رویا رولی دشمن دانسته وشدیداً آنرا محکوم مینماید.

۲- مجاهدین و مهاجرین مسلمان افغانی از مقامات مسئول کشور برادر جمهوری اسلامی این میخواهند این قضیه که امت‌اسلامی رابه عزا نشانده‌هرچه سریع‌تربپیگیری رسمی‌نموده عاملین این جنایت بزرك را شناسائی ودر اسرع وقت به شدید ترین وجه مجازات نمایند

۳- سنگرداران انقلاب اسلامی افغانستان ومهاجرین مسلمان خارج از کشور ، تصویب شورای فرماندهان جهادی ولایات هرات وبادغیس مبتنی برانتخاب شایسته برادر مجاهد وقهرمان ما جگتورن (عزیزالله افضلی) را به صفت آمر عمومی جبهات شهید حفیظ‌الله افضلی و برادر مجاهد و اندیشمند انجینیر (مهندس) ضیاءالدین را به صفت معاون عمومی جبهات موصوف کاملا تأئید واز آن پشتیبانی مینمایند .

۴- جهادگران مؤمن‌افغان اعلام میدارندکه خط مبارزاتی وجهادی سردارشهید صفی‌الله افضلی راکه‌بر معیار های اصیل اسلامی وخط سیاسی نه شرقی و نه غربی استوار بود ، تا پیروزی نهائی ادامه خواهند داد .

۵- ملت مسلمان افغانستان شهادت مظلومانهٔ شهید پاکباخته خود را سرآغاز قیامها وحرکت های دیگر وباب جدیدی در مجموعه ورسالت مندانهٔ جهادی خود دانسته و ادامه دهندهٔ راه شهداء عزیز انقلاب اسلامی خود بوده و می باشند .

۶- مجاهدین قدرتمند اسلام صراحتاً اعلام میدارند که انتقام خون سردار عزیز خود را از عاملین کوردل وجنایت پیشهٔ آن بانصرت الهی خواهندگرفت .

۷- روس های جنایت‌کار باید بدانندکه این شهادتها رمزاوج‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی مابوده قطرات وفواره های خون شهداء انقلاب اسلامی روح تازه به سنگرهای فخر آفرین جهادی ما می‌بخشد .

۸- ملت مسلمان مامعتقد است‌که اگرسرداری‌از سرداران اسلام قبای شهادت به تن نموده و به خیل شهداء امت اسلامی بپیوندد سرداران دیگری وجود دارندکه خط سرخ شهادت آنرا تا رسیدن به احدی‌الحسنین ، ادامه داده ودشمن زبون را با ترفندها ومکائد خصمانهٔ آن از اوج قدرت پوشالی به حضیض ذلت نگون می‌گرداند وبه یقین‌که نورخدا با این‌حرکت های مذبوحانهٔ خصم تا ابد خاموش نخواهد شد.

یریدون لیطفئوا نورالله بافواههم والله متم نوره و لوکره الکافرون

مجاهدین ومهاجرین مسلمان افغانستان مراسم یادبود آن شهید بزرگوار مورخه ۱۳٦٦/۴/۲۴ درتربت جام

آئینِ وفا

شکوه

اگر از زندگی دلگیر گردیدیم، گردیدیم
به دوران جوانی پیر گردیدیم، گردیدیم

بپای دوستان چون رشته پیچیدیم پیچیدیم
اگر بشکسته چون زنجیر گردیدیم، گردیدیم

به آیینِ وفا الگو به نزد دوستدارانیم
به کیش دشمنان تکفیر گردیدیم، گردیدیم

به پیش عاقلان عاقل، به نزد جاهلان جاهل
به هر زعمی اگر تعبیر گردیدیم گردیدیم

اگر ما نقطهٔ محراق کین روزگارانیم
اگر آماج بر هر تیر گردیدیم، گردیدیم

اگر بازیچهٔ دست حوادث سرنوشت ماست
اگر صید رهی تقدیر گردیدیم، گردیدیم

حباب آسا گر از ما نقش پائی نیست در جائی
اگر چون سایه بی تصویر گردیدیم، گردیدیم

چون اشک یاس گرگردی ز رخسای نیفگندیم
دگر چون ناله بی تاثیر گردیدیم گردیدیم

بمردن لاجرم در زندگی دست و گریبانیم
گر از حکم قضا تاخیر گردیدیم گردیدیم

ز دنیا گر نشد کامی میسر شکوه نبود
دگر بیچاره در تدبیر گردیدیم، گردیدیم

شرح عقب جلد :

شهید ایثار گر و دردمند فضل یزدانّ (یزدانپناه) امیر ولایتی بامیان که طی یک توطئه خائنانه دشمن مزدور در پشاور، پاکستان جام شهادت نوشید



شهید قربان پهلوان